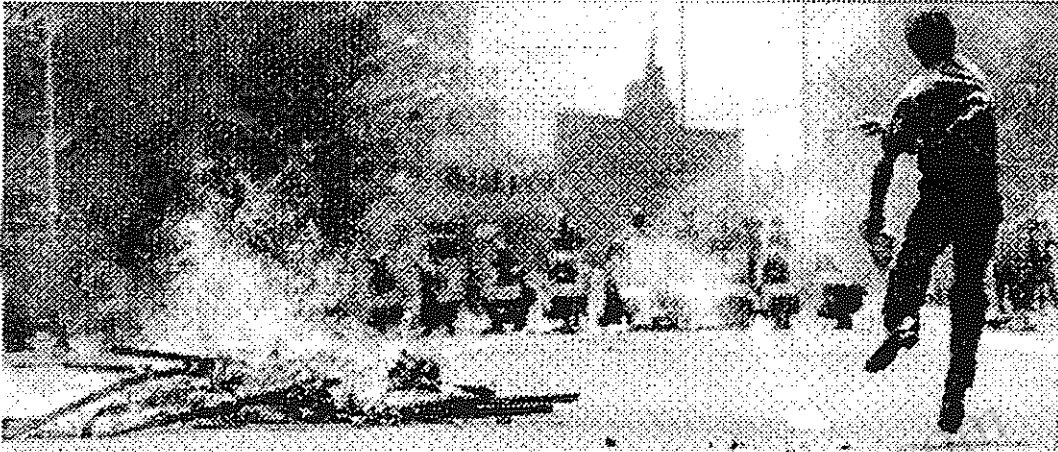


حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم
مرداد ۱۳۷۸ شماره ۳۰



هوای تازه

اما بعد از گذشت مدتی، ترکیب دانشجویان تغییر کرد. دیگر فقط نورچشمی ها و افراد مطمئن و متعهد به جمهوری اسلامی نبودند که به دانشگاه راه می یافتند. وجود یک میلیون دانشجو، آنهم نه فقط در یکی دو شهر بزرگ، که در گوشه و کنار کشور، دانشجویان را به یک وزنه اجتماعی تبدیل کرد. ذهنیت این نیروی اجتماعی نیز دستخوش تغییر و تحول بود. رشد نارضایتی های عمومی و بروز اعتراضات و اعتصابات کارگری و خیزشهای توده ای در تهران و دیگر نقاط کشور، در میان قشر دانشجو نیز تاثیرات می گذاشت. دانشگاه سر از خواب بر می داشت.

بقیه در صفحه ۶

خیزش دانشجویان، نشانگر شکست تدابیر جمهوری اسلامی برای کنترل دانشگاه هاست. رژیم در سال ۱۳۵۹ دانشجویان کمونیست و انقلابی را سرکوب کرد و برای چند سال دانشگاه های سراسر کشور را به تعطیل کشاند. در سال های بعد، نیروهای سیاسی مخالف که پایه گسترده ای در بین دانشجویان و جوانان داشتند را قلع و قمع کرد. بعد از بازگشتی دانشگاه، برای پذیرش دانشجو هفت خوان ایدئولوژیک، سیاسی گذاشت و برای کنترل و سرکوب هر صدای مخالف، انجمن های اسلامی و بسیج و جاسوسانش را در دانشگاه بر پا داشت. همه اینها باعث شد که سالها فضای دانشگاه، فضای سکوت و سکون و محافظه کاری باشد.

خیزش تیر ماه ۱۳۷۸، هوای تازه به کوچه و خیابان آورده است. این بازتاب خشم و نفرت عمیقی است که سالیان سال در دل اکثریت جامعه انباشته شده است. نسل جوان با خیزش خود به جنایات روزمره رژیم اسلامی، استبداد سیاسی و فرهنگی حاکم، بیکاری و بی آیدنگی، فقر عمومی و داغانی اقتصاد، عکس العمل نشان داد. خیزش تیر، نقطه عطفی در حیات جنبش دانشجویان بر جای نهاد. این نقطه شروع یک حرکت نوین است؛ نطفه برپائی یک جنبش انقلابی دانشجویی. این واقعیت به زیبایی و ایجاز در شعار دانشجویان بازتاب یافته است:

«بچه ها قیام شروع شد! ۲۰ سال سکوت تموم شد!»

سمت جنبش جوانان
(مائوتسه دون)
صفحه ۱۳

جنبش دانشجویی چهارم مه در چین
صفحه ۱۴

خیزش دانشجویی در میدان صلح آسمانی
از زبان یک دانشجوی شورسگر چینی
صفحه ۲۸

«افیون توده ها»
نگاهی به ماهیت و نقش
اجتماعی دین

صفحه ۱۸

معیارهای یک
جنبش انقلابی دانشجویی

صفحه ۳

پرده ها فرومی افتد: «جبهه دوم خرداد»
و خیزش تیر ماه

صفحه ۷

پیوندهای کهنه در روزهای نو
نگاهی به مواضع

صفحه ۸

نشریه «ایران فردا»

صفحه ۹

در حاشیه یک شعار

صفحه ۱۲

... و امپریالیستها نگرانند!

جنبش دانشجویی و سازماندهی

صفحه ۲۲

تظاهرات توده ای

هوای تازه

در چند ساله اخیر، اعتراضات دانشجویی محدود بود. خواسته ها صرفاً جنبه صنفی و «دانشگاهی» داشت و به وضع ناجور امکانات دانشجویی مربوط می شد. با تشدید رقابت جناح های مختلف رژیم، تشکل های اسلامی دانشجویی چند دسته شدند. رهبران این تشکل های اسلامی که مشتی مرتجع پاسدار و بسیجی و امنیتی سابق هستند، برای سوار شدن بر موج نارضایتی مردم از رژیم و به انحراف کشاندن آن، رنگ عوض کردند و «آزادپخواه» شدند. آنها ایدئولوژی و فلسفه ارتجاعی خود را رنگ و لعاب زدند و وسیعاً در دانشگاه تبلیغ کردند. به قول سخنگویانشان کوشیدند به دانشجوی فضای محدودی برای ابراز نارضایتی بدهند تا به اصطلاح «تخلیه روانی» و ارضاء شود. در مقطع انتخابات دوم خرداد، اکثر این تشکل ها در جبهه خاتمی جای گرفتند و بلندگوی تبلیغاتی وی در بین قشر دانشجو شدند. نقش آنها در دو ساله گذشته این بود که از کانال خاتمی، بین دانشجویان و رژیم پل بزنند و مانع از شکل گیری یک جنبش دانشجویی ضد رژیمی و رزمنده شوند. ولی اوضاع، آنگونه که آنها می خواستند و انتظارش را داشتند، پیش نرفت. جوانانی که در دوم خرداد به خاتمی امید بسته بودند، در عمل می دیدند که اوضاع روز به روز بدتر می شود و وعده ها تحقق نمی یابد. بی اعتمادی و نارضایتی نسبت به وی به تدریج گسترش می یافت. دانشجویان کماکان در جریان طرح مطالبات صنفی و سیاسی خود با توهین و تحقیر مقامات دانشگاه، و سرکوب مستقیم مزدوران رسمی و غیر رسمی رژیم رویرو بودند. اوضاع تحمل ناپذیر شده بود و از رهبران تشکل های دانشجویی وابسته به رژیم و مطبوعات «ائتلاف دوم خرداد» گرفته تا جریانانات سازشکار و مسالمت جو در اپوزیسیون داخل و خارج کشور در مورد این فضای انفجار آمیز هشدار می دادند. ولی هیچکدام از آنها نتوانست جلوی انفجار خشم توده های دانشجو را بگیرد. جرقه سرانجام در کوی دانشگاه به انبار باروت خورد.

یکشنبه ۱۸ تیر ماه، در نخستین ساعات بامداد، مزدوران انتظامی و اوباشان حزب الهی وحشیانه به خوابگاه دانشجویان یورش بردند. کمی پیش از این، تحصن تشکل های اسلامی دانشجویی در اعتراض به ممنوعیت انتشار روزنامه «سلام» که در آن قریب به ۲۰۰ نفر شرکت داشتند، به پایان رسیده بود. اما آن تحصن مسالمت آمیز، مسئله اصلی قوای سرکوبگر نبود. آنها آمده بودند که جو در حال گسترش اعتراض و مقاومت در بین

توده های دانشجو را در نطفه خفه کنند و به اصطلاح به آن ضربه پیشگیرانه بزنند. آمده بودند که روحیه اوج یابنده مبارزاتی جوانان را در هم شکنند. آمده بودند که کل دانشجویان را مرعوب کنند و نگذارند که اعتراضات دانشجویی از چارچوب محدود و قابل کنترلی که رژیم برایش تعیین کرده بود، پا را فراتر گذارد. اما این یورش ارتجاعی، نتیجه عکس ببار آورد. در واکنش به کشته و زخمی شدن ده ها نفر در کوی دانشگاه، دور نویی از مبارزات دانشجویی در سطحی گسترده و با مضمونی کاملاً متفاوت از حرکات چند ساله اخیر آغاز شد. این جنبش با هر حمله ارتجاع، با کشیده شدن آن به خیابان ها، با پیوستن مردم بویژه جوانان به آن، رادیکالیزه شد و شعارهایش مستقیماً نظام حاکم و سران رژیم را نشانه گرفت. شعارهای مذهبی کمرنگ تر، و فکر کنار آمدن با مقامات ضعیف تر شد. خیزش دانشجویان به شکل نسبتاً سراسری در نقاط مختلف کشور به پیش رفت و این مسئله، رژیم را بیش از پیش به وحشت انداخت. روحیه حاکم بر خیزش، روحیه تعرض به حاکمیت بود:

«حکومت زور نمی خوایم! پلیس مزدور نمی خوایم!»

«بوکتاو، بوکتاو، حکومت آخوندی!»

«زندهانی سیاسی آزاد باید گردد!»

در برخورد به خیزش دانشجویی، بار دیگر درماندگی و ضعف ارتجاع حاکم بنمایش درآمد. رژیم که انتظار این واکنش خشمگینانه را از سوی دانشجویان نداشت، دچار سرگیجه شد. بخشی از سران جمهوری اسلامی نظیر خاتمی و رفسنجانی تا مدت ها از اظهار نظر مستقیم و ظاهر شدن در انظار خودداری کردند. بخشی نیز ملتسمانه کوشیدند خود را با دانشجویان همراه نشان دهند. در این میان، خامنه ای که یک آماج اصلی شعارهای جنبش بود، آنچنان به عجز و لایه افتاد که «غلط کردم» های شاه در آستانه سقوطش را به یاد همگان آورد. «ولی فقیه» در تناقض عجیبی گیر کرده بود. از یک طرف باید از دانشجویان عذرخواهی می کرد و از طرف دیگر به مزدوران انتظامی و امنیتی و انصار حزب الله روحیه می داد. این تناقض از وی چهره ای مضحک و درماننده ساخت. عربده کشی های بعدی خامنه ای علیه «اشرار و محاربین»، تلاش ناموفقی بود برای پوشاندن این درماندگی.

مهمترین دستاورد سیاسی خیزش دانشجویی، کمک به فرو ریختن دیوارهای توهم «دوم خرداد» بود. جوانان در عمل دیدند که چه کسانی با یکدیگر همدست شده و در مقابل جنبش دانشجویی ایستاده اند، و

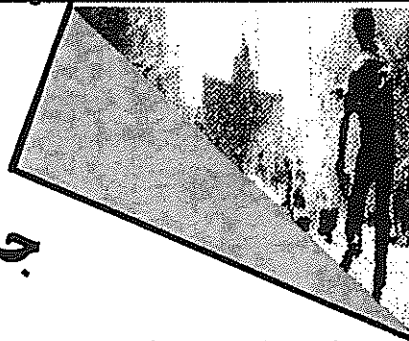
چه کسانی به جنبش آنان پیوسته و واقعا حمایتش می کنند. شعارهایی که قبلاً بنفع خاتمی و «جامعه مدنی» او داده می شد کمرنگ شد و شعارهای دیگری رو آمد:

«خاتمی، خاتمی، حمایت کجا رفت!»

«آزادی اندیشه، با این رژیم نمیشه!»

بدین ترتیب، «اتحادی» که در آغاز بین توده های پیاخاسته با بعضی تشکل های دانشجویی وابسته به جمهوری اسلامی نظیر «دفتر تحکیم وحدت» وجود داشت از هم پاشید؛ و این یک پیروزی و راهگشایی سیاسی مهم برای رشد یک جنبش دانشجویی ضد رژیمی است. سنوالی که در مقابل دانشجویان قرار گرفت - و همیشه در برابر هر جنبش دانشجویی قرار می گیرد - این بود که: آیا می خواهیم به بخشی از هیئت حاکمه اتکاء کنیم، یا اینکه باید با توده های مردم علیه این حکومت ستمگر متحد شویم؟ تشکل های وابسته به رژیم، خط مسالمت و سازش را جلو گذاشتند و کوشیدند جنبش را در صحن دانشگاه حبس کنند. آنها به موضع گیری علتی علیه مبارزات رادیکال و رزمنده پرداختند. اما اکثر جوانان شورشگر حساب خود را از آنها جدا کردند و اتحاد با توده ها و منافع مردم را به اتحاد با وابستگان دولت ترجیح دادند. تظاهرات را به خیابان کشاندند و مردم را فراخواندند که به مبارزه ضد رژیمی بپیوندند. شمار زیادی از مردم بویژه جوانان به حمایت از جنبش دانشجویی برخاستند. بسیاری درب خانه ها و مغازه هایشان را به روی تظاهرکنندگان در حال گریز گشودند و به آنها پناه دادند. بسیاری زخم آنها را بستند و مداوایشان کردند. بسیاری برای دانشجویانی که دانشگاه و خیابانهای اطراف آن را حتی ساعتی ترک نمی کردند، غذا آوردند. در این حال و هوای مبارزاتی، به روحیات خود خواهانه و تفرقه ای که ارتجاع حاکم در جامعه رواج داده ضربه خورد. تظاهرات عظیم و توفانی سه شنبه ۲۲ تیر، جلوه بارز اتحاد دانشجویان و توده های حامی آنها در میدان مبارزه بود. بدین ترتیب دانشجویان مبارز، نتایج مثبت خارج شدن از صحن دانشگاه و پیوند با مردم را تجربه کردند. اما این تازه، آغاز کار است. این تجربه، سنوالاتی کلیدی را پیش می کشد: جنبش دانشجویی باید به چه اقسام اجتماعی اتکاء کند؟ و چه سمت و سویی اتخاذ کند؟

در خیزش تیر ماه، جوانان علیه مزدوران و مظاهر جمهوری اسلامی به اعمال قهر و خشونت پرداختند، و این کمترین مجازاتی بود که رژیم استحقاقش را داشت. جوانان خشمگین هر جا که توانستند نیروهای



معیارهای یک جنبش انقلابی دانشجویی

استراتژیک ارتقاء نیافت (و برای چنین چیزی نیاز به زمان بیشتری است)، اما در حیطه شعارها و روش های مبارزاتی شاهد تقابل در خط و جهت گیری متضاد بودیم.

حال که جنبش دانشجویی بطور عاجل با مسئله چگونگی ادامه راه و تعیین سیاست و روش و جهت گیری روبروست، بیش از همیشه ضروری است که معیارهای صحیح و روشنی را جلو بگذاریم. اگر قرار است این جنبش بار دیگر نقش و رسالت تاریخی خویش را بدوش گیرد، باید از تجارب گذشته جنبش دانشجویی بیاموزد و دستاوردهایش را بشناسد و جذب کند. معیارهای «نوینی» که امروز جنبش دانشجویی باید در دست بگیرد، همان معیارهائی است که در دوران شکوفائی این جنبش در دو دهه پیش، مسلط شده بود.

چگونگی برخورد به قدرت سیاسی حاکم، مهمترین معیار و محک برای ارزیابی از هر جنبش دانشجویی است.

آیا این جنبش برای سرنگونی حاکمیت ارتجاع تلاش می کند، یا در پی گرفتن امتیازات و تامین اصلاحاتی در چارچوب همین حاکمیت است؟ انقلابی است یا رفرمیستی؟ جنبش دانشجویی ایران هر دو این سیاستها را تجربه کرده است. در خیزش بقیه در صفحه ۴

محک زده و درسها آموخته اند. پیشروانی که از دل این خیزش رو آمدند، از هم اینک به افق های دورتر، به سیاستهای صحیحتر و به شیوه های موثرتر مبارزه می اندیشند. چشم و گوش آنها برای یافتن پرچمی که راه حقیقی پیروزی و رهائی را نشان دهد، از هر زمان گشوده تر است. نسل انقلابی نوینی که از بطن خیزش دانشجویان سر برون کرده، نقطه اتکائی برای حرکت آتی ما کمونیستها است.

دانشجویان مبارزی که خیزش تیر ماه بر شانه های آنها به پیش رفت، ویژگیهای عمومی نسل جوان روشنفکران را بنمایش گذاشتند. آنها در صحنه سیاسی جامعه، آغازگر یک جنبش گسترده و تکان دهنده شدند و با جسارت و نافرمانی خود جرقه ای را زدند که محرک مبارزه ضد رژیم افشار و طبقات دیگر نیز شد. شعارها و مبارزات رزمنده آنها به میان توده ها رفت و در ارتقاء آگاهی سیاسی عمومی نقش مهمی بازی کرد. جنبش دانشجویی در ایران (و هر نقطه دیگر جهان) دارای قانونمندی های ویژه خود است. این جنبش، یک جنبش کاملاً سیاسی است و شعارهای آن از جوانب مختلف به قدرت سیاسی حاکم ربط پیدا می کند. این از خصوصیات فشر دانشجویی است که نسبت به مسائل سیاسی پشت حساس باشد و به آن واکنش نشان دهد. اما شعارهای سیاسی که در جنبش دانشجویی مطرح می شود یکدست و هم جهت نیست و نمی تواند باشد. زیرا جنبش دانشجویی آئینه تمام نمای جامعه است و خواسته ها، منافع و حرکت افشار و طبقات مختلف در آن بازتاب می یابد. هر چقدر مبارزه طبقاتی حادث شده و تکامل یابد، این جنبش نیز به ناگزیر قطبی تر می شود. در خیزش تیر ماه، هم شعارهای رزمنده و رادیکال و انقلابی مطرح شد، و هم شعارهای سازشکارانه و رفرمیستی یا حتی ارتجاعی. این شعارهای متضاد، نهایتاً بازتاب اهداف و روش های طبقاتی گوناگون در صفوف دانشجویان بود. اگرچه این صف آرایی به سطح دو برنامه منسجم و

در دل خیزش قهرمانانه تیر ماه شکوفا شده و باید رشد و نمو یابد. صدها هزار جوان در گوشه و کنار ایران به صحنه مبارزه سیاسی وارد شده و از لحظه ورود، مستقیماً در مقابل نیروهای مسلح رژیم قرار گرفته اند. آنها با مفهوم نبرد، جنگ و گریز، و پیروزی و شکست در صحنه عمل آشنا گشته اند. روحیه تحقیر دشمن و تحقیر مرگ، روحیه اعمال قهر در صفوف شان گسترش یافته است. آنها وعده ها و ادعاهای عملکرد واقعی نیروها را در کوره داغ یک هفته نبرد

انتظامی و چاقوکشان حزب الهی را گوشمالی دادند و بسویشان سنگ پرانی کردند. و خوب کاری کردند! خودروهایی دولتی را به آتش کشیدند و در مقابل قوای سرکوبگر راه بندان ایجاد کردند؛ به مقر بسیج سپاه پاسداران و بانکها و موسسات دولتی حمله بردند؛ قصد حمله به دفاتر روزنامه هائی چون کیهان و جمهوری اسلامی را کردند؛ و باید چنین می کردند. قیام و شورش همین است! از فلسطین گرفته تا کره جنوبی، از برلین گرفته تا لس آنجلس، از مکزیک گرفته تا اندونزی، جوانان به هنگام خیزش های خیابانی اینگونه با پلیس ضد شورش مقابله و جنگ و گریز می کنند؛ سنگ می بندند؛ یورش می برند؛ کوکتل مولوتف پرتاب می کنند و به آتش می کشند. این رزمندگی و از خود گذشتگی که برای بسیاری از مردم یادآور روحیه جوانان در روزهای انقلاب ۱۳۵۷ بود، در شعارهای زیر تبلور یافت:

«می کشم، می کشم، آنکه برادرم کشت!»

«وای به روزی که مسلح شویم!»

«یا موگ یا آزادی!»

سئوالی که اینک برای بسیاری مطرح شده، اینست که سرنوشت این جنبش چه خواهد شد؟ مسلماً جنبش دانشجویی مثل هر جنبش سیاسی و اجتماعی دیگر افت و خیز خواهد داشت. اما یک چیز را می توان پیش بینی کرد: با توجه به اوضاع بحرانی جامعه و موقعیت متزلزل هیئت حاکمه، حتی اگر این جنبش بطور مقطعی فرو نشیند، امواج عظیمتری در راه است. از آنجا که نفوذ تشکل های طبقاتی مختلف در جنبش دانشجویان کماکان اندک است، هنوز نمی توان از سمت و سوی سیاسی مشخص آن صحبت کرد. اما این نیز روشن است که خلاء رهبری و فقدان دورنمای جنبش دانشجویی نمی تواند پا بر جا بماند و نخواهد ماند. خصلت جنبش دانشجویی اینست که همه گرایشات سیاسی درون جامعه را درون خود منعکس می کند. جنبش دانشجویان در ایران نیز بناگزی به گروه بندیهای معینی که از بینش ها و برنامه های طبقاتی مختلف پیروی می کنند تقسیم خواهد شد. یک بخش، آگاهانه کمونیسم انقلابی را نمایندگی خواهد کرد. بخشی دیگر، پرچم ناسیونالیسم را در دست خواهد گرفت. گروهی نماینده بینش لیبرالی و راه رفرمیستی خواهد شد و غیره. اینکه کدامیک از این نیروها به یک قطب قدرتمند درون جنبش دانشجویی تبدیل شود و مهر رهبری خود را بر آن بکوبد، سمت و سوی کلی جنبش دانشجویی را تعیین خواهد کرد.

امروز مسئله اصلی، جوانه هائی است که

علنی را خلق کردند تا رژیم به راحتی نتواند از ارتباطات و طرح های مبارزاتی جنبش آگاه شود یا رهبران دانشجویان را آسان شناسایی و دستگیر کند. کمیته مخفی رهبری مبارزات دانشجویی برای نخستین بار در جریان مراسم یادبود تختی در زمستان ۱۳۴۶ تشکیل شد و توانست آن مراسم را به یک مبارزه سیاسی گسترده با شرکت اقشار و طبقات مختلف علیه رژیم شاه تبدیل کند. برای تامین ادامه کاری جنبش دانشجویی، سازماندهی آن به شیوه های نوین ضروری بود؛ بدین ترتیب حتی در دوره هائی که شماری از رهبران جنبش دانشجویی دستگیر می شدند، هسته های مخفی رهبری کننده بطور کامل از هم نمی پاشید و دور از چشم دشمن، فرصت ترمیم داشت.

اما تکامل و تحول جنبش دانشجویی به سطح یک جنبش آگاه و متشکل انقلابی، خود بخودی نبود. عوامل عینی و ذهنی مختلفی در این امر دخالت داشت؛ و شرایط بین المللی نیز تاثیر بسیاری بر سیر تکامل جنبش دانشجویی بر جای می گذاشت. برای نمونه، روند قدرتمند انقلابات در سطح جهانی در دهه ۶۰ میلادی، و مبارزه ماتوسه دون و حزب کمونیست چین در دفاع از کمونیسم انقلابی در برابر «کمونیسم» دروغین شوروی رویزیونیستی و خط سازش طبقاتی که توسط حکام این کشور پیش گذاشته می شد، بر تسلط خط انقلابی بر جنبش دانشجویی ایران بسیار موثر افتاد.

چگونه می توان یک جنبش متحد و قدرتمند و پایدار دانشجویی سازمان داد؟



سادگی تن به سیاستهای سازشکارانه نمی دادند. آنها خواهان مبارزه قاطع تر با رژیم بودند و نسبت به ماهیت ضد مردمی اصلاحات شاه - آمریکا روشن بودند. این مبارزان اگرچه موفق به مرزبندی روشن و گسست از رهبری اصلاح طلب جنبش دانشجویی نشدند و نتوانستند سمت و سوی جنبش را تغییر دهند، اما مخالفتهای آن روز آنها، زمینه را برای گسست سیاسی - تشکیلاتی انقلابیون جوان از رفرمیسم (در سال های بعد) مهیاتر کرد.

پیشرفت و ارتقاء سطح سیاسی و تشکیلاتی جنبش دانشجویی، در گرو مبارزه دو خط در درون آن است.

در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، مبارزه میان دو خط انقلابی و اصلاح طلبانه در جنبش دانشجویی ایران تکامل یافت. کمونیستهای انقلابی در این مبارزه نقش تعیین کننده ای بازی کردند. همین ها بودند که شعار رفرمیستی «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» را بی ثمر و انحرافی اعلام کرده و به جای آن «انقلاب سرخ باید» را به یک شعار جنبش دانشجویی تبدیل نمودند. همین ها بودند که روشهای تظم خواهانه و راست روانه در برخورد به حاکمیت را کنار زدند، دانشگاه را به صحنه پر شورترین مبارزات تبدیل کردند و مبارزات دانشجویی را به میان مردم بردند. همین ها بودند که به جای سازماندهی سنتی رفرمیستها که در مقابل حملات دستگاه امنیتی و پلیس تاب تحمل نداشت، اشکال جدیدی از کمیته های مخفی و نیمه

معیارهای...

تیر ماه ۱۳۷۸ نیز بازتاب این دو جهت گیری را در سطحی محدود و نسبتا ابتدائی دیدیم. بررسی تجربه جنبش دانشجویی ایران در سال های ۴۲ - ۱۳۳۹، تصویر روشنی از نتیجه غلبه یک خط اصلاح طلبانه بر جنبش بدست می دهد. در آن دوره که رهبری مبارزات دانشجویان بدست نیروهای سازشکار و مصالحه جوی «جبهه صلی» و «نهضت آزادی» بود، جنبش به جای اتخاذ سیاست و روشهای مبارزاتی قاطع و سازش ناپذیر در برابر رژیم شاه، تحت شعار «اصلاحات آری! دیکتاتوری نه!» گرد آمد. منظور از اصلاحات، طرح های اقتصادی - اجتماعی جدیدی بود که امپریالیسم آمریکا برای سازماندهی موثرتر و گسترده تر استثمار و غارت، و ادغام هر چه بیشتر جامعه ایران در شبکه سلطه جهانی خود به رژیم شاه و طبقات سرمایه داران بزرگ و فتودال های حاکم دیکته می کرد. شعار بالا، این تصور را در بین توده های دانشجویان اشاعه می داد که اولاً، اصلاحات مورد نظر شاه و امپریالیسم آمریکا در ایران فی النفسه بد نیست و مشکل فقط اینست که شاه دیکتاتوری اعمال می کند. ثانیاً، امکان دارد که آمریکا به مخالفان شاه روی خوش نشان دهد و شاه اصلاحاتش را بدون دیکتاتوری به اجراء گذارد. جنبش گرفتار این توهمات رفرمیستی بود که رژیم سلطنتی بحران عمیق اقتصادی - سیاسی آن سالها را پشت سر گذاشت و با حمایت آمریکا، نیروهای مخالف را سرکوب کرد و اصلاحات امپریالیستی را با ابزار دیکتاتوری طبقاتی ارتجاعی به اجراء درآورد. اما در همان جنبش دانشجویی، جوانان رادیکال و مبارزی هم وجود داشتند که گرایشات چپ و کمونیستی داشته و به

این مسئله همواره دغدغه فعالین انقلابی جنبش دانشجویی بوده است. در این زمینه هم تجارب مثبت، کم نیست. سئوالی که همیشه مطرح بوده، اینست که اتحاد برای چه و حول چه سیاستی؟ جنبش دانشجویی به وحدت نیاز دارد اما به وحدتی که مرز بین خلق و ضد خلق در آن مخدوش نشود. اگر با بخشی از نیروهای ضد مردمی درون یا بیرون حکومت، وحدت برقرار شود نهایتاً فاتحه آن جنبش خوانده است. زیرا اتخاذ چنین سیاستی بطور عینی وحدت دانشجویان با کارگران و دهقانان که اکثریت خلق را تشکیل می دهند مخدوش کرده، و میان دانشجویان با هیئت حاکمه وحدت برقرار می کند. جنبش دانشجویی تنها زمانی می تواند یک جنبش مردمی باشد که با دشمنان خلق سازش نکند. وگرنه از لحاظ سیاسی، حکم شکست را

باشد که پیوند با کارگران و توده های تحتانی جامعه را به پیش گذارد و از خواسته های اساسی آنها پشتیبانی کند و مبارزاتشان را ارج گذارد، این توده ها چگونه می توانند بین خود و این جنبش ارتباط برقرار کنند؟ بطور مثال، همین چند ماه پیش، اعتراضات و اعتصابات کارگری مهمی در کشور جریان داشت و جامعه باز هم شاهد چنین مبارزاتی خواهد بود. این وظیفه یک جنبش دانشجویی انقلابی و پیشتاز است که به پشتیبانی از چنین مبارزاتی برخاسته و در شعارهای خود نقش طبقه کارگر و نیازش به رهائی از ستم و استثمار را منعکس سازد. نمونه ای دیگر را در نظر بگیریم. در میانه خیزش دانشجویی، امپریالیستها بیاد اسلامشهر می افتند و گزارشگران آنها برای دریافتن نبض توده های محروم و زحمتکش در این منطقه (که خود چند سال قبل شاهد یک مبارزه بزرگ و رادیکال علیه جمهوری اسلامی بود) راهی آنجا می شوند؛ و این بی جهت نیست. امپریالیستها و مرتجعین به اهمیت پیوندیابی جنبش دانشجویی - روشنفکری با جنبش توده های محروم و تحتانی بخوبی آگاهند. آنها می دانند و به تجربه دریافته اند که اتصال این دو با هم چه انبار باروت آماده اشتعالی را برای سوزاندن کل نظام استثمار و ستم مهیا می سازد. به یک کلام، جنبش دانشجویی برای اینکه واقعا انقلابی شود و در جنبش خلق نقش موثر و قدرتمندی بازی کند باید سمت و سوی طبقاتی روشنی داشته باشد. این یک سنت کمونیستی بوده که دانشجویان آگاه و مبارز به میان توده های کارگر و دهقان بروند، با آنان در آمیزند و دانش و توان خود را در خدمت ارتقاء آگاهی و مبارزه آنان قرار دهند؛ و از طرف دیگر، در جریان مبارزه و زندگی و کار با توده ها، از تلاش و مبارزه و تجربه غنی آنان آموخته و خصلت های بورژوازی خود را بزدایند و بدین ترتیب به روشنفکران پرولتر تبدیل شوند. در جنبش روشنفکری ایران، ما انقلابیون کمونیستی نظیر صمد بهرنگی را داشتیم که نقش مهمی در سمت دهی جنبش دانشجویی دهه ۱۳۴۰ و فعالین آن بسوی کارگران و دهقانان بازی کردند. جوانانی که امروز از آثار صمد استقبال می کنند باید درسهای انقلابی او در این زمینه را بیاموزند و بکار بندند. باید بدانند اینکه جنبش دانشجویی توانست در صحنه مبارزه علیه رژیم شاه نقش پیشتاز بازی کند، کاملا به چنین جهت گیری طبقاتی صحیحی وابسته بود. شعار «کارگر، دهقان، دانشجو پیروز است!» بر تارک آن جنبش قرار داشت.

بقیه در صفحه ۶

حاد و مهمی بر سر این موضوع انجام شده است. در دهه ۱۳۴۰، حزب رویزیونیست توده برای مقابله با نفوذ و قدرت یاسی کمونیستهای واقعی و انقلابیون در جنبش دانشجویی، به تبلیغ سیاستی رفرمیستی و سازشکارانه در این جنبش پرداخت و «صنغی گرائی» را اشاعه می داد. این جریان برای اینکه جنبش دانشجویی شعار سرنگونی رژیم را بلند نکند، می کوشید مطالباتی در زمینه بهبود شرایط آموزشی دانشگاه ها و رفاه دانشجویان و حق فعالیتهای فرهنگی و فوق برنامه را به مشغله اصلی جنبش تبدیل کند. همین ها زمانی که مسئله روش پیشبرد مبارزات مطرح می شد، شعار «پرهیز از درگیری با نیروهای رژیم» را می دادند و مخالف هرگونه مبارزه رزمنده و رادیکال دانشجویی بودند. زمانی که دانشجویان مبارز می خواستند تظاهرات خود را به خیابانها بکشند، با آنها مخالفت می کردند و می گفتند جنبش دانشجویی باید در چارچوب دانشگاه باقی بماند. مبارزه با این سیاست و طرد آن به شکوفائی و رها شدن نیروی مبارزاتی جنبش دانشجویی انجامید. امروز نیز مبارزه ای با همین مضمون، در جنبش دانشجویی ایران در حال نضج گرفتن است.

جنبش دانشجویی قدرت خود را از پیوند با مبارزات اقشار و طبقات خلق بویژه زحمتکشان و محرومان می گیرد.

این پیوند در درجه اول یک پیوند سیاسی است. جنبش دانشجویی بمشابه یک جنبش سیاسی آگاه باید خواسته ها و منافع سایر بخشهای مردم را تبلیغ کند و به حمایت از مبارزات آنها برخیزد. این یک تعهد اخلاقی و از سر دلسوزی برای محرومان جامعه نیست. مسئله اینست که یک دستگاه واحد ستم و سرکوب در برابر کل خلق قرار گرفته و منافع بخشهای مختلفش را لگد مال می کند. همان دستی که آزادی اندیشه را خفه می کند، شیره جان کارگران و دهقانان را می مکد، زنان را تحت ستم مضاعف قرار می دهد، حق تعیین سرنوشت را از ملل ستمدیده سلب می کند و امثالهم. پیوند جنبش دانشجویی با جنبشها و مبارزات سایر اقشار و طبقات خلق بر این زمینه عینی استوار است. بر این پایه است که جنبش دانشجویی باید خود را در قبال مسائل عمومی جامعه مسئول بداند و به آن فعالانه برخورد کند. اگر جنبش دانشجویی فاقد شعارهای روشنی

پیشاپیش با دست خود امضاء کرده است. بنابراین به هم خوردن «وحدتی» که دانشجویان حامی رژیم هم جزئی از آن باشند، هیچ چیز بدی نیست.

معمولا رفرمیستها فکر می کنند که برای متحد کردن توده های وسیع دانشجو باید اهداف را محدودتر و شعارها را رقیقتر کرد. برخلاف این درک، اتحاد رزمنده جنبش دانشجویی را فقط می توان با پیش گذاشتن شعارهایی تامین کرد که اهداف اساسی مشترک اکثریت خلق را بیان کند و آماج آن کل دشمنان خلق باشد. برای نمونه در جنبش دانشجویی خارج از کشور در دوران شاه، از دوره ای که کنفدراسیون (تشکیلات دمکراتیک این جنبش) در نتیجه مبارزه درونی خود، شعار سرنگونی رژیم و مجموعه ای از سیاستهای رادیکال که بازتاب اهداف انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم بود را اتخاذ کرد، صفوفش بطور کیفی گسترش یافت و توده های بیشتری در میدان مبارزه متحد شدند. یا پیش از آن، طی نیمه دوم دهه ۱۳۴۰، زمانی که جنبش دانشجویی در تظاهرات اتوبوسرانی به سال ۱۳۴۸ (که جرقه اش را گران شدن بلیط شرکت واحد زده بود) شعار «تا مرگ دیکتاتورها نهضت ادامه دارد» را جلو گذاشت و از چارچوب دانشگاه بیرون رفت، صفوف این جنبش جهش وار رشد کرد. همین مسئله بنوعی در تجربه خیزش تیر ماه ۱۳۷۸ مشاهده شد. شعار اعتراض به توقیف روزنامه «سلام» که توسط جریانات دانشجویی وابسته به جمهوری اسلامی مطرح شده بود فقط توانست حدود ۲۰۰ نفر را به تحصن بکشاند. اگرچه ظاهرا این شعاری محدود بود و بسیاری از دانشجویان می توانستند بر سرش توافق کنند. اما در واقع، این سیاست بازتاب منافع خلق - منجمله دانشجویان - نبود. بلکه منافع جناحی از حاکمیت را بیان می کرد. زمانی که مزدوران به کوی دانشگاه حمله کردند و انگشت اتهام جنبش بدرستی بسوی نیروی انتظامی و وزارت کشور و سران رژیم نشانه رفت، با وحدت گسترده و بیسابقه ده ها هزار تن از دانشجویان و جوانان در صفوف مبارزه رادیکال سیاسی علیه رژیم روبرو شدیم.

جنبش دانشجویی نباید در لاک مطالبات و مبارزات صنفی - سیاسی صرفا دانشجویی فرو رود.

در تاریخ جنبش دانشجویی ایران، مبارزات

دانشگاه را به پشتوانه تدارکاتی و خط پشت جبهه تبدیل کرده بودند. و همه شان این کار را می کردند. در واقع دانشگاه پشت جبهه بود حتی ستاد هماهنگ عملیات.» (۱)

ضرورت پیوند جنبش دانشجویی
با توده های خلق تنها به خلقهای ساکن
ایران ختم نمی شود.



معیارهای...

یک کارکرد دائمی و نقش مهم جنبش دانشجویی

و خواسته های طبقه کارگر و دهقانان، بیکاران و حاشیه نشینان، ملل ستمدیده و زنان دفاع می کرد. جنبش دانشجویی با تمام قوا به افشای جنایات جمهوری اسلامی در کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان برخاسته و نشان می داد که چگونه رژیم جمهوری اسلامی از منافع طبقات سرمایه دار و فئودال دفاع می کند. فعالین جنبش دانشجویی راهی این مناطق می شدند و به نبردهای انقلابی توده ها می پیوستند. چادرهای کمک رسانی به جنبش کردستان، در دانشگاه ها برپا بود و مردم آزاده و آگاه به آنها مراجعه می کردند. دانشگاه مرکز گرد هم آتی زنان مبارز بود؛ مراسم روز جهانی زن (۸ مارس) در دانشگاه ها برگزار می شد. دانشگاه ها مرکز بحثهای سیاسی در مورد مسائل مهم جامعه بود. کارگران از کارخانه های اطراف به این گردهمانی ها می پیوستند. دانشگاه مرکز توزیع ادبیات کمونیستی و انقلابی بود. حتی امروز سران رژیم و رهبران تشکل های دانشجویی وابسته به آنها با وحشت و نگرانی از آن دوره یاد می کنند. جمهوری اسلامی، دانشگاه را یک «منطقه آزاد شده» و پشت جبهه انقلابی می دید که درست در مراکز قدرت ارتجاع اسلامی در شهرهای بزرگ، خار چشمش شده است. به همین خاطر، به دانشگاه حمله کردند و هزاران دختر و پسر دانشجو را به خاک و خون کشیدند یا به زندانها افکندند؛ دست به تصفیه گسترده دانشجویان و استادان کمونیست و انقلابی و ترقیخواه زدند؛ و چند سال دانشگاه ها را به تعطیل کشاندند. به اعتراف یکی از مرتجعین در نشست دفتر تحکیم وحدت: «شعار (ما) انقلاب آموزشی بود. اما در واقع نمی شود پنهان کرد که انگیزه (ما)، مقابله با نیروهائی بود که

این جنبش مرتباً پیشروانی را در بطن خود پرورش می دهد و به صحنه می آورد که بعنوان نیروی فعال و تازه نفس جذب تشکل های طبقاتی مختلف می شوند. نگاهی به تاریخچه و ترکیب اولیه احزاب و گروه های سیاسی در ایران و سایر نقاط جهان نشان می دهد که بسیاری رهبران و فعالان آنها محصول جنبش دانشجویی بوده اند. در دوره های تاریخی که تلاطمات اجتماعی و بحران انقلابی جامعه را فرا می گیرد، نه فقط پیشروان بلکه بخش قابل توجهی از توده های دانشجو به تشکیلات های مختلف می پیوندند و فعال سیاسی این یا آن طبقه اجتماعی می شوند. این روندی است که در دوران انقلاب ۱۳۵۷ و متعاقب آن شاهدش بودیم. اکثر دانشجویان عضو یا هوادار این یا آن حزب و سازمان بودند. در آن دوران، سطح وظایف و میزان تاثیر گذاری جنبش دانشجویی بر تحولات جامعه نیز به شکل کیفی ارتقاء یافته بود. آنچه جمهوری اسلامی را وادار کرد تا در بهار ۱۳۵۹ به دانشگاه های سراسر کشور مسلحانه حمله کند و به کشتار دانشجویان بپردازد، نقش مهمی بود که جنبش دانشجویی در دفاع از دستاوردهای انقلاب و ضربه زدن به ارتجاع تازه به قدرت رسیده بازی می کرد. هراس هیئت حاکمه اسلامی از دانشگاه و پیشبرد طرح سرکوب، گواه آن بود که جنبش انقلابی دانشجویی وظایف خود را بدرستی درک کرده و به آن عمل می کند. جنبش دانشجویی از مبارزات

همانطور که گفتیم، جنبش دانشجویی جزئی از جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی مردم است و در عرصه بین المللی با همان دشمنانی روبروست که طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده را در نظام سرمایه داری جهانی به بند کشیده اند. یک جنبش روشنفکری پیشتاز آنهم در دنیائی که روز به روز بیشتر بهم تنیده می شود، نمی تواند چشم خود را بر عملکرد این نظام در کشورهای مختلف ببندد و از سرنوشت جنبشها و مبارزات توده ها در سایر نقاط غافل بماند. حمایت و پشتیبانی قاطع و پر شور جنبش دانشجویی ایران در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از انقلابات و جنبشهای رهائیبخش خلقهای جهان بویژه ویتنام، فلسطین و ظفار یکی از افتخارات بزرگ این جنبش است. طی همان دوره، جنبش دانشجویی در خارج نیز از نزدیک با جنبشها و نیروهای انقلابی سراسر دنیا پیوند و ارتباط داشت؛ از آنها می آموخت و بر آنها تاثیر می گذاشت. در دوره حاضر به علل گوناگون، منجمله فاصله و شکافی که در نتیجه نزدیک به دو دهه حاکمیت استبداد، بین جنبش کمونیستی و جنبش دانشجویی ایجاد شده، ضرورت و اهمیت این همبستگی بین المللی در ذهن دانشجویان کمرنگ شده است. بعلاوه، سیاست فریبکارانه و شعارهای دروغین جمهوری اسلامی در به اصطلاح «حمایت» از مبارزات «ضد امپریالیستی»، باعث شده که بسیاری از مردم بویژه نسل جوان از چنین شعارهایی فاصله بگیرند. پیشروان جنبش دانشجویی باید این واقعیت را درک کنند و دانشجویان مبارز را نیز به این درک برسانند که امروز بجای نگاه به موضع قدرتهای جهانی که آیا از جنبش ما حمایت کردند یا نه، به توده های ستمدیده و نیروهای واقعا انقلابی در سراسر جهان بنگرند و در پی پیوند و همبستگی با آنها باشند. قدرت واقعی آنجاست؛ متحدان واقعی جنبش آنجا هستند.

(۱) «دانشجوی خط امام» - نشریه دفتر تحکیم وحدت؛ مقاله «مفهوم حکومت دینی و نسبت آن با لائسیسم»

پرده‌ها فرو می‌افتد: «جبهه دوم خرداد» و خیزش تیر ماه

دعواهای جناح‌ها بر سر چگونگی مهار کردن توده‌ها و نجات کل نظامشان از فروپاشی است. تضادهای آنها هیچ ربطی به منافع توده‌های مردم ندارد. تنها طریقی که مردم باید در پیش بگیرند افشای کل هیئت حاکمه و مبارزه برای سرنگونی نظامی است که سرچشمه سرکوب و کشتار و ستم و استثمار است.

تا آنجا که به سیاست کنونی «دوم خرداد»ها برای خنثی کردن تأثیرات خیزش دانشجویی بر می‌گردد، آنها می‌کوشند دانشجویان را به دایره رقابت و کشمکش جناح‌های جمهوری اسلامی بکشانند. آنها از هم اکنون مردم و بویژه دانشجویان را به شرکت گسترده در انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی دعوت می‌کنند تا با یک تیر دو نشان بزنند؛ اولاً، ذهن نسل جوان را به دعوای «سگ زرد و شغال» مشغول کنند، تا بار دیگر بهبود اوضاع را در تغییرات از بالا و حکم و اصلاح همین رژیم بچینند. ثانیاً، با سوار شدن بر حرکت دانشجویان موقعیت جناح خود را در برابر جناح رقیب تقویت کنند. برای پیاده کردن این سیاست، تشکل‌های وابسته به ائتلاف خاتمی نظیر «دفتر تحکیم وحدت» فعال‌تر شده و خود را به دروغ نماینده اکثریت دانشجویان معرفی می‌کنند. آنها از یک طرف دامنه خواسته‌ها و شعارهای جنبش دانشجویی را هر چه محدودتر کرده، و از طرف دیگر به دانشجویان معترض وعده سر خرمن می‌دهند که گویا مقامات دارند با حسن نیت به خواسته‌هایشان رسیدگی می‌کنند.

کل سیاستهای مزورانه «جبهه دوم خرداد»، مکمل سیاست سرکوب و اربابی است که جمهوری اسلامی برای انداختن دست روی دست بگذارند بر ضعف خود مهر تایید نهاده اند؛ و اگر دست به کشتار گسترده دانشجویان و جوانان بزنند، فقط آتش خشم و نفرت توده‌ها را شعله‌ور خواهند کرد. این تناقضی است که امروز رژیم گرفتار آن است. زمانی که خاتمی در مصاحبه ۲۲ تیرماه می‌گفت «جلوی آشوبگران را با فاطمیت می‌گیریم، اما از روش‌های سرکوبگرانه استفاده نمی‌کنیم!» همین تناقض را بازگو می‌کرد. به یک کلام رژیم درمانده‌تر از آنست که بتواند هر غلطی که دلش خواست بکند. با سیاست ارباب و سرکوب ارتجاع می‌توان و باید با مقاومت و تعرض مقابله کرد. ■

از خیزش تیر ماه ارائه می‌دهند و افکار مسموم سازشکارانه را در بین دانشجویان پراکنده می‌کنند. می‌خواهند کاری کنند که دانشجویان از دادن شعارهای رادیکال و تعرض به نیروها و نهادهای ارتجاعی و سرکوبگر پشیمان شوند. می‌خواهند به تظاهرکنندگان بقبولانند که آلت دست «مشتی آشوبگر» شده بودند. می‌خواهند دانشجویان و مردم باور کنند که هرکس علیه خامنه‌ای و سران رژیم شعار داد، هرکس به ارباب چاقوکش و قوای انتظامی هجوم برد و خودروهایشان را به آتش کشید، از انصار حزب الله و خشونت طلبان بود و برای تضعیف دولت خاتمی دست به این کارها زد! «دفتر تحکیم وحدت»، روزنامه‌های «صبح امروز»، «خرداد»، «نشاط» و هم قماشان آنها، جملگی چنین می‌گویند. در همین چارچوب، روزنامه نشاط با لحنی تهدید آمیز می‌نویسد: «هرکس که خاتمی را سازشکار بخواند، خائن است!» و «صبح امروز» بر ضرورت مدارا در مقابل جانبانی که فرمان سرکوب دانشجویان را صادر کردند تأکید می‌گذارد و می‌نویسد: «در این جاده، همه حق حیات دارند!»

اما سازشی که امروز میان «جبهه دوم خرداد» با جناح رقیب صورت گرفته، به معنای پایان یافتن تضادهای درونی هیئت حاکمه نیست. جنگ و جدال مطبوعاتی بین جناح‌ها در روزهای پس از خیزش دانشجویی نیز نشانه همین امر است. در عین حال، از همان شروع مبارزات اخیر بحثی از درون رژیم و از درون اپوزیسیون سازشکار مطرح شده مبنی بر اینکه همه این «ماجرا» جزئی از یک طرح کودتا علیه «جبهه دوم خرداد» و به منظور تضعیف و براندازی دولت خاتمی بوده است. مسائلی مانند انتشار نامه «فرماندهان سپاه به رئیس جمهور» که با لحنی تهدیدآمیز به خاتمی هشدار می‌دهند، بعنوان گواه وجود طرح کودتا ارائه می‌شود. واقعیت اینست که مرتجعین حتی می‌توانند در مقطعی بروی یکدیگر شمشیر بکشند، از همدیگر بکشند و دست به «کودتای درون قصری» بزنند. در تاریخ از این نمونه‌ها بسیار است. در مورد جمهوری اسلامی نیز تضادهای جناح‌هایش می‌تواند حادث‌تر از اینها شود، حتی تا جایی که به این یا آن شکل علیه یکدیگر کودتا کنند. چیزی که در مورد تضادهای درونی جمهوری اسلامی نباید پوشانده شود اینست که یکی از مهمترین

حمله خاتمی به خیزش دانشجویان و جوانان، خیلی‌ها را که نسبت به خاتمی امیدهای واهی داشتند، شکست زده و خشمگین کرده است. انتظار داشتند که او جانب دانشجویان را بگیرد و قوای سرکوبگر و انصار حزب الله را محکوم کند. انتظار داشتند خاتمی با اتکاء به جنبش قدرتمندی که براه افتاده، ابتکار عمل را بدست بگیرد و به وعده‌هایش عمل کند. اما همه این انتظارات، باطل بود. خاتمی چکمه‌هایش را پوشید، لبخندش را کنار گذاشت و اعلام کرد: اجازه آشوبگری به هیچکس داده نخواهد شد و نیروهای انتظامی جلوی آشوبگران را خواهند گرفت. خامنه‌ای و رفسنجانی، فرماندهان سپاه و بسیج، وزارت اطلاعات، مدرسین حوزه علمیه قم و امام جمعه‌ها، همین حرف را عریانتر از خاتمی به زبان آوردند: «می‌زنیم! می‌بندیم! می‌کشیم!» این نشان می‌داد که همه جناح‌های رژیم در برخورد به خیزش دانشجویان به سیاستی مشترک رسیده‌اند: ارباب و سرکوب.

تدبیر رژیم برای کنترل اوضاع اینست که: یکم، با تهدید و ارباب دانشجویان را به خانه براند و جلوی حمایت اقشار مختلف مردم از جنبش رزمنده دانشجویی را بگیرد. دوم، راه پیوند نیروها و عناصر آگاه و انقلابی با دانشجویان مبارز را سد کند. تلاش برای شناسائی و سرکوب فعالین خیزش اخیر، و دستگیری مجدد صدها زندانی سیاسی سابق در شهرهای مختلف ایران در راستای این هدف قرار دارد. سوم، به مردم وانمود کند که رژیم ضعیف و متزلزل نیست. هدف از صدور بیانیه‌های قلدرمنشانه علیه «محاربین با خدا» همین است. در عین حال، رژیم می‌خواهد به مزدوران و پایه‌های خود قوت قلب ببخشد.

در این میان، جریانات موسوم به «جبهه دوم خرداد» نقش خاصی در فرونشاندن و مهار جنبش دانشجویی به عهده گرفته‌اند. درست است که رژیم برای سرکوب خیزش دانشجویی مجبور شد از کارت خاتمی استفاده کرده و آن را «نیم سوز» کند، اما «دوم خرداد»ها کماکان به ایفای نقش عوامفریبانه خود ادامه می‌دهند. آنها می‌خواهند فضای سیاسی دانشگاه‌ها را به یکی دو سال پیش بازگردانند و آبروی بر باد رفته رئیس جمهور و متحدانش را ترمیم کنند. برای این کار، نشریات و نهادهای ائتلاف خاتمی، جمع‌بندی دروغ و وارونه‌ای

پیوندهای کهنه در روزهای نو نسخه‌های سازشکاران برای جنبش دانشجویی

جلادان اعتماد بنفس می‌بخشد.

سحابی می‌گوید «در طول یک نسل دو انقلاب ممکن نیست». او با این حرف، تنها دارد تمایلات قلبی خود را بعنوان یک واقعیت تاریخی به خورد مردم می‌دهد. حرف وی واقعیت ندارد. برای مثال، در روسیه همان نسلی که در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت جست و از شکستش درس گرفت، موفق شد بعداً انقلاب ۱۹۱۷ را پیروزمندانه به ثمر برساند. فقط انقلابی‌مانند ۱۳۵۷ که رهبریش بدست مرتجعینی مثل خمینی در شراکت با سازشکارانی مانند امثال سحابی بیفتند، به فقر و سرگردانی توده‌ها منجر خواهد شد. برخلاف ادعای سحابی، تاریخ معاصر جهان نشان داده انقلابی‌هایی که تحت رهبری طبقه کارگر و کمونیست‌ها به پیش برد، پیروزی و بهروزی و پیشرفت خلق را در پی خواهد داشت.

تجربه قرن بیستم نشان داده که جوامع تحت سلطه امپریالیسم می‌توانند در فواصل تاریخی نسبتاً کوتاه تحت تاثیر تضادهای درونی و تکان‌های بین‌المللی درگیر بحران انقلابی شوند. بویژه زمانی که انقلاب در یک کشور به علت غلبه یک رهبری ارتجاعی یا سازشکار ناکام مانده و تضادهای پیش‌پا را حل نکرده، بحران انقلابی بعدی می‌تواند شدیدتر بروز کند.

و اما آنچه که سحابی بعنوان بازگشت «مسالمت‌جویانه انقلاب به مسیر اولیه و موعود خود» مطرح می‌کند، صرفاً رویای بازگشت به روزگاری است که امثال وی در حاکمیت ارتجاعی سهمی داشتند و همگام با خمینی و دار و دسته‌اش برای منحرف کردن و فروشاندن حرکت انقلابی اصیل توده‌های مردم تلاش می‌کردند. سحابی یکی از نمایندگان همان جریان سازشکاری است که از تعمیق انقلاب وحشت داشت و نتیجتاً با ارتجاع متحد شد. اما خمینی و شرکاء آنها را بعد از استفاده، به دور افکندند.

سحابی به خیال خود برای ترساندن نسل جوان از انجام یک انقلاب دیگر، تصویری زشت از نتایج انقلاب دوم ارائه می‌دهد. این تلاش فقط می‌تواند با تمسخر مردمی که در جهنم جمهوری اسلامی بسر می‌برند و خیل جوانانی که با بی‌آیندگی و بیکاری و استبداد و ارتجاع دست به گریبانند، روبرو شود. «تبدیل مردم به فقراتی سرگردان و بی‌پناه» چیز جدیدی نیست که مردم با آن

و آرایش چهره رهبران آن. عزت‌الله سحابی (نویسنده مقاله مذکور)، به دانشجویان گوشزد می‌کند که:

«این جنبش (دوم خرداد) یک حرکت اصلاحی در «درون» انقلاب و «نظام» است تا شاید به نحوی مسالمت‌جویانه انقلاب به مسیر اولیه و موعود خودش باز گردد...»
و ادامه می‌دهد که:

«در طول یک نسل دو انقلاب ممکن نیست و انقلاب دوم، در صورت وقوع، با نابودی و فروپاشی یک کشور تاریخی و تبدیل مردمانش به فقراتی سرگردان و بی‌پناه همراه خواهد بود.»

سحابی با این مقدمه چینی‌ها نتیجه‌گیری می‌کند که:

«هرگونه تندروی و عدم بردباری از جانب وابستگان به جنبش دوم خرداد... موجب بحران آفرینی‌ها و تشنجاتی که موجب تحلیل رفتن روزافزون توان مادی و معنوی و اقتدار ملی می‌شود...» (تاکیدات از ما - حقیقت)

در اینکه جریان دوم خرداد، حرکتی در درون نظام بود جای شکی نیست. هدف این بود که با امیدوار کردن مردم به اصلاحات از بالا و اشاعه توهّمات مسالمت‌جویانه، جلوی یک انفجار اجتماعی را بگیرند و جمهوری اسلامی را از خطر برهانند. بنابراین زمانی که مقاومتها و اعتراضات بخشهای مختلف مردم از کارگران و زنان گرفته تا دانشجویان و جوانان و... از این چارچوب خارج می‌شود و عملاً شرایط یک انفجار اجتماعی را مهیتر می‌کند، واضح است که همه جناح‌های حاکمیت مشترکاً به چماق سرکوب رو می‌آورند. زیرا هدف مشترک آنها حفظ نظام موجود است.

اما در مورد ضرورت «بردباری» و «عدم تندروی» در برابر رژیم: اولاً، سالها است که بردباری و عدم تندروی غالب است و نتیجه‌اش هم ادامه حاکمیت جنایتکارانه جمهوری اسلامی بوده است. ثانیاً، همین تجربه ۱۸ تیر اصمالات این موضوع را بروشنی به بسیاری از مردم نشان داد که «بردباری» و «عدم تندروی» چاره کار نیست. اصلاح طلبی و مسالمت از سوی دانشجویان نتوانست بهانه یورش وحشیانه به کوی دانشگاه را از نیروهای انتظامی و انصار حزب الله بگیرد. اصلاح طلبی و مسالمت‌جویی، مردم را در مقابل سرکوبگران بی‌دفاع می‌گذارد و به

خیزش تیر ماه باعث ولوله در میان آن دسته نیروهای سازشکار و ضدانقلابی شد که دو سال است سنگ خاتمی و اصلاحات در چارچوب همین رژیم را به سینه می‌زدند. منظورمان نیروهای گرد آمده به دور نشریه «ایران فردا» و جریاناتی مانند «نهضت آزادی»، «فدائیان اکثریت» و توده‌ای‌ها، «جمهوریخواهان ملی»، سلطنت‌طلبان و امثالهم است. این نیروها که صف اپوزیسیون رسمی در داخل و خارج کشور را تشکیل می‌دهند، از ابعاد خیزش دانشجویی و شعارها و روشهای رزمنده آن به وحشت افتاده‌اند. احساس می‌کنند که خواب و خیال‌های «توسعه سیاسی» و «جامعه مدنی» آنها دارد بهم می‌خورد. احساس می‌کنند که زمینه برای اشاعه ایده‌های انقلابی و مبارزه قهرآمیز علیه رژیم مساعد می‌شود. شیخ شکل‌گیری یک انقلاب دیگر، پشتشان را می‌لرزاند.

برخی از این نیروها، مدت‌هاست که بر مینای بینش و منافع طبقاتی خود، تحلیل معینی را از جنبش دانشجویی و دورنما و وظایف و روش‌های آن ارائه می‌دهند؛ جنبش دانشجویی در ایران را اصلاح طلب و مسالمت‌جو می‌دانند و ویژگی دانشجویان را «خردگرائی» و مخالفت با هرگونه خشونت و قهر معرفی می‌کنند. ما در اینجا به بررسی مقاله‌ای تحت عنوان «جنبش دانشجویی، هشدار» که در نشریه «ایران فردا» (شماره ۵۴، خرداد ۱۳۷۸) درج شده، می‌پردازیم؛ نه از آن رو که این نشریه و گردانندگانش وزنه سنگینی در عرصه جنبش دانشجویی کنونی به حساب می‌آیند. اما تحلیل‌ها و استدلالاتی که در این زمینه ارائه داده‌اند تقریباً بحث مشترک همه نیروهای سازشکار و مسالمت‌جویی است که از آنها نام بردیم.

مقاله «ایران فردا» چند محور اصلی دارد: یکم، تلاش برای دور کردن دانشجویان از مبارزه قهرآمیز علیه ارتجاع حاکم. دوم، تلاش برای ترساندن و دور کردن دانشجویان معترض از کمونیست‌ها و انقلابیون مخالف رژیم.

سوم، تلاش برای تقویت تفکرات اسلامی در بین دانشجویان و هشدار به جمهوری اسلامی در مورد خطراتی که دین را تهدید می‌کند. چهارم، تبلیغ شاخک‌های جناح خاتمی درون جنبش دانشجویی یعنی «دفتر تحکیم وحدت»

در حاشیه یک شعار

تضادهای معینی با امپریالیسم و کارگزاران بومی آن داشت؛ اما خاتمی خود یکی از نمایندگان طبقات ارتجاعی حاکم و خادم این نظام است.

اما درسهای واقعی شیلی کدامند؟ تجربه تلخ شیلی درسهای مهمی دارد. (۱) اما ما در اینجا تنها به آن جوانب که به روشن کردن سیاستهای تبهکارانه جمهوری اسلامی در برهه زمانی کنونی خدمت می کند، بطور اشاره وار می پردازیم.

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ارتش شیلی به فرماندهی ژنرال پینوشه، طرح کودتای سازمان سیای آمریکا را علیه سالوادور آلنده پیاده کرد. کاخ ریاست جمهوری را بمباران کردند و آلنده را در همانجا به قتل رساندند. کودتای شیلی خیلی شبیه کودتای شاه - سازمان سیا در سال ۱۳۳۲ علیه مصدق بود. سالوادور آلنده یک شخصیت ملی بورژوا - دمکرات بود که در یک انتخابات، رئیس جمهور شیلی شده بود. او انقلابی نبود و برنامه دست زدن به تحولات سیاسی و اقتصادی عمیق را در شیلی نداشت. با این وصف، امپریالیسم آمریکا و سرمایه داران و ملاکین بزرگ شیلی حاضر نبودند او را تحمل کنند. هدف اصلی این کودتای نظامی خود آلنده نبود. طبقات حاکم شیلی می خواستند حکومت را یکدست کنند تا بتوانند جنبش انقلابی کارگران و دهقانان و دانشجویان را بطور موثری سرکوب نمایند. کارگران با مبارزات خود سرمایه داران را به ستوه آورده بودند، دهقانان زمینهای ملاکین را تصرف می کردند، دانشگاهها مرکز مباحثات سیاسی بر سر آینده کشور بود، و روشنفکران انقلابی علیه بورژوا - ملاکین و امپریالیستهای آمریکائی مبارزه مسلحانه می کردند.

پس از کودتا، رژیم نظامی شیلی به سرکوب بقیه در صفحه ۱۰

در مبارزات دانشجویی تیرماه، عده ای از دانشجویان شعار می دادند: «سید علی پینوشه ایران شیلی نمیشه». این شعار اشاره دارد به دیکتاتور خونریز و حاکم پیشین شیلی (ژنرال پینوشه) و وقایع تلخی که در سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲ شمسی) در آن کشور اتفاق افتاد. نام پینوشه از چند ماه پیش که هنگام سفر به انگلستان طبق درخواست یک قاضی اسپانیائی بازداشت شد دوباره بر سر زبانها افتاده و توده های مردم در نقاط مختلف جهان با شور و شوق خواهان انشای کلیه جنایات پینوشه و مجازات وی شده اند. این خواسته ای بر حق است؛ هر چند که انتظار اجرای عدالت از جانب دولتهای امپریالیستی را داشتن، انتظاری بیپوده است. نظامی که پینوشه نماینده وفادار آن بود همچنان پا بر جاست و همچنان در خدمت به منافع امپریالیستها بر توده های مردم ستم و استعمار روا می دارد. در خیزش دانشجویی ایران، جوانان مبارزی که با سابقه پینوشه بنشابه یکی از بدنام ترین حکام جنایتکار آشنا شده اند، بدرستی خامنه ای را بعنوان رهبر و فرمانده کل قوا در جمهوری اسلامی به پینوشه تشبیه کردند. البته دانشجویان این شعار را با گرایشات گوناگون تکرار می کردند. عده ای می خواستند به جمهوری اسلامی اعلام کنند که اجازه نخواهند داد سیاستهای رژیم مبنی بر برقراری جو ترور فاشیستی آشکارتر علیه مردم پیاده شود؛ و عده ای دیگر از دانشجویان که هنوز نسبت به ماهیت خاتمی توهم دارند، منظورشان آن بود که خاتمی هم مثل آلنده است و دانشجویان باید مانع از «کودتای» یک جناح از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی علیه وی شوند. در حالی که این دو از نظر طبقاتی در جایگاهی متفاوت قرار دارند. آلنده نماینده بورژوازی ملی بود که

بیگانه باشند. این کار را جمهوری اسلامی طی بیست سال حیات ننگینش انجام داده است! تا وقتی که کل این نظام با یک انقلاب واژگون نشود، ریشه های این فقر و فلاکت و انحطاط باقی می ماند. تنها کسانی می توانند از «بردباری» و «عدم تندرستی» صحبت کنند که خود زجر چندانی از این وضعیت نمی برند؛ یعنی نماینده سیاسی طبقه ای هستند که از رفاه اقتصادی و امتیازات اجتماعی معینی برخوردار است. سحابی می نویسد:

«در تمام مقاطع تاریخی کشور ما، جنبشهای دانشجویی با وجود استقلال اولیه خود، در جریان پیشرفت خود، جذب حرکتهاى سیاسى یا فرهنگى یا اجتماعى عمومى جامعه مى شوند. این امر ... لزوماً و همواره امرى مترقى و متعالی نیست. این نوع جذب شدن های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، گاه جریان دانشجویی را ... دستخوش اهداف و مطامع خاص گروه ها و احزاب سابقه دارتر مى سازد و چه بسا که خود دانشجویان پس از چندی، با مشاهده تحولات ایام، از گرایش خود نادم شوند.» (تاکیدات از ما)

واقعیت اینست که جنبش دانشجویی صحنه بروز گرایشات طبقاتی مختلف است و احزاب و گروه های سیاسی از درون این جنبش نیز نیرو می گیرند. و همانگونه که در تجربه تاریخ دیده ایم، گرایشات طبقاتی مختلف برای گرفتن رهبری جنبش دانشجویی تلاش می کنند و در هر مقطع بالاخره یک جریان مهر خود را بر این جنبش می کوبد. آن نیروی سیاسی که آقای سحابی منتسب به آن است، خودش پیشتر دست به چنین تلاش هایی زده بود. بطور نمونه در مقطعی از تاریخ جنبش دانشجویی، این نیرو برای مقابله با نفوذ گسترده ایده های چپ در دانشگاه های ایران، دست به ایجاد انجمن اسلامی دانشجویان زد و به اعتراف خودشان، فعالیتهای شان عمدتاً برای خنثی کردن تبلیغات ضد اسلامی دانشجویان چپى بود. (۱)

مشابه همین حرکت در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از جانب ابراهیم یزدی و همفکرانش در خارج از کشور مشاهده شد که برای مقابله با نفوذ گسترده کمونیسم انقلابی در جنبش دانشجویی خارجه، انجمن های اسلامی را علم کرد که رسالتشان نه مبارزه با رژیم شاه بلکه مبارزه با کمونیستها بود. بنابراین

زیادی از دانشجویان مبارز با «مشاهده تحولات ایام»، از گرایش غلط آن روز خود جمع بندی کرده و آن را کنار نهادند؛ که این بسیار خوبست. بدون شک اگر طی دوره هائی دانشجویان از سیاستهای مسالمت جویانه ای نظیر سیاست آقای سحابی پیروی کنند، باز هم «نادم» خواهند شد. زیرا چیزی جز تجدید قوای ارتجاع و سرکوبهای خونین آتی نصیب جنبش مردم نخواهد کرد.

در بخش دیگری از مقاله سحابی چنین آمده که:

بقیه در صفحه ۱۰

تجربه نشان داده که امثال آقای سحابی با جذب دانشجویان در حرکتهاى سیاسى مخالفت اصولی ندارند؛ مسئله اصلی آنها اینست که این دانشجویان جذب کدام حرکت شوند.

مسلماً اگر جریانات ارتجاعی و سازشکار رهبری جنبش دانشجویی را بدست بگیرند، این بهیچوجه امری مترقى و متعالی نیست. یک نمونه بارز آن، زمانی بود که جناحی از هیئت حاکمه تحت پرچم خاتمی موفق شد حول انتخابات ریاست جمهوری بخش مهمی از دانشجویان را به دنبال خود بکشد. و دقیقاً همانطور که می بینیم، پس از چندی، عده

پیوندهای گهنة...

«اقدام فرهنگی - سیاسی مورد علاقه استعمار غرب، از دو قرن پیش تاکنون عبارت بوده است از خالی کردن هویت ایرانی، جدا کردن اسلامیت از ملیت ایران و راندن اولی به درون خانه ها.» (تاکید از ما) در اینجا وی به تحریف در تاریخ دست زده است. تا آنجا که به تاریخ صد ساله اخیر ایران مربوط می شود، قدرتهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی کارگزار آنها همواره بر اسلام بمشابه یکی از ارکان نفوذ سیاسی خود در ایران اتکاء کرده اند. از دوره مشروطه به بعد، اسلام بمشابه دین رسمی و شیعه اثنی عشری بعنوان مذهب رسمی در قانون اساسی کشور تثبیت شده است. امپریالیسم غرب از دیر باز در شبکه روحانیت شیعه نفوذ بسیار داشته و همانطور که تجربه نشان می دهد در سال های ۳۲ - ۱۳۲۰ آخوندهای مرتجع نقش مهمی در ضدیت با جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی کارگران و زحمتکشان بازی کردند و سرانجام بعنوان حامیان کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به صحنه آمدند. این هم واقعیتی آشکار است که امپریالیستهای غربی برای مهار انقلاب ۱۳۵۷ و جلوگیری از رادیکال تر شدن آن و قدرت گرفتن نیروهای کمونیست و انقلابی، و نیز ایجاد سدی در مقابل گسترش نفوذ امپریالیستهای شوروی، ائتلاف اسلامی تحت رهبری خمینی را تقویت کردند و با سازش های پشت پرده، راه به قدرت رسیدن آن را هموار کردند. تقویت احزاب اسلامی مرتجع در افغانستان نیز این مسئله را بیش از پیش عیان ساخت که چگونه امپریالیستهای غربی و نیروهای اسلامی بسیار راحت با هم متحد شده و منافع انگلی یکدیگر را تقویت می کنند. بنابراین امپریالیستها نه تنها «اسلامیت» را به درون خانه ها نرانده اند بلکه آن را به قدرت رسانده اند. آنچه باعث تضعیف اسلام در جامعه ایران شده، برملا شدن مضمون واقعی و اسارت بار اسلام در نتیجه ۲۰ سال عملکرد جنایتکارانه جمهوری اسلامی است. مسلما نسل جوانی که برای مبارزه با ارتجاع حاکم به میدان آمده، بناگزی با حکومت مذهبی و ایدئولوژی قرون وسطائی حاکم نیز درگیر خواهد شد. این گرایشی است که نه فقط امثال خامنه ای و خاتمی که سحابی و همفکرانش را هم به وحشت می اندازد. به همین خاطر گله می کنند که:

«بینش و روش و منش حاکمان انحصار با داعیه «حفاظت از ارزشهای دینی» متأسفانه در تمایلات و روحیات دینی ایرانیان اثر

دو حاشیه یک شعار

عمومی و گسترده مردم پرداخت. (۲) تعداد زیادی از فعالین جنبش کارگری و دهقانی و دانشجویی دستگیر شده و به قتل رسیدند. تقریباً کلیه انقلابیون بازمانده، مجبور به ترک شیلی شده و جوانی را در تبعید سپری کردند. این سرکوب تا ده سال پس از آن ادامه داشت: سازمان امنیت شیلی تحت رهنمودهای امپریالیسم آمریکا، یک همکاری گسترده امنیتی با دیگر کشورهای آمریکای لاتین برقرار کرد. نام این همکاری، «عملیات کندور» بود و هدف آن «نابود کردن فعالیتهای کمونیستی در آمریکای لاتین» اعلام شد. طبق «عملیات کندور» سازمان امنیت این کشورها (شیلی، آرژانتین، بولیوی، پرو و غیره) در کشورهای یکدیگر آزادی عمل داشته و مخالفین یکدیگر را دستگیر کرده و تحویل می دادند. تمام این ماجرا نفرت خلقهای آمریکای لاتین از امپریالیسم آمریکا را صد چندان کرد. این وقایع به انقلابیون شیلی نشان داد «قضای دموکراتیک» که در شرایط حاکمیت یک نظام ارتجاعی بوجود می آید بسیار کوتاه و شکننده است. نشان داد که دگرگون کردن جامعه نیاز به شکل گیری یک رهبری پیگیر کمونیستی، شکل گیری یک سازمان انقلابی مخفی که بتواند کلیه مبارزات خلق را با خط صحیحی هدایت کند؛ و بالاخره نیاز به راه انداختن یک مبارزه مسلحانه درازمدت برای مغلوب کردن ارتش و سرنگون کردن دولت ارتجاعی حاکم دارد. متحقق کردن چنین دورنمایی زمان می برد اما بدون داشتن چنین دورنمایی، حتی از دوره های ضعف نسبی و عقب نشینی این رژیمها (که منجر به ایجاد یک فضای باز سیاسی شکننده می شود) نمی توان بطور صحیح استفاده کرد و قوای خود را برای مبارزات اصلی آماده نمود.

عکس بخشیده و موجب دوری بسیاری از افراد جوان، میانه و مسن از دیانت و معنویت توحیدی شده است.»

سحابی با هشدارها و «تاریخ سازی»های خود می خواهد رسالت ترمیم آبروی اسلام را بویژه در میان نسل جوان و دانشجویان بدوش بگیرد.

تلاش برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم انقلابی در بین دانشجویان مبارز، تلاش برای جلوگیری از رادیکالیسم و آشتی ناپذیری جنبش دانشجویی در برخورد به رژیم، و تلاش برای تقویت تفکرات اسارت بار مذهبی در بین جوانان، اهدافی است که امثال آقای سحابی را با تشکل های دانشجویی وابسته

در مقایسه شیلی و ایران، دانشجویان مبارز باید یک واقعیت تاریخی را عمیقاً درک کنند. واقعیت آن است که ایران، یکبار شیلی شد. در سال ۱۳۶۰ رژیم جمهوری اسلامی با یک کودتا رژیم خود را یکدست کرد و سپس بطور منظم و طی چندین سال، با هدف محو کردن یک نسل از مبارزین ایران، به دستگیری و قتل عام مخالفین خود از میان دانشجویان و کارگران و زنان پرداخت. این خونبارترین گوشه تاریخ معاصر ایران را هرگز نباید فراموش کرد.

وقایع تلخ سال ۱۹۷۳ شیلی، باعث شد که برای سالها غبار این شکست بر روی چهره و روحیه مردم شیلی بر جای بماند. اما هر چه ستم است مقاومت است. توده های مردم و بخصوص نسل جدید دوباره سربلند کردند هیئت حاکمه شیلی برای مهار کردن این جنبش نوین و ادغام آن در چارچوب قانونی مسالمت جو، سیاست جدیدی پیش نهاد. اولاً برکناری ظاهری پینوشه و رژیم ژنرالها، جایگزینی آن با یک حکومت غیر نظامی شانیا، تحت عنوان «آشتی ملی» کلیه جنایات پینوشه و ژنرالها مورد «عفو» واقع شد؛ و به عده ای از مخالفین رژیم که مسالمت جو بودند و صرفاً خواهان یکرشت اصلاحات سطحی در روشهای حکومتی، اجازت شرکت در بازیهای انتخاباتی و اشغال برخی از پستهای حکومتی داده شد. حکومت پینوشه برای اینکه خود را در مقابل حوادث آتی بیمه کند در سال ۱۹۸۷ قانون «عفو» را برای خود تصویب کرد. طبق این قانون حکومت پینوشه و ارتش وی از هرگونه محاکمه و بازخواستی نسبت به کلیه جنایات که تا ۱۹۸۷ مرتکب شده اند، معافند جنبش مسالمت جو و قانونگرانی که علی پینوشه شروع شده بود به این قانون تن داد، پینوشه در سال ۱۹۹۰ با احترام و عزت بازنشسته شد. نیروهای مسالمت جونی که

به «جبهه دوم خرداد» همسر و همصا می کند. سحابی می نویسد:

«این قشر (دانشجو) ... در قالب دفت تحکیم وحدت و غیر آن سر بلند می کند بخش قابل توجهی از روند آزادی یابی گشایش فضای سیاسی جامعه طی چهار سال اخیر را موجب می گردد.»

و ادامه می دهد که:

«در شرایط حاضر کشورمان که بسیار خطی و دوران ساز است، جریانات دانشجویی، در قالب دفتر تحکیم وحدت یا هر شکل دیگری جایگاه و نقش شایسته و درخشان یافته اند.»

مواضعی، همه تلاش خود را برای محدود کردن خیزش تیر ماه به محدوده های قانونی و مسالمت آمیز بعمل بیاورد؛ و چنین نیز شد. او برخلاف جریاناتی که برای عوامفریبی یا خودفریبی، کل دانشجویان ایران را «فرمیست» معرفی می کنند، می دانست که اتفاقا با یک گرایش رادیکال و رزمنده در حال گسترش در صفوف خیزش دانشجویی روبروست. بنابراین با نگرانی به همراه مرتجعینی نظیر عباس عبدی بیانیه ای امضاء کرد و دانشجویان را به «عقلانیت و آرامش» فراخواند. نظریه پردازان «جبهه دوم خرداد» نیز قدر مواضع امثال سبحانی را در این روزهای دشوار و بحرانی دانستند و نقش و رسالت ایشان را در چند جمله روشن به کل هیئت حاکمه خاطر نشان کردند. روزنامه نشاط (سه شنبه ۲۲ تیر ماه) طی یادداشتی تحت عنوان پر معنی «پیوندهای کهنه در روزهای نو» (!) چنین نوشت:

«سالهاست که بخشی از حاکمیت می کوشد... یک پتانسیل مهم سیاسی - اجتماعی را که می تواند مکمل جبهه اصلاح طلبان داخلی باشد در انزوا نگه دارد. اما امروز در حساس ترین و بحرانی ترین لحظات شاهد حضور همین نیروهای کنار گذاشته شده برای اعاده امنیت و بازگشت آرامش هستیم. یعنی هدفی که بالمال به تثبیت و تقویت نظام منجر می شود... عزت الله سبحانی... بعد از ظهر سه شنبه دانشجویان را به هوشیاری می خواند و حبیب الله پیمان... آرامش را تبلیغ می کند... امنیت نظام - در بعد استراتژیک و درازمدت - با گسترش قاعده هرم قدرت و در برگیری نیروهای مخالفی تامین می شود که امروز به عنوان یک یاور - و نه آلترناتیو - به بحران وارد شده اند. بازی خردورزانه شخصیت های ملی و مذهبی در شرایط ملتهب کنونی بار دیگر نشان داد که اپوزیسیون قانونی می تواند حلقه رابط مطمئنی میان فرمانروایان و فرمانبران در روزهای بحران باشد.» (تاکیدات از ما)

اینکه نیروهای بورژوازی سازشکار همانند آقای سبحانی میل دارند دلشان را به این حرفها خوش کنند و خواب سهمی شدن در قدرت سیاسی در حاشیه خامنه ای ها و خاتمی ها و رفسنجانی ها را ببینند به خودشان مربوط است. اینکه در پی تحولات جاری، واقعا چیزی نصیب این قبیل جریانات خواهد شد نیز مسئله ما نیست. آنچه در این شرایط وظیفه خود می دانیم اینست که با پیشبرد مبارزه ای قاطع علیه سیاستهای سازشکارانه و توهم پراکنی های «اپوزیسیون

بقیه در صفحه ۲۶



های میلیونی برای سرنگونی کل هیئت حاکمه شیلی می تواند عدالت را واقعا اجرا کند. در مقایسه تاریخی شیلی و ایران، آن چیزی که با تکرارش در ایران باید مقابله کرد همان سناریوی «آشتی ملی» است که در شیلی هم به صحنه رفت. جنایات جمهوری اسلامی، فراموش شدنی و بخشودنی نیست.

(۱۱) مثلا، چرا آکنده بخاطر ماهیت طبقاتی اش نمی توانست به توده های مردم اتکا کند و آنان را برای مبارزه با طبقات مرتجع شیلی و امپریالیستهای آمریکائی بسیج و مسلح کند؟ چرا آکنده حق حاکمیت نیروهای مسلح مرتجع شیلی، سرمایه داران بزرگ و زمینداران شیلی را در استعمار مردم به رسمیت شناخت؟ نقش شوروی امپریالیستی در این سیاستهای آکنده چه بود؟ و غیره.

(۲) تعداد دستگیری ها آنقدر زیاد بود که استادبوم ورزشی سانتیاگو (پایتخت شیلی) به زندان تبدیل شده بود. در همین استادبوم و در ملاء عام نظامی ها انگشتان دست هنرمند انقلابی ویکتور خارا را قطع کردند تا دیگر نتواند با گیتارش آهنگهای ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی بنوازد.

های جنگ و دفاع مقدس ملی مشارکت می کردند و نه بیش...» (تاکیدات از ما) اما همه می دانند که دانشجویان مورد نظر سبحانی، همزمان در جبهه های ارتجاعی دیگری نیز حضور داشتند: در جنگ کردستان علیه توده های ستمدیده و انقلابیون کرد؛ و در شکنجه گاه ها و اتاق های بازجویی اوین و سایر زندانها! وقتی هم که از کشتار فارغ می شدند، در روزنامه های وابسته به وزارت اطلاعات علیه کمونیستها و انقلابیون قلم می زدند. هر جنبش دانشجویی که اینها در راسش قرار بگیرند، نمی تواند یک جنبش مردمی و ضد رژیم باشد. کاملا قابل انتظار بود که سبحانی با چنین

اصطلاح پینوشه را برکنار کردند آنقدر رقت انگیز بودند که حتی دست به اصلاح نامها و سمبلهای حکومت فاشیستی پینوشه نزدند. روز کودتای پینوشه هنوز به عنوان یک «روز ملی» به رسمیت شناخته شده و حتی یکی از خیابانهای اصلی سانتیاگو «یازده سپتامبر» نام دارد.

منتظر از سیاست «آشتی ملی» یک چیز بود: قانع کردن مردم به اینکه باید جنایات پینوشه و رژیم نظامیان را فراموش کنند. غلبه این سیاست بر جنبش نوینی که علیه پینوشه آغاز شده بود تراژدی دوم شیلی بود. نیروهای مسالمت جو و سازشکاری که رهبری جنبش را در دست داشتند به موعظه های ارتجاعی در مورد اینکه باید از طریق قانون به جنایات پینوشه رسیدگی کرد و باید از طریق قانون (قانونی که پینوشه نوشته بود) به توسعه سیاسی و دموکراسی رسید و غیره پرداختند. اما این راهی نیست که به اجرای عدالت در مورد جنایتکاران شیلی منتهی شود. تنها مبارزات مستقیم و قاطعانه توده

این نوع توصیفات در مورد جریانی مانند «دفتر تحکیم وحدت» که تحت رهبری جمعی از فرماندهان و کادریهای سابق سپاه و بسیج و جهاد سازندگی، و نخبگان وزارت اطلاعات و بازجوها و شکنجه گران «روشنفکر» اسلامی قرار دارد، نهایت عوامفریبی است. درست همانطور که تعریف و تمجیدهای سبحانی از خمینی جلا (در همین مقاله) خشم و انزجار هر آزادیخواه واقعی را بر می انگیزد.

سحابی در گوشه ای دیگر، سابقه رهبران تشکیل های دانشجویی وابسته به رژیم را چنین تصویر می کند: «دانشجویان دانشگاه ها بعضا فقط در جبهه



... و امپریالیستها نگرانند!

امپریالیستی، مسئله انتخابات مجلس شورای اسلامی را وسط کشیده و اینطور خط می‌دادند که جناح خاتمی باید انرژی دانشجویان را به مجرای انتخابات بازی بیندازد و وعده دهد که اگر جناح خاتمی در انتخابات مجلس پیروز شود، راه برای اصلاحات اساسی در ایران هموار خواهد شد. بهر حال آنچه همچنان در مرکز تبلیغات غرب قرار داشت، حمایت از خاتمی و همبسته جلوه دادن منافع و اهداف وی با جنبش دانشجویان بود، و تقویت این خط که جنبش دانشجویی باید ارتش ذخیره و نیروی ضربت کارزارهای انتخاباتی رژیم باقی بماند.

روز سه شنبه ۲۲ تیر ماه که هرگونه تظاهرات از سوی شورای امنیت ملی ممنوع اعلام شد و علیرغم این اقدام، هزاران نفر از دانشجویان و جوانان و مردم حامی آنها به خیابان آمدند، روشن بود که اوضاع از کنترل خارج شده است. آن موقع بود که دولتهای امپریالیستی به صدور بیانیه‌های رسمی در مورد اوضاع ایران پرداختند. دولت آمریکا تاکید کرد که «گروه کثیری از مردم ایران از ایده‌های نخستین خاتمی برای جامعه قانونمند حمایت می‌کنند و این جناح مخالف خاتمی است که می‌خواهد به هر طریق از تحقق این امر جلوگیری کند.» آمریکا که حساسیت اوضاع و رشد بی‌اعتمادی و نارضایتی نسبت به خاتمی را در یافته بود، تلاش کرد که خود را نیروی «آزادیخواه» و «مدافع حقوق دموکراتیک دانشجویان» معرفی کند. در همین چارچوب بود که «سی. ان. ان» برای نخستین بار از خاتمی بعنوان «رئیس جمهور نسبتاً معتدل» یاد کرد! و در بیانیه رسمی دولت فرانسه مشخصاً از دولت خاتمی حمایت شد و چنین آمد: «ما معتقدیم خواست آزادی عقیده و بیان پیشتر توسط خاتمی ابراز شده است.» این نوع موضعگیری نشان می‌داد که فرانسه بهیچوجه نمی‌خواهد جای پائی که در ایران بدست آورده را به مخاطره بیندازد و به منافع غارتگرانه اش در حوزه‌های نفتی ایران لطمه بخورد.

از سه شنبه شب که جناح‌های مختلف تصمیم مشترک خود مبنی بر سرکوب خیزش دانشجویی را اعلام کردند و در شهرهای مختلف حکومت نظامی برقرار نمودند، گزارشات مستقیم «سی. ان. ان.» از تهران پایان گرفت. حتی در اخبار غیر مستقیم نیز اشاره‌ای به موج سرکوبها و برقراری حکومت

از روز یکشنبه ۱۸ تیر ماه که خیزش دانشجویی از تهران آغاز شد، شبکه آمریکائی «سی. ان. ان.» با آگاهی از حاد بودن اوضاع و گسترش جنبش، این خبر را در صدر اخبار خود قرار داد و ساعت به ساعت گزارشات مستقیمی را از تهران پخش کرد. تاکیدشان بر این بود که دانشجویان، طرفدار خاتمی هستند و اصلاحات و آزادی بیشتر می‌خواهند و جدال آنها با جناح محافظه کار است. هر چه جنبش ادامه می‌یافت و شعارها رادیکالیزه می‌شد، تحلیلگران آمریکائی بر حمایت دانشجویان از خاتمی بیشتر تاکید می‌گذاشتند، اما بطور غیر مستقیم پیام می‌دادند که کاسه صبر مردم دارد لبریز می‌شود و بهتر است خاتمی بجنبند.

در همان روزها، نشریات عمده چاپ پاریس نظیر لوموند و فیگارو و لیبراسیون که نظرات محافظ گوناگون هیئت حاکمه فرانسه را بیان می‌کنند، بشدت از خاتمی دفاع کرده و رقبای او در رژیم اسلامی را مسئول سرکوب دانشجویان معرفی کردند. «لوموند» کوشید که خیزش دانشجویان را نشانه‌ای از درگیریهای دو جناح حکومت جلوه دهد و خاتمی را پشتیبان و مشوق دانشجویان مبارز وانمود کند. تمامی این نشریات، خواست مرکزی دانشجویان را «رفع توقیف روزنامه سلام» عنوان کردند تا خیزش دانشجویی، دفاع از یک بخش حاکمیت بنظر آید.

اما زمانی که خبر از درگیریهای خونین دانشگاه تبریز رسید و آتش خشم دانشجویان در نقاط مختلف ایران بالا گرفت، رسانه‌های امپریالیستی دیگر نمی‌توانستند نسبت به شعارهای قهرآمیز، روحیه تعرضی و خارج از کنترل دانشجویان بی تفاوت بمانند. «سی. ان. ان.» ابراز خوشوقتی می‌کرد که «جنبش دانشجویان هنوز جهت و رهبری ندارد» (یعنی هنوز فرصت برای مهار کردنش باقیست) و «اینکه خاتمی و خامنه‌ای هر دو حمله به دانشجویان را محکوم کرده‌اند نشان می‌دهد که دارند متحد می‌شوند و شکافی که بین آنها وجود دارد را هم می‌آورند. به همین دلیل امیدواریم که ناآرامیهای دانشجویی هر چه زودتر تمام شود!» روزنامه لیبراسیون به هیئت حاکمه ایران هشدار می‌داد که جنبش دانشجویی می‌تواند از کنترل خارج شود و برای اینکه چنین نشود باید به خواسته‌های دانشجویان توجه کرد. بعلاوه، همه رسانه‌های

نظامی نکردند. بدون شک، توافق جناح‌های جمهوری اسلامی برای آرام کردن اوضاع و جلوگیری از خیزش غیر قابل کنترل دانشجویان همان چیزی بود که کشورهای غربی می‌خواستند.

روز چهارشنبه، جلسه ویژه نمایندگان شرکت‌های بزرگ نفتی چند کشور در مورد اوضاع ایران برگزار شد تا وضعیت را بررسی کنند. آنها اعلام کردند که نفت و گاز ایران مهمتر از آن است که ما با این بحرانها، پروژه‌های خود را معلق کنیم. چنین جلسات و تصمیماتی بروشنی نشان می‌داد که موضوع از چه قرار است، اربابان صحنه سیاست و اقتصاد جمهوری اسلامی کیانند و چه منافعی دارند.

با وجود حمایت امپریالیست‌ها از خاتمی، و در واقع از جمهوری اسلامی، خیزش دانشجویان بطور جدی باعث نگرانی و هراس قدرتهای امپریالیستی نسبت به رویدادهای آتی ایران شده است. از هم اینک بسیاری از تحلیلگران غربی اوضاع ایران را به آتش زیر خاکستر تشبیه می‌کنند و هشدار می‌دهند که اگر خاتمی سریعاً دست به اصلاحات واقعی و جدی نزند، اوضاع می‌تواند شدیدتر از این بهم بریزد. روزنامه نیویورک تایمز، گزارشگر خود را به میان جوانان اسلامشهر می‌فرستد تا نبض توده‌های کارگر و زحمتکش حاشیه پایتخت را بگیرد. می‌خواهند بدانند تاثیر خیزش دانشجویی بر توده‌های تحتانی - بویژه کسانی که در سالهای اخیر و پیش از این خود خیزش قهرآمیز و خونینی را تجربه کرده‌اند - چیست. می‌خواهند در مقابل رویدادهای آتی ایران غافلگیر نشوند!

سمت جنبش جوانان

گزیده مقاله ای از مائوتسه دون

بدان عمل کند، فردی انقلابی است والا فردی غیر انقلابی یا ضد انقلابی است. اگر او امروز با توده های کارگران و دهقانان درآمیزد، او را امروز می توان فردی انقلابی نامید؛ ولی چنانچه او فردا از آنان ببرد و حتی بر مردم عادی ستم کند، آنگاه فردی غیر انقلابی و یا ضد انقلابی خواهد شد. برخی جوانان راجع به اعتقاد خود نسبت به سه اصل خلق و یا مارکسیسم داد سخن سر می دهند، ولی این دلیل هیچ چیز نمی شود. ببینید مگر هیتلر از اعتقاد خود به «سوسیالیسم» دم نمی زند؟ بیست سال پیش حتی موسولینی هم یک «سوسیالیست» بود! «سوسیالیسم» آنها بالاخره از چه قماش بود؟ در واقع فاشیسم بود! آیا چن دو سیو زمانی به مارکسیسم «اعتقاد» نداشت؟ بعدا کارش به کجا کشید؟ به ضد انقلاب پیوست. مگر جان گو تائو نیز به مارکسیسم «اعتقاد» نداشت؟ اکنون کجا رفته است؟ فرار کرد و به منجلاپ رفت. بعضی ها هستند که خودشان را از «پیروان سه اصل خلق» و حتی از پیروان سابقه دار سه اصل خلق می خوانند. لیکن در عمل چه کار کردند؟ همانطور که معلوم شد، اصل ناسیونالیسم آنها تباری با امپریالیسم، اصل دمکراسی آنها ستم بر مردم عادی، و اصل رفاه خلق آنها مکیدن هر چه بیشتر خون مردم بود. آنها در ظاهر پیرو سه اصل خلق اند، ولی در باطن با آن مخالفت می ورزند. بنابراین وقتی که می خواهیم درباره شخصی قضاوت کنیم که وی طرفدار واقعی یا کاذب سه اصل خلق است، که مارکسیستی واقعی یا کاذب است، کافی است معلوم نمائیم که مناسبات وی با توده های وسیع کارگران و دهقانان چگونه است و سپس مطلب برای ما کاملا روشن خواهد شد. این یگانه معیار است، معیار دیگری موجود نیست. من امیدوارم که جوانان سراسر کشور هرگز نگذارند که خود در این جریان مخالف پلید بیفتند، و باید درک کنند که کارگران و دهقانان دوستان آنها هستند و به پیشواز آینده ای تابناک بشتابند.

دهند، بروند و آنان را بسیج و متشکل سازند. بدون این نیروی عمده . کارگران و دهقانان . و تنها با اتکاء به ارتش جوانان روشنفکر و دانشجو نمی توان در پیکار علیه امپریالیسم و فنودالیسم پیروز گشت. از این رو جوانان روشنفکر و دانشجوی سراسر کشور باید با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزند و با آنها یکی شوند؛ و فقط آنگاه است که ارتشی قدرتمند می تواند تشکیل شود، ارتشی چند صد میلیونی! تنها با چنین ارتش عظیمی است که می توان مواضع مستحکم دشمن را گرفت و آخرین دژهای وی را در هم شکست. چنانچه جنبش جوانان را در گذشته از این دیدگاه ارزیابی کنیم، باید به این گرایش نادرست اشاره نمائیم که در جنبش جوانان طی چند ده سال اخیر بخشی از جوانان مایل به اتحاد با کارگران و دهقانان نبودند و با نهضت کارگری و دهقانی به مخالفت بر می خاستند، این در جنبش جوانان یک جریان مخالف را تشکیل می دهد. در واقع این افراد که از اتحاد با کارگران و دهقانان که ۹۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند، سر می پیچند و حتی از اساس مخالف کارگران و دهقانان اند بهیچوجه عاقل نیستند. آیا این جریان خوبی است؟ بنظر من نه، زیرا مخالفت آنها با کارگران و دهقانان در حقیقت مخالفت با انقلاب است؛ به همین جهت است که ما می گوئیم این جریان در جنبش جوانان جریان مخالفی را تشکیل می دهد. اینگونه جنبش جوانان مسلما به هیچ جایی نخواهد رسید. چند روز پیش من مقاله کوتاهی نوشتم و در آن متذکر شدم: «در تحلیل نهائی خط فاصل بین روشنفکران انقلابی، یا غیر انقلابی و یا ضدانقلابی اینست که آیا آنها مایلند با توده های کارگران و دهقانان درآمیزند و آیا بدان عمل می کنند یا نه.» در اینجا من معیاری را مطرح کرده ام که گمان می کنم یگانه معیار معتبر باشد. چگونه باید سنجید که یک جوان انقلابی است؟ با کدام معیار باید آن را اندازه گرفت؟ تنها یک معیار می تواند وجود داشته باشد و آن اینست که آیا این جوان مایل است با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزد و آیا بدان عمل می کند یا نه. چنانچه او مایل به درآمیزدن با توده های وسیع کارگران و دهقانان باشد و

اکنون روز ۴ مه بعنوان روز جوانان چین معین شده است و بحق چنین شده است. بیست سال است که از زمان جنبش ۴ مه می گذرد، ولی این روز تازه اصسال بعنوان روز جوانان در سراسر کشور معین شده است و این واقعیت حائز اهمیت عظیمی است. زیرا این امر نشان می دهد که انقلاب دمکراتیک توده ای ضد امپریالیستی . ضد فنودالی چین بزودی به نقطه عطفی خواهد رسید. این انقلاب طی چند ده سال گذشته بارها با شکست روبرو گشته است، ولی اکنون در چنین وضعی باید تغییری صورت گیرد، تغییری در جهت پیروزی نه در جهت شکست دیگر. انقلاب چین اکنون به پیش گام برمی دارد، به پیش بسوی پیروزی. شکستهای متعدد پیشین نمی توانند و قطعاً نباید گذاشت که تکرار شوند، بلکه باید به پیروزی بدل گردند.....

درست بیست سال پیش در چنین روزی رخداد بزرگی در چین بوقوع پیوست که در آن دانشجویان شرکت داشتند و در تاریخ بنام جنبش ۴ مه معروف گردیده است. این جنبش دارای اهمیت عظیمی است. جوانان چین از زمان جنبش ۴ مه تاکنون چه نقشی داشته اند؟ در مفهومی آنها نقش پیشاهنگ را بازی نمودند، این حقیقتی است که در سراسر کشور بجز از جانب سرسختان، مورد قبول همگان است. نقش پیشاهنگ یعنی چه؟ یعنی پیشتازی کردن و در صفوف مقدم انقلاب قرار گرفتن. در صفوف مبارزه ضد امپریالیستی . ضد فنودالی خلق چین، ارتشی از جوانان روشنفکر و دانشجو موجود است. و این ارتش بسیار عظیمی است که حتی اگر تعداد کثیری را که جان خود را از کف داده اند، بحساب نیاوریم، اکنون باز شماره آن به چندین میلیون می رسد. این ارتشی است که در یکی از جبهه ها در برابر امپریالیسم و فنودالیسم ایستاده و ارتش مهمی است. ولی این ارتش به تنهایی کافی نیست، ما نمی توانیم فقط با تکیه به این ارتش دشمن را شکست دهیم، زیرا این ارتش نیروی عمده را تشکیل نمی دهد. پس نیروی عمده کدامست؟ این توده های عظیم کارگران و دهقانان است. جوانان روشنفکر و دانشجوی چین باید به میان توده های کارگران و دهقانان که ۹۰ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می

تجارب تاریخی در نور توجهد

جنبش دانشجویی چهارم مه در چین

نوشته: وان لو ای تی

نوشته ای زیر اقتباسی از جزوه ای بنام «جنبش ۴ مه». این جزوه در سال ۱۹۶۲ میلادی برشته تحریر در آمد و در پکن ریویو شماره ۱۹، به تاریخ ۱۱ مه ۱۹۶۲ به چاپ رسید.

جنبش عظیم ۴ مه در ۴۳ سال قبل (۱) شروع شد. این جنبش اولین مبارزه انقلابی عمیق و همه جانبه و آشتی ناپذیر مردم چین علیه امپریالیسم و فئودالیسم بود.

اثرات انقلاب اکتبر

مردم چین در نتیجه فعالیت عناصر مترقی در کشور، تحت تاثیر انقلاب اکتبر قرار گرفتند. این واقعیت که انقلاب ۱۹۱۱ چین با شکست روبرو شده بود موجب شد که این عناصر مترقی در چین به امکان ایجاد یک جمهوری بورژوازی شک کنند و هنوز در تاریکی به جستجوی راه حل برآیند. انقلاب کبیر اکتبر، راه آزادی را به مردم چین و سایر خلقهای ستمدیده جهان نشان داد. تحت تاثیر انقلاب اکتبر عده ای از روشنفکران در چین پدیدار شدند که از آن انقلاب پشتیبانی کردند؛ آنها درک اولیه از ایده های کمونیسم داشتند.

عمیق شدن جنبش نوین فرهنگی

در حوزه های روشنفکری چین و تحت تاثیر مطلوب انقلاب اکتبر و فعالیت انقلابی «لی تاجائو» (۲) و سایر روشنفکران هم عقیده وی، تغییرات شگرفی صورت گرفت. در بین سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۸ دمکراتهای مترقی خرده بورژوا در اتحاد با یک بخش از روشنفکران بورژوا، جنبش نوین فرهنگی را علیه فئودالیسم بحرکت درآوردند. این جنبش با انتشار یک مجله بنام «جوانان تراز نوین»، به اصول اخلاقی و ارزشهای معنوی فئودالیسم که برای هزاران سال بر چین مستولی بود حمله ور شد. این مجله عقاید دمکراتیک و علمی را تبلیغ می نمود و خراستار انقلاب در فرهنگ بود. فرهنگ ارتجاعی فئودالی را با شدت بیسابقه ای مورد حمله قرار می داد و به مردم کمک کرد تا از بندهای فئودالی خود را رهایی بخشند. اما این جنبش نوین فرهنگی، کمانی السابق به تقلید از فرانسه فقط استقرار یک

دمکراسی بورژوائی را پیشنهاد می کرد و هنوز با جنبش سیاسی علیه امپریالیسم و فئودالیسم پیوند نداشت.

اما مقارن سال ۱۹۱۹، با پذیرش عقاید انقلابی از جانب برخی رهبران آن جنبش و بسیاری از دانشجویان، عقایدی که از انقلاب اکتبر سرچشمه گرفته بودند - جنبش نوین فرهنگی تدریجا به جنبشی که مارکسیسم را اشاعه می داد تکامل یافت و عقاید انقلابی تمام عیار ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را منتشر می ساخت. این جنبش شیپور جنگ را برای مبارزه سیاسی علیه دشمنان مردم چین، یعنی امپریالیسم و فئودالیسم، بصدا درآورد.

مصادف با این ایام، که تضادهای طبقاتی در درون کشور حادثتر می شد و نیروهای انقلابی در چین تحت تاثیر الهامبخش انقلاب جهانی پرولتاریائی بطور روزافزون بیدار می شدند، اخبار شکست سیاسی دولت چین در کنفرانس پاریس به چین رسید. این اخبار بیدرنگ آتش مبارزه ضد امپریالیستی و ضدفئودالی مردم چین را شعله ور ساخت.

کنفرانس صلح پاریس - یک درس تلخ

کنفرانس صلح پاریس که در ژانویه ۱۹۱۹ بوسیله ایالات متحده انگلستان، فرانسه و سایر کشورهای فاتح در جنگ جهانی اول تشکیل شد، کنفرانس تقسیم غنائم جنگ و تقسیم مجدد مستعمرات بود. قدرتهای امپریالیستی قبل از شروع کنفرانس با دورتی خارق العاده ای اعلام داشتند که اصول «عدالت» و «حق تعیین سرنوشت ملی» را محترم خواهند شمرد. بورژوازی ملی چین، به همراه برخی از روشنفکران، به این تبلیغات امپریالیستی دلخوش کرده و امیدوار بودند که استقلال ملی و آزادی چین را باز ستانند. بنابراین نماینده چین تحت فشار عموم مردم از کنفرانس تقاضا کرد که امتیازات ویژه ای که قدرتهای امپریالیستی در چین از آن برخوردارند ملغی شود. امتیازات تحمیلی ژاپن باطل شود و امتیازات مختلفی که قبلا آلمان در ناحیه «شانتان» داشت و پس از آن در طول جنگ به تسلط ژاپن درآمد، به چین بازگردانده شود. کنفرانس بیدرنگ تمام این خواسته ها را رد کرد و حتی در پیمان صلح

تصریح نمود که ژاپن باید وارث تمامی حقوق و منافعی باشد که آلمان در شانتان داشت.

دولت سست عنصر دیکتاتوری نظامی پکن، در برخورد با چنین تصمیمات غیر عادلانه ای، تحت اوامر قدرتهای امپریالیستی در واقع آماده تسلیم و امضای قرار داد صلح بود. وقتی این خبر به چین رسید آتش خشم همه ملت را برافروخت. کنفرانس پاریس درس تلخی برای مردم چین بود. آنها به معنای واقعی تبلیغات امپریالیستی پی بردند و به این درک رسیدند که هرگز نمی توانند انتظار کسب آزادی ملی را بعنوان «عنایت» ارزانی شده از دست قدرتهای امپریالیستی داشته باشند. آنها پی بردند که همانند مردم روسیه تنها از طریق اتکاء به نیروی خود و از طریق قیام در جهت «راه حل مستقیم» می توانند به استقلال ملی و آزادی نائل آیند.

اعتراض دانشجویان

در ۴ مه ۱۹۱۹، هزاران دانشجوی شهر پکن در جلوی میدان «تین آن من» اجتماع کردند. شعارهای «حاکمیت کشور ما را محفوظ نگهدارید! مرگ بر خیانتکاران!»، «قرارداد صلح نباید امضاء شود!» و توسط دانشجویان مطرح شد. این شعارها، که به شعارهای مبارزه در سرتاسر کشور مبدل گشتند، خواست تمامی مردم چین را در مخالفت مصمم آنها با امپریالیسم و فئودالیسم بیان می کردند.

در گذشته بورژوازی چین برای انجام انقلاب دمکراتیک، از رنجش امپریالیسم هراسناک بود. برای مثال، بعد از انقلاب ۱۹۱۱، دولت موقت نانکین از ترس تهاجم امپریالیستها موافقت خود را با تمام امتیازاتی که قدرتهای امپریالیستی در چین داشتند اعلام نمود. ولی جنبش ۴ مه، تحت تاثیر انقلاب اکتبر، درفش مبارزه را علیه امپریالیسم برافراشته و دوره نوینی را در انقلاب دمکراتیک چین گشود. شعار «حاکمیت کشور ما را محفوظ نگهدارید! مرگ بر خیانتکاران!» نشان داد که مردم چین به این درک رسیده اند که دولت دیکتاتوری نظامی چیزی جز حائلی برای تسلط امپریالیستی در چین نیست. این شعار مبارزه ضد

عزمی بسیار راسخ داشتند. آنها حتی رختخواب خود را حمل می کردند و کاملاً برای زندانی شدن آماده بودند. این دستگیریهای عمومی به هیزم شعله های آتش مبارزه افزود.

جنبش خلق اوج بیشتری می گیرد

در حالی که خبر دستگیریها اشاعه می یابد، جنبش خلق در سراسر کشور اوج بیشتری می گیرد. در سوم ژوئن، جنبش وارد دوره نوینی از تکامل خود می شود. این روز بنام «جنبش ۳ ژوئن» معروف است. در چنین روزی کارگران دست به اعتصابات سیاسی زده و در پشتیبانی از دانشجویان به مبارزه می پیوندند. خرده بورژوازی شهر و بورژوازی ملی همچنین بدون جنبش کشیده شده و جنبش از مبارزه روشنفکران جوان به نبرد توده ای کلیه مردم تکامل می یابد. طبقه کارگر بجای دانشجویان به نیروی عمده جنبش مبدل می شود و کل جنبش از پکن به شانگهای صنعتی و تجارتمنتی منتقل می شود.

بیش از ۵۰۰ هزار کارگر صنعتی در شانگهای، این مرکز صنعتی چین متمرکز شده بودند. این شهر همچنین پایگاه عمده حمله امپریالیسم به چین بود و حدت تضادهای طبقاتی و تضادهای ملی در آن به همین سبب بود. بعلاوه، کارگران کشتی در شانگهای مرتب با کارگران اروپایی در تماس بودند و تعداد زیادی از کارگران چینی که هم در طول جنگ و هم پس از جنگ جهانی اول در کشورهای خارج کار می کردند، به چین برگشته بودند. بنابراین کارگران شانگهای تا حدودی قبل از کارگران سایر شهرها تحت تاثیر انقلاب جهانی پرولتاریاتی قرار گرفته بودند. تمام اینها دلالتی هستند مبنی بر اینکه چرا شانگهای زادگاه «جنبش ۳ ژوئن» شد و چرا طبقه کارگر در آنجا بمشابه مرکز و پیشتاز این جنبش قدم بجلو گذاشت.

کارگران به مبارزه وارد می شوند

در پنجم ژوئن، بعد از اینکه اخبار دستگیریهای عمومی دانشجویان در پکن به شانگهای رسید، کارگران کارخانجات پنبه بافی متعلق به ژاپنی ها، اولین کارگرانی بودند که اعلام اعتصاب کردند. بزودی کارگران شرکتهای انگلیسی، آمریکائی و فرانسوی و همچنین کارگرانی که در شرکتهای متعلق به سرمایه دارهای چینی اشتغال داشتند به آنها پیوستند. در عین حال با اعتصابات کارگران در ۵ ژوئن، شرکتهای تجارتمنتی، بنا به تقاضای دانشجویان و به پشتیبانی دفتر داران انبارها، دست از کسار بقیه در صفحه ۱۶

روشنفکران بورژوا به وحشت افتادند و فوراً به جنبش اتهام «افراطی» و «فاقد سیاستمداری زمامداران انگلیسی - آمریکائی» زدند. بعضی از آنها حتی با اعتصاب مخالفت ورزیده، اعلام داشتند که دانشجویان باید به کلاس درس خود برگردند و «توجه خود را به مطالعه درشان معطوف دارند.» علیرغم آن اتهامات، روشنفکران کمونیست موضع کاملاً مخالفی را اتخاذ نمودند. آنها فعالانه خود را بدون جنبش انداختند و در عین حال در ضمن پشتیبانی، آنرا از طریق تبلیغات در مجله هفتگی و سایر مجلات مترقی رهبری می کردند. زمانی که جنبش توسعه یافت و ریشه دوانید، «لی تاجائو» مقاله ای در مجله هفتگی تحت عنوان «سیاست مخفی و جهان چپاولگران» نوشت. در این مقاله وی خاطر نشان ساخت که هدف نهائی انقلاب مردم باید کسب «حق تعیین سرنوشت ملی» و «واژگونی جهان چپاولگران» باشد، یا عبارت دیگر هدف نهائی کسب استقلال ملی و واژگونی سیادت امپریالیسم جهانی است. در نتیجه او صریحاً جنبش جاری را با مبارزه ضد امپریالیستی در سراسر جهان پیوند داد تا آنرا به یک جنبش واقعا انقلابی مبدل سازد. این مقاله توده های مردم را بیش از پیش بیدار کرد و حس مبارزه جوانه آنها را برانگیخت. بعلاوه، این مجله هفتگی، از کارگران، دهقانان تجار، روشنفکران، کارکنان روزنامه ها، نگهبانان، سربازان و کارکنان دولتی، و بطور خلاصه، از تمام اقشار خلق، دعوت کرد که به مبارزه بپیوندند. همچنین متذکر شد که این جنبش باید از یک مبارزه دانشجویی به یک نبرد متحد مبارزه جوانه اقشار مختلف مردم، مبدل شود. عبارت دیگر، مجله هفتگی ضروری دانست که جبهه متحد ضد امپریالیستی باید بخاطر بسط نیروهای جنبش گسترده تر شود. جنبش ۴ مه در این زمان دقیقاً در مسیر سیاستهای طرح شده از جانب روشنفکران کمونیست به پیش رفت.

امپریالیستهای ژاپن که از رشد جنبش دانشجویان به وحشت افتاده بودند برای سرکوب آن سرباز، پلیس و پلیس مخفی سراسر نقاط اعزام داشتند و در عین حال بروی دولت دیکتاتوری نظامی فشار وارد آوردند و خواستند که جنبش را قدغن سازد. در ۳ ژوئن، دولت دیکتاتوری نظامی تعداد ۱۷۸ دانشجو را در پکن بخاطر تبلیغاتی که علیه دولت امپریالیستی ژاپن می کردند، دستگیر کرد. در ۴ ژوئن، تعداد ۷۰۰ نفر دیگر دستگیر شدند. معهداً فعالیت تبلیغاتی دانشجویان به گسترش خود ادامه داد و آن جوانانی که به این کار کمر بسته بودند

امپریالیستی را با مبارزه علیه فئودالیسم پیوند داده بود. همچنین نشان داد که مردم بیش از گذشته آماده یک مبارزه پیگیر گشته اند. در دوره های قبلی، انقلابیون این توهم را در مغز خود می پروراندند که می توانند با «مساعدت» قدرتهای خارجی امپریالیستی، نیروهای فئودالی را در کشور واژگون کنند (انقلاب ۱۹۱۱ از چنین توهمی پیروی می کرد) و یا در مبارزه شان علیه امپریالیسم، از وارد کردن ضربات کاری علیه نیروهای فئودالی داخل که با قدرتهای امپریالیستی وحدت و همکاری داشتند غفلت می ورزیدند (این چنین بود جنبش «بی هر توان» در سال ۱۹۰۰) و در نتیجه تمام این جنبشها با شکست روبرو شدند.

در طول جنبش ۴ مه مقامات بالای حکومتی که قراردادهای مستعمراتی را امضاء کرده و چین را به تاراج امپریالیست ها داده بودند، بعنوان متهم اعلام شدند. در این جنبش، دانشجویان با طرد سنن قدیمی «نژاکت» و «آداب آراسته و آقامنشانه» روشنفکران چینی، در تظاهرات شرکت کرده و به عملیات مستقیم و مبارزه جوانه ای متوسل شدند. آنها خانه «تسانو. جولین» (وزیر ارتباطات) را سوزانده و «چان تسان هسیان» (وزیر دارائی) را کتک زدند. دولت دیکتاتوری نظامی فوراً تعداد زیادی ژاندارم و پلیس به محلات اعزام داشت که ۳۲ نفر از دانشجویان «آشوبگر» را دستگیر کردند. در پنجم ماه مه، دانشجویان به یک تظاهرات عمومی دست زده، خواستار آزادی دستگیر شدگان شدند و تقاضاهای بیشتری را با روحیه مبارزه جوانه مطرح ساختند. در ششم ماه مه، دانشجویان فدراسیونی تشکیل دادند که دانشکده ها، دانشگاهها و دبیرستانهای شهر را در بر می گرفت. این فدراسیون بسرعت گروههای تبلیغاتی بوجود آورد که اخبار مبارزات انقلابی را به خیابانها و روستا می بردند. همچنین فدراسیون دست به ایجاد جنبش تحریم کالاهای ژاپنی زد و اقداماتی برای اشاعه این جنبش در سراسر چین بعمل آورد. دیری نپائید که شهرهای بسیاری به این ندا پاسخ مثبت داده و دانشجویان در آن نقاط دست به اعتصاب زدند. از تاریخ ۴ مه تا اوائل ژوئن دانشجویان در بیش از ۵۰ شهر بزرگ و متوسط در اعتصاب بودند.

سه گروه روشنفکر

سه گروه از روشنفکران در جنبش شرکت کردند: روشنفکران کمونیست، روشنفکران خرده بورژوازی انقلابی و روشنفکران بورژوا. زمانی که جنبش به روشهای انقلابی دست زد،

جنبش چهارم مه

کشیدند. در ضمن اعتصابات دانشجویان ادامه می یافت و اعتصاب صنایع، بستن بازار و اعتصاب دانشجویان در مجموع به نیروی انقلابی قدرتمندی بدل شد. اعتصاب صنایع، عبور و مرور وسائط نقلیه را در شهر، بکلی فلج کرد.

طغیان جنبش همگانی در شانگهای رخدادهای مشابهی را در سایر شهرها که کارگران بطور قابل ملاحظه ای متراکم بودند شعله ور ساخت. این رخدادهای نیز تحت الشعاع اعتصابات کارگران بود. اعتصاب در صنایع چندین شهر اعلام شد. حمل و نقل در بسیاری از خطوط عمده راه آهن متوقف شد. اعتصابات در بنادر مختلف، واردات و صادرات را بزانو درآورد. شهرهای بیشتری با اعتصاب دانشجویان و توقف تجارت به جنبش پیوستند. در طول یک هفته از تاریخ ۳ ژوئن، جنبش به ۱۵۰ شهر در ۲۲ استان گسترش یافت. چینی های خارج از کشور و دانشجویانی که در خارج به تحصیل اشتغال داشتند نیز به ندای جنبش پاسخ مثبت دادند.

این جنبش ضربات دردناکی بر امپریالیستها و دولت دیکتاتوری نظامی وارد آورده بود؛ در چنین شرایطی آنها برای درهم کوبیدن مبارزه مردم با یکدیگر همدستان شدند و کشتی های جنگی بیشتری از ژاپن، انگلیس و فرانسه به چین اعزام کردند. دولت دیکتاتوری نظامی، کارخانجات در حال اعتصاب را با سربازان، پلیسها و پلیسهای مخفی خود محاصره نموده و مردم بیشتری را دستگیر کرد. دولت دیکتاتورهای نظامی، تحریم اجناس ژاپنی را غیر قانونی اعلام داشته، اماکن فدراسیونهای دانشجویی و سایر سازمان های مترقی را مهر و موم کرد و چاپ مطبوعات انقلابی را تحت توقیف قرار داد. همچنین با استفاده از تاکتیکهای تفرقه افکنانه علیه جنبش سعی داشت که ابتدا تجار را مجبور به بازکردن مغازه هایشان نموده و بدین طریق کارگران را در مبارزه و اعتصابات خود منفرد ساخته و سپس آنها را مجبور به بازگشت به کار نماید. زمانی که جنبش آغاز شد، بورژوازی ملی شور و شوق قابل ملاحظه ای در مبارزه نشان می داد. این بخصوص در تحریم کالاهای ژاپنی که با منافع خودشان تطابق داشت، و فرصت عظیمی به کالاهای چین می داد که جایگزین کالاهای ژاپنی شود، صدق می کرد. اما به محض اینکه اعتصابات کارگران به نسبت تهدید کننده ای رشد یافت و ارتجاعیون به فشار خود افزودند، علامت تزلزل بورژوازی ملی بظهور رسید. آنها تقاضای «تحریم مودبانه»

و «عاری از آشوب» را مطرح ساختند و سعی کردند که مبارزه را در چهارچوب «قانونی» نگهدارند. آنها حتی آماده بودند که درهای کارخانجات خود را باز کنند و با ارتجاعیون از پی تیبانی در آیند. آنها از هر دسیسه ای برای محدود ساختن و سد راه شدن اعتصابات کارگران استفاده می کردند.

مع الوصف، طبقه کارگر خصلت پایداری خود را در مبارزه بظهور رساند. آنها محاصره کارخانجات را توسط ارتش و پلیس ارتجاعی در هم شکسته، محدودیت های و کارشکنی های بورژوازی را کنار زدند و به اعتصابات خود ادامه دادند. طبقه کارگر با همکاری دانشجویان بر تزلزل بورژوازی غلبه کرده و کوشش های آنها را در بازکردن کارخانجات شان و کنار آمدن با ارتجاع خنثی نمود.

مرکز رهبری کننده

در مسیر تکاملی جنبش، کارگران و دانشجویان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در سراسر کشور یک جبهه متحد دمکراتیک ملی وسیع بوجود آوردند. این جبهه شکل «فدراسیون دانشجویی» و «فدراسیون کلیه اقشار مردم» و غیره بخود گرفت. اجتماعات مختلفی که روشنفکران کمونیست و جوانان انقلابی طرفدار آنها بوجود آوردند، مرکز رهبری کننده سازمان های جبهه متحد ملی شدند. یکی از این اجتماعات بنام «جامعه مطالعه نوین» در «چان شان» تحت رهبری مائو تسه دون قرار داشت. در تمام طول جنبش، این اجتماعات مخالفت کامل با امپریالیسم و فئودالیسم را به توده های مردم می آموختند و آنها را متشکل می ساختند تا علیه هرگونه تظاهر سازشکارانه بورژوازی مبارزه کنند. با چنین رهبری ثابت قدم، جنبش تا به آخر مقاومت نمود. بهترین اعضای این اجتماعات، با آبدیدگی ای که در مبارزات جنبش ۴ مه و مطالعات مارکسیستی خود بدست آوردند، پایه گذاران حزب کمونیست چین شدند.

دولت دیکتاتورهای نظامی عاقبت در نتیجه رشد قدرتمند و سرتاسری جنبش انقلابی و بخصوص در نتیجه جنبش پرشکوه اعتصابات کارگری مجبور به عقب نشینی شد. دولت دیکتاتور نظامی، دانشجویان دستگیر شده را آزاد کرد و دستور اخراج صاحب منصبان خیانت کار را صادر نمود و به نماینده چین در کنفرانس صلح پاریس دستور داده شده که از امضای قرارداد صلح امتناع ورزد. جنبش ۴ مه به پیروزی عظیمی نائل آمده بود.

علت عمده پیروزی در این اولین جنبش

انقلابی پیگیر و غیر سازشکارانه و ضد امپریالیستی و ضد فئودالی در تاریخ چین، این واقعیت بود که تحت تاثیر نیرومند انقلاب اکتبر برای اولین بار طبقه کارگر چین به صحنه سیاسی قدم گذارده بود.

روشنفکران کمونیست اولین افرادی بودند که راه انقلاب اکتبر را در پیش گرفتند. آنها نقش رهبری را در جنبش ۴ مه داشتند و جهان بینی پرولتاریائی را به مثابه وسیله مطالعه و حل مسائل انقلاب چین پذیرفتند. آنها به مردم کمک کردند تا تصورات واهی خود را درباره امپریالیسم بدور بریزند و برای اولین بار در تاریخ انقلاب دمکراتیک چین درفش مبارزه پیگیر را علیه امپریالیسم برافراشته و مبارزه علیه امپریالیسم را با مبارزه علیه فئودالیسم پیوند دادند. برخلاف رهبران قبلی انقلاب دمکراتیک، که فقط خواستار ایجاد یک جمهوری بورژوائی در چین بودند، این روشنفکران کمونیست مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فئودالی را با ایده های «واژگون کردن جهان چپاولگران» و برقراری یک جامعه سوسیالیستی پیوند دادند. آنها مبارزه را در جهت این هدفها هدایت کرده و کل جنبش را با روح انقلابی تمام عیار عجین نمودند.

عامل عمده پیروزی

جنبش ۴ مه یک جنبش توده ای انقلابی با شرکت طبقه کارگر بود. تا قبل از این، جنبش طبقه کارگر چین بمشابه یک نیروی سیاسی مستقل در انقلاب دمکراتیک شرکت نکرده بود. رهبران انقلابات قبلی یا از ایدئولوژی خرده بورژوائی که مشخصه دهقانان است برخوردار بوده و از ایجاد وحدت عمیق با سایر نیروهای انقلابی و دیدن آینده مبارزه عاجز ماندند. و یا تحت تاثیر افکار بورژوائی از یکسو از کارگران و دهقانان و از سوی دیگر از امپریالیسم و فئودالیسم وحشت داشتند. هیچکدام آنها قادر به انجام وظیفه واژگونی امپریالیسم و فئودالیسم نبودند. لیکن، جنبش ۴ مه شرایط را بکلی دگرگون کرد. طبقه کارگر با قدم گذاردن به صحنه سیاسی بزرگترین پایبندی و ژرف ترین مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را از خود به منصفه ظهور رسانید. ورود طبقه کارگر به مبارزه عامل تعیین کننده ای در به پیروزی رساندن جنبش ۴ مه بود. جنبش ۴ مه از سر آغاز مبارزه به «راه حل مستقیم»، یعنی به جنبش انقلابی توده ای از طریق برآه انداختن تظاهرات، اعتصابات کارخانجات صنعتی و تجارستی و اعتصابات دانشجویی علیه کلیه نیروهای ارتجاعی با وارد کردن ضربات پی در پی، مبادرت ورزید. این راه حل، آگاهی

اطلاعیه در مورد دستگیری رفیق فلیسیانو

دستگیری رفیق فلیسیانو (اسکار رامیرز دورران) برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، تمامی مائوئیستها و انقلابیون و ترقیخواهان جهان بسیار دردناک است.

بعد از دستگیری صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۹۲، رفیق فلیسیانو مسئولیت رهبری کمیته مرکزی حزب را به دوش گرفت. با وجود چنین «پیچ و خم» سختی، حزب کمونیست پرو هیچگاه در ادامه جنگ خلق تردید نکرد و در مواجهه با دشمن، که کارزارهای نظامی پیاپی خود را علیه «ارتش رهاثیبخش خلق» تشدید کرد، عالیترین سطح شجاعت و اراده را بنمایش گذاشت. مضافاً، حزب علیرغم ظهور یک خط اپورتونیستی راست از میان صفوف حزب، مبارزه را پیگیرانه ادامه داد. خط اپورتونیستی راست در مواجهه با ضربات سختی که حزب خورده بود، بر دست کشیدن از جنگ خلق اصرار می ورزید. این معنایی جز جدا کردن خود از توده های خلق پرو نداشت؛ توده هائی که همیشه سرچشمه قدرت و کارائی حزب در غلبه بر پیچ و خم های راه بوده اند. بعلاوه، این به معنای دست شستن از امر استعمار شدگان و ستمدیدگان جهان بود. استواری و درک عمیق کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، حزب را قادر ساخته تا راه های اتکاء بر توان توده ها را بیابد و همچنان جنگ خلق را رهبری کند.

اینک در لحظات دشواری که انقلاب پرو با آن روبروست، باید در تمامی کشورها نیروی مردم را در دفاع از جنگ خلق فعال کنیم. دفاع فعال از جنگ خلق در پرو کماکان حائز اهمیت حیاتی برای آرمان ماست. ما تمامی کسانی که می توانند در این مبارزه متحد شوند را به مقابله با رژیم جنایتکار فوجیموری فرا می خوانیم. این رژیم جنایات فراوانی علیه خلق و انقلابیون مرتکب شده است. منجمله نزدیک به هفت سال است که صدر گونزالو را در حبس انفرادی کامل نگاه داشته است. ما از همه می خواهیم که به حمایت از اسرای جنگی برخیزند. این اسیران، قهرمانانه در برابر شکنجه و آزار و شرایط هولناک و سایر فشارهائی که برای وادار کردن آنها به سازش با رژیم اعمال میشود، ایستاده اند؛ و مشخصاً امروز مقابله با تلاش های رژیم فوجیموری برای تکرار چنین جنایاتی در مورد رفیق فلیسیانو، از اهمیت ویژه برخوردار است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۹

برای اطلاعات بیشتر با نشانی زیر تماس بگیرید: BCM RIM LONDON WC1N 3XX ENGLAND.

پیوند جنبش طبقه کارگر چین را با مارکسیسم تسریع نمود. ایجاد حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ نشانه والای چنین پیوندی بود.

پس از جنبش ۴ مه و ایجاد حزب کمونیست چین، انقلاب چین جنبه کاملاً نوینی بخود گرفت. پس از آن انقلاب دمکراتیک چین، تحت رهبری حزب کیبر کمونیست چین، قدم به قدم به پیروزی نائل آمد.

(۱) جنبش ۴ مه در سال ۱۹۱۹ بوقوع پیوست.
(۲) لی تا چائو در سالهای وقوع جنبش ۴ مه، استاد دانشگاه پکن بود. او زندگی خود را در خدمت اشاعه مارکسیسم و فعالیتهای انقلابی و مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم گذارد.

سیستم سوسیالیستی را می کردند. مجله «جوانان ترازونوین» و سایر مجلاتی که عقاید نوین فرهنگی را اشاعه می دادند، مقالاتی مانند «مطالعات مارکسیستی»، «مطالعات دریاره روسیه» و «اول ماه مه» و سایر مقالات را بچاپ رسانیده، یا در شماره های فوق العاده مقالاتی در اشاعه مارکسیسم و در انتقاد از عقاید مختلف ضد مارکسیستی که در آن زمان در چین وجود داشت، بچاپ می رساندند. آنها اولین جنبش مطالعه مارکسیسم را در تاریخ چین شروع کردند. بزودی مارکسیسم به جریان عمده در جنبش نوین فرهنگی مبدل شد. صفوف کمونیستها بسرعت آغاز به گسترش نمود و در نتیجه جنبش ۴ مه، هم از دیدگاه ایدئولوژیک و هم در زمینه تربیت کادر راه را برای ایجاد حزب کمونیست چین هموار ساخت.

بزرگترین ره آورد جنبش ۴ مه این بود که

انقلابی توده مردم را وسیعاً ارتقا داد. جنبش ۴ مه با رفتن به جنگ علیه «جهان چپاولگران» - طبقه سرمایه دار جهانی - همدردی و پشتیبانی پرولتاریای جهانی را بخود جلب نمود. در حالی که مخالفت امپریالیسم جهانی را علیه خود برانگیخت. تا قبل از جنبش ۴ مه انقلاب دمکراتیک چین بخشی از انقلاب جهانی بورژوازی بود. لیکن پس از این جنبش، انقلاب چین بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی گردید.

ایجاد حزب کمونیست

جنبش ۴ مه مرید صحت راه انقلابی ای بود که بوسیله انقلاب اکتبر گشوده شد و کمک به تسریع گسترش مارکسیسم - لنینیسم نمود. پس از جنبش ۴ مه توده های عظیم روشنفکران انقلابی بطور روز افزون مشتاق شناخت از روسیه شوروی شده و آرزوی

"افیون توده ها"

نگاهی به ماهیت و نقش اجتماعی دین

مذهبی را مورد شک قرار می دهند. کلیه احکام مذهبی در تمامی ادیان، اساساً غلط و غیر واقعی هستند. اما همه مذاهب بطرز خنده دار و مسخره ای معتقدند که مذاهب دیگر بغیر از مذهب خودشان، پر از دروغ و فریب است. البته حق با همه آنان است؛ اغلب آدمها پراحتی قبول می کنند که ادعاهای مذاهب دیگر واقعی نیستند، اما قبول نمی کنند که ادعاهای مذهب خودشان (معجزه ها، وحی ها و غیره) فریب و توهم و یاوه است. می گویند «مذاهب دیگر» مبتنی بر کلام وحی شده خداوند نیست بلکه اختراع و تخیل بشر است؛ و همه آنها راست می گویند.

بزرگترین حکم مذهب، یعنی وجود یک نیروی «الهی»، از همه غیر واقعی تر و خیالی تر است. موجود یا نیروی «الهی»، وجود خارجی ندارد. واقعیت و هستی هیچ نیست مگر ماده متحرک که اشکال بی نهایت گوناگون به خود می گیرد. در این جهان هیچ چیزی موجود نیست که بشر نتواند از آن شناخت بدست آورد. البته در هر مقطع زمانی معین از تاریخ بشر، ما خیلی چیزها را نمی دانیم اما دیر یا زود با گذشت زمان و ترقی دانش بشر به شناخت از آنها نائل خواهیم آمد. آیا تاریخ بشر به اندازه کافی این را به ما نشان نداده است؟ تاریخ بشر سیر ترقی از ندانستن به دانستن، از جهل در مورد امور طبیعت و جامعه به شناخت از آنها بوده است. بزرگترین مانع مقابل ترقی سریعتر دانش بشر، سلطه ستم و استثمار بر جهان است. وجود تمایزات طبقاتی در میان انسانها، بزرگترین مانع پیشرفت سریعتر دانش بشر است. با رها شدن بشر از قید این نظام طبقاتی در کل جهان، شناخت بشر در مدت کوتاهی میلیون بار بیشتر ترقی خواهد کرد.

چگونه ادیان بر جوامع مسلط شدند و با بر جا ماندند؟

اغلب می شنویم که «کشور ما کشوری اسلامی است». انگار که از روز ازل اینطور بوده است. خیر! مطالعه تاریخ، علل غلبه ادیان مختلف در نقاط مختلف جهان را بخوبی نشان می دهد. مثلاً در هر کجای

آموزه های مذهبی غیر علمی و تخیلی است و باید به نقد کشیده شود

ما باید آموزه های مذهبی را رد کنیم. زیرا باورهای مذهبی، خیالی و غیر واقعی است. اما همه توده های کارگر و زحمتکش که علیه نظامهای ارتجاعی بر می خیزند بر این امر آگاهی ندارند. آگاه کردن آنان به این مسئله بخشی از یاری رساندن به آنهاست که بتوانند طبقات استثمارگر و ستمگر را در هر لباسی بشناسند و مبارزه خود را علیه آنان هر چه آگاهانه تر و پیروزمندانه تر به پیش ببرند. آنان را باید به ماهیت ستمگرانه کلیه ادیان و مذاهب و به غیر واقعی بودن جهان بینی مذهبی، آگاه کرد.

اعتقادات مذهبی مانع از آن می شود که توده های مردم، جهان و هستی را آنطور که هست بشناسند. مانع از آن میشود که مردم شناخت صحیحی از نیروهای محرکه طبیعت و جامعه پیدا کنند. بدون شناخت درست، هیچ چیز را نمیتوان عوض کرد؛ نه میتوان نیروهای مخرب طبیعت را به نفع زندگی انسان مهار کرد؛ و نه میتوان ستم و استثمار را از جامعه جاروب نمود و به زیاده دانی تاریخ انداخت.

دین به ما چه می گوید؟ می گوید موجودات و نیروهانی در جهان هستند که بشر هرگز نمیتواند به درک و فهم آنها دست پیدا کند. بنابراین، بشر همیشه باید خود را تابع این موجودات و نیروهای ماوراء الطبیعه کند. در ادیان یکتاپرست این نیروی ماوراء الطبیعه، خداست. دین به ما می گوید که تنها راه کامل شدن انسان آنست که دستورات این نیروی ماوراء الطبیعه را اجرا کند. دستورات این نیروی ناشناختنی و دست نیافتنی «آسمانی» از چه طریق به ما صادر می شود و تفسیر می شود؟ از طریق واسطه های زمینی که رهبران مذهبی خوانده می شوند. این تضاد لاینحلی برای کلیه ادیان جهان است که همواره آن را دچار بحران میکند. زیرا توده های مردم با هشیاری این تضاد را پیش می کشند و حقیقت احکام

دین چیست و جایگاه آن در تاریخ جامعه بشری کدام است؟ بدون درک درست از این مساله، مبارزه علیه ستم و استثمار؛ مبارزه علیه تقسیم جامعه به غنی و فقیر، به بالا دست و فرودست؛ و بنای جامعه ای نوین بر خاکستر جامعه طبقاتی، ممکن نیست. هر فرد انقلابی باید درک عمیقی از مسائل مربوط به دین و نقش آن در تاریخ داشته باشد تا بتواند به پی ریزی راه رهایی همه جانبه و کامل توده های مردم خدمت کند. چرا؟ چون دین، جهان موجود و کارکرد آن را تحریف می کند و وارونه جلوه می دهد؛ ذهن توده های مردم را به بن بستیهای تاریک می کشاند. آنها برای لحظه ای فرار از رنجها، دلهره ها و دهشتهای جامعه طبقاتی به دین معتاد می شوند.

در جهان امروز طبقات حاکم و بطور کل طبقات استثمارگر از دین برای استمرار بخشیدن به سلطه خود استفاده می کنند. آنان برای حفظ سلطه خود بر طبقات فرودست، برای پا برجا نگاه داشتن اوضاعی که مساعد حال طبقات ستمگر است، از دین استفاده می کنند. دین دارای خصلتی است که به آنان امکان چنین استفاده ای را می دهد.

بخشهایی از توده های مردم برای مقاومت در برابر ستم، به عقاید مذهبی متوسل می شوند. اما دین ذاتاً قادر نیست راه رهایی را به آنان نشان دهد و کمک کند که شرایط فلاکت بار خود را تغییر دهند. این حقیقت مهمی است که مردم کشور ما در بیست سال گذشته آن را از نزدیک تجربه کردند. دین سازمان یافته همواره برای تقویت موقیعت ستمدگی توده های مردم استفاده می شود؛ بندگی و تسلیم به وضعیت موجود را برایشان موعظه می کند و وعده زندگی بهتر در «آن دنیا» را می دهد. اما چیزی به نام «آن دنیا» وجود ندارد. لنین گفت که هر نظم اجتماعی ارتجاعی به دو چیز نیاز دارد: جلا و روحانی! آنها دست در دست یکدیگر کار می کنند. استفاده سیستماتیک و همه جانبه جمهوری اسلامی از دین بعنوان ابزار سرکوب و تبلیغ تبعیت برده وار از دولت، رواج خرافه و سنن و باورهای عقب مانده، گواه حرف لنین است. جمهوری اسلامی عریان تر از هر رژیم نقیض جلا و روحانی را به هم آمیخت و بیشترین استفاده را از هر دو کرد.

عقاید مذهبی را در مغز مردم فرو کرده اند. دلیل مذهبی بودن اکثر مردم جهان اینست و نه اینکه گویا خداوند مهر این مذهب را در دل آنان جای داده، یا اینکه مذهب نماینده حقیقت است و به این دلیل در قلب مردم جای می گیرد.

کلیه دولتهای ارتجاعی در جهان (چه دولتهای کشورهای سرمایه داری پیشرفته مانند آمریکا و چه دول کشورهای عقب مانده مانند ایران) همواره مذهب غالب را تقویت می کنند. حتی در کشورهایی مثل آمریکا که دین و دولت از هم جدا هستند، دین غالب از پشتوانه طبقات حاکمه برخوردار است و طبقات ثروتمند آن را تقویت می کنند. آنها از دین به عنوان یکی از سلاحهای حفظ ثبات حاکمیت خود استفاده می کنند. هزاران سال است که عقاید مذهبی و خرافه به طرق گوناگون تشویق شده و در شالوده جامعه بافته شده است. به همین جهت برای خیلی ها تصور اینکه دین صرفا در مقطع معینی از تاریخ جامعه بشری بوجود آمده و در مقطع معینی از تاریخ بشر از میان می رود، مشکل است.

کتاب های مقدس همه نوشته دست بشرند

قرآن و بقیه کتابها وحی منزل نیستند، بلکه اختراع خود بشر می باشند. هر کدام از این کتابها را ورق بزنیم مشاهده می کنیم که پر از مطالب غلط است. مطالبی که غلط بودن آنها در زمان خودشان معلوم نبود اما به مرور زمان، غلط بودن آنها توسط علم و تجربه تاریخی ثابت شده است. علت غلط بودن «کتاب مقدس» اینست که اینها نه کلام خدای بی مکان و زمان، بلکه محصول خود بشر است و نمایانگر سطح شعور و تخیلات وی در آن زمان می باشد. مثلا تصویری که قرآن از آسمان بدست می دهد، چتری است بالای زمین که خدا آن را با دست نگاهداشته تا نیفتد. این خود نشان می دهد که قرآن کلام خدای مفروضی که از طریق جبرئیل به محمد دیکته شده نیست؛ بلکه کلام خود محمد است. در واقع قرآن بیان فهم خود محمد است. و فهم محمد به نوبه خود بیان جامعه ای است که محمد در آن می زیست و سطح شناختی که از جهان و کیهانشان در نزد آن جامعه بود. معرفت جهان شناسی قرآن و انجیل و تورات و کتب مشابه مذهبی، غلط و پر از اشتباه است. (۱) مثلا در آنها چنین آمده که خورشید، ماه و دیگر سیارات

جهان که مسیحیت و اسلام غالب است، این موقعیت به ضرب شمشیر و پیروزی در جنگ و اشغالگری برقرار شده است. هر جا که زور یکی بر دیگری چربید، آن دین غلبه کرد. مسیحیت گسترش یافت چون امپراطوری رم آن را بعنوان دین رسمی خود اتخاذ کرد و هر کجا که لشکریان رم غلبه کردند، مسیحیت نیز دین غالب شد. مارکس در آثار متعدده خود توضیح میدهد که چگونه در امپراطوری رم، ادیان کهن جای خود را به مسیحیت دادند: «سقوط ادیان کهن، سقوط دول کهن را سبب نشد. بلکه این سقوط دول کهن بود که موجب سقوط ادیان کهن شد.» (نقد فلسفه حق هگل نوشته مارکس)

مستعمره چی های اروپائی نیز هر جا را به اشغال خود درآوردند، مسیحیت را به اهالی آنجا تحمیل کردند. مثلا غلبه مسیحیت در میان سرخپوستان بومی قاره آمریکا به پشتوانه جنگهای استعمارگرانه بیرحمانه اسپانیائی ها امکان پذیر بود. اسلام نیز وقتی رونق گرفت که یک دین کشورگشا شد و تا آنجا که شمشیرش برید، پیش رفت. تبدیل شدن مسیحیت و اسلام به ادیانی با نفوذ اصلا «مقدر» نبود. اینها نیز مانند هزاران دین دیگر می توانستند به خاموشی بگرایند، یا بعنوان باور گروهی کوچک از انسانها باقی بمانند. مسیحیت و اسلام به دلیل آنکه به بازاری مذهبی امپراطوریهای قدرتمندی تبدیل شدند، توانستند به ادیان پر نفوذی تبدیل شوند. اگر محمد و پیروانش، دشمنان خود را در نبردهای گوناگون مغلوب نکرده بودند، اسلام به مثابه یک فرقه کوچک در بخشی از عربستان باقی می ماند یا کم اضمحلال یافته و از بین می رفت. در همان دوره که اسلام ظهور کرد، امپراطوریهای رم و ساسانی در جریان جنگهای پیاپی با یکدیگر تضعیف شده و رو به سراشیب نهاده بودند. به این ترتیب «خلاء قدرت» بوجود آمده بود. در چنان شرایطی بود که امپراطوری اسلام توانست سربلند کند و نفوذ و سیطره خود را در بخشهای نسبتا وسیعی برقرار کند. اگر چنان شرایطی نبود، بعید بود که اسلام بتواند به یک نیروی سیاسی و مذهبی قوی در جهان تبدیل شود. اگر در اوائل قرن چهارم میلادی، امپراطوری رم مسیحیت را به عنوان دین امپراطوری خود اتخاذ نکرده بود، تبدیل آن به دینی چنین با نفوذ در جهان بسیار نامحتمل بود.

این ادیان قدرتمند همواره از طریق عملکرد سیستماتیک دولتهای ارتجاعی در عرصه ایدئولوژی پا بر جا مانده اند. نزدیک به سه هزار سال است که طبقات حاکمه ارتجاعی با استفاده از قدرت دولتی بطور سیستماتیک

به دور زمین می چرخند و نسبت به آن تثبیت شده اند. اما این واقعیت ندارد. واقعیت آنست که زمین خیلی جوان تر از بسیاری ستارگان و اجسام آسمانی در کیهانشان است. تورات می گوید که خداوند، ستارگان و خورشید و ماه را به دور زمینی که روی آن حیات وجود داشت چید! این حرف کاملا اشتباه است و از سوی موجودی خیالی بنام «خدای عالم و دانا و اشتباه ناپذیر» نازل نشده است، بلکه زاینده ذهن بشر است. بشری که به خاطر سطح پائین رشدش در آن موقع هنوز شناختی بسیار ابتدائی از خود و جهان پیرامونش داشت. در واقع چنین احکامی شعور نازل آن موقع بشر را منعکس میکند. به قول مارکس:

«تولید نظرات، ایده ها و آگاهی از همان ابتدا (ابتدای شکل گیری جامعه بشری) با فعالیت مادی و ارتباطات مادی میان انسانها که زبان زندگی واقعی است، در هم تنیده است. تولید ایده های انسان، تفکر، رابطه معنوی میان انسانها، نتیجه مستقیم شرایط مادی آنان است. این در مورد تولیدات معنوی در شکل زبان، سیاست، قوانین، معیارهای اخلاقی، مذهب، متافیزیک (اعتقاد به ماوراء الطبیعه) و غیره، نیز صادق است. تولید کنندگان ایده ها و نظرات بشر، انسان هستند؛ اما مختصات این انسان فعال و واقعی توسط درجه رشد نیروهای مولده (یعنی درجه توانائی انسان در شناخت یافتن از طبیعت و مهار طبیعت در خدمت به خود) و مناسبات منطبق بر این نیروهای مولده در کلیه زوایایش، تعیین میشود. آگاهی هرگز نمیتواند چیزی مگر هستی آگاهانه باشد و هستی انسان چیزی نیست مگر پروسه زندگی واقعی. علت آنکه انسانها و مناسبات میان آنها در حیطه ایدئولوژی مانند تصویر دوربین عکاسی وارونه می افتد، مربوط به پروسه زندگی تاریخی شان است... بنابراین آگاهی از همان ابتدا محصولی از جامعه است، و تا زمانی که بشر باشد چنین خواهد بود...» (ایدئولوژی آلمانی، توضیحات داخل پرانتز از ما - حقیقت)

همه ادیان، اجر و پاداش هائی را به پیروان خود وعده داده اند. حتی نوع وعده هائی که داده شده برخاسته از شرایط طبیعی و اجتماعی جامعه ای است که پیامبران این ادیان در آن زندگی می کردند. مثلا، اجری که قرآن به مومنان وعده داده را در نظر بگیرید. به آنها وعده سایه خنک، نهرهای جاری، میوه فراوان و غیره داده شده است. در واقع چنین مکانی برای مردم صحرای سوزان عربستان، جایی که محمد هزار و چهار صد

آفیون توده ها

سال پیش می زیست، مانند بهشت است. یا به مومنان وعده حوریان یا دختران باکره سیاه چشم و «پسران جوان که به لطافت مروارید بکر می باشند» را داده است. این انعکاس مناسبات اجتماعی جامعه ای است که محمد در آن می زیست و با آن آشنا بود. همانطور که مارکس می گوید: مذهب، انسان را نمی سازد؛ انسان مذهب را می سازد. مذهب ساخته انسانی است که در شرایط و جامعه معینی می زیست. دین در واقع تئوری عام، دایره المعارف، معیارهای اخلاقی و بطور کل منطق آن جامعه معین به زبانی عامیانه است. محصولات تئوریک جامعه و اشکالی که آگاهی (شعور) بخود می گیرد (در شکل مذهب، فلسفه، اخلاقیات و غیره) همه از مناسبات تولیدی و اجتماعی میان انسانها سرچشمه گرفته است. (نقل به معنی از «در آمدی بر نقد فلسفه حق هگل»)

در کتب هر سه دین یهود، مسیحیت و اسلام میتوان تناقضات درونی و همچنین نکات غلط بیشمار یافت. غلط از آب در آمدن بسیاری از ادعاهای این کتب مسئله ای طبیعی است. چون این کتب متعلق به عهد کهن می باشند. به موازات تکامل شناخت بشر، بسیاری از آثار قبلی بشر کهنه و منسوخ شده اند. چون تجربه تاریخی و پیشرفت علم غلط بودن آن ها را ثابت کرده است. و این کاملاً طبیعی است و بسیاری از آثار کنونی بشر نیز چنین سرنوشتی خواهند داشت. اما مسئله اینجاست که مذهب یون این کتب را فرستاده خدائی که عالم و مسلط بر گذشته، حال و آینده و اشتباه ناپذیر است، می شمارند و اصول آنرا برای زندگی امروز بشر تجویز می کنند. در حالی که جای این کتب در موزه هاست. از این جاست که افشای تناقضات آشکار و غلط های آشکارتر این کتب مهم است و بی اعتباری و ورشکستگی ادعاهای مذهب یون را نشان میدهد.

هیچ دینی نمی تواند بطور صحیح تاریخ، جوهر کهکشان، زمین و موجودات بشری و تکامل اجتماعی آنان را منعکس کند. این کار فقط از عهده علوم طبیعی و علم اجتماع ماتریالیستی (که برای اولین بار توسط مارکس پایه گذاری شد) بر می آید. نتیجه آنکه: اولاً، کلیه نوشته های مذهبی تنها درک و شعور زمان خود را منعکس می کنند؛ و از آنجا که درک و شعور بشر همواره در حال تکامل است، غلطهای این نوشته ها به مرور آشکار شده است. ثانیاً، چار بند مذهب وابسته به یک ادعای قلابی است. وابسته به این ادعا است که نیرو

ماوراء الطبیعه ای به نام خدا موجود است. ایدئولوژی مذهبی، متکی بر تحریف واقعیات جامعه و طبیعت و ادعاهای جعلی است.

دین اختراع خود بشر است و از همین زاویه باید خاستگاه تاریخی و اجتماعی و تاثیرات آن را بر تاریخ و جامعه بررسی کرد. بررسی کتب ادیان سه گانه (یهودیت، مسیحیت و اسلام) نشان می دهد که اینها تاریخ سیاسی - مذهبی یک قوم مشخص هستند. اقوامی که در عهد کهن می زیستند. ولی این کتابها حتی وقایع همان قوم مشخص را نیز بدرستی منعکس نمی کنند. یعنی ترکیبی هستند از واقع نگاری و افسانه و باورهای مذهبی و دگم های اقوام گوناگون آن مناطق. در این کتابها برخی وقایعی که ادعا شده، هرگز اتفاق نیفتاده است. یک فصل مشترک همه آن است که مذهب و قوم خود را نسبت به مذاهب و اقوام دیگر ممتاز می شمارند و نظر کرده خدا می دانند. مثلاً اسلام سعی می کند «برگزیدگی» خود را با این ادعا که آخرین دین جهان و پیغمبرش «خاتم الانبیا» است، نشان دهد. هر فرد جدیدی که ادعای پیغمبری بکند، «دیوانه» قلمداد می شود. در حالی که اباطیل و یاهوهائی که مدعیان جدید پیامبری علم می کنند عیناً همان اباطیل و یاهوه های پیامبران قبلی است. ولی هیچکس قبلی ها را دیوانه نمی خواند. جالب است که مذهب یون، دین خود را برگزیده خداوند می شمارند، اما هر وقت فاجعه ای و بلای رخ می دهد، داستان هائی برای توجیه آن اختراع می شود. مثلاً، وقتی بلای نازل می شود همان کارهائی که مردم همیشه انجام داده اند ناگهان تبدیل به «گناه» و مستوجب غضب الهی می شود. یا اینکه می گویند، «خدا دارد بندگانش را امتحان می کند»؛ و انتظار دارند کسی از آنها نیرسد: «مگر خدای شما مرض دارد؟» همه ادیان، مردم را از «گناه» و «عقوبت» می ترسانند و با وعده های «اجر» فریب می دهند. اما در مناسبات میان انسانها و در جامعه بشری چیزی بنام «گناه» موجود نیست. آنچه موجود است چیزهای درست و غلط؛ عادلانه و ناعادلانه است. اینکه چه چیزهائی درست و چه چیزهائی غلط است، چه چیزی عادلانه و چه چیزی ناعادلانه است، معیارهائی است که توسط موجودات بشری و شرایط اجتماعی معین، برقرار می شود و وابسته به زمان و نوع جامعه ای است که مردم در آن بسر می برند. این معیارها با گذشت زمان و با تغییر نظام های اجتماعی بشر، عوض می شوند. به همین دلیل امروز تقریباً همه قبول دارند که برده داری غلط است در حالی که انجیل و

قرآن آن را مجاز می شمارند. این کتابها مملو از نژادپرستی، زن ستیزی، و وحشیگری تحت عنوان قصاص و غیره است که امروز هیچکدام قابل قبول و قابل تحمل نیست.

تمامی ادیان توجیه گر و
ابزار استثمار و ستم اند

دین یک ابزار ستمگری است. بخشی از زرادخانه طبقات حاکم برای اعمال ستم است. این نقش را در سراسر تاریخ چند هزار ساله آن تا به امروز میتوان دید. نقش حقیقی قرآن و انجیل و تورات و امثالهم عبارتست از تبلیغ استثمار و ستم. هیچ بخش از کتاب های مقدس به نفع ستمدیدگان نیست. این کتابها ظاهراً در مورد رحم و عطوفت و صلح حرف می زنند. اما اصلاً منظورشان این نیست که مخالفین یا رقبای خود را نکشید و به همه رحم داشته باشید. جمهوری اسلامی راست می گوید که بر طبق تعالیم و دستورات قرآن، با مردم و مخالفانش چنین بیرحمانه و با شقاوت رفتار می کند.

زن ستیزی یک مشخصه تمام این ادیان است. این زن ستیزی تا بدان حد است که حتی فعل و انفعالات بدنی و جنسی زن مانند عادت ماهیانه را کثیف (یا بقول قرآن نجس) می دانند. ادیان بر فرودست بودن زن نسبت به مرد تاکید می گذارند و انواع و اقسام تحقیرها را نثار آنان می کنند. در همه کتب دینی وعده داده میشود که اگر ورق برگردد و دین شان قدرتمند شود، دمار از روزگار مخالفان خود در خواهند آورد. بینشی که ادیان در ذهن پیروانشان جا می اندازند اینست که کسی که قبلاً تحت استثمار بوده شانس آن را خواهد داشت که استثمارگر شود و دیگران را به زنجیر استثمار و ستم بکشد. در هیچیک از کتب مقدس به هیچوجه نمی توان نکته ای پیدا کرد که حکم بر کنار گذاشتن مناسبات استثمار و ستم بدهد. در این کتاب ها چند جمله به نفع تهیدستان و در مذمت اغنیا گفته می شود و داستان هائی درباره کمک به فقرا مطرح می شود. اما این هم دلیل خود را دارد. علت آنست که پیروان اولیه این ادیان، از میان تهیدستان بوده اند. کتب دینی عمدتاً اطاعت از وضع موجود و شورش نکردن را موعظه می کنند و وعده می دهند که فقر و فلاکت تهیدستان در آن دنیا جبران خواهد شد. نتیجه این موعظه های دینی هیچ نبوده مگر عقب ماندگی، سکون و اختناق سیاسی در جوامع مذهبی. در قرآن حرف

سوی یک نیروی ماوراء الطبیعه برای رویارویی با نیروهای به ظاهر شکست ناپذیر در روی زمین؛ احساس نیاز به تسلی در شرایط نومیدی؛ نیاز به کمک در دوران های استیصال؛ نیاز به استحکام در شرایط بی ثباتی و عدم امنیت. تا آنجا که به اغنیا مربوط است، زندگی انگل وار آنها نوعی «خلاء معنوی» در آنان ایجاد می کند و این انگیزه گرایش آنها بسوی انواع تفکرات مذهبی می شود.

چگونه نوع بشر می تواند از شر مذهب خلاص شود؟

تا زمانی که جامعه بشری بر پایه مناسبات اجتماعی خصمانه می چرخد، تا زمانی که استثمار و ستم محو نشود، تا زمانی که سازمان اجتماعی بشر و مناسبات اجتماعی مانع از آن هستند که بشر به درک درست از نیروهای محرکه واقعی درون طبیعت و جامعه نائل آید و بر این پایه عمل کند، بشر در کلیت خود نخواهد توانست ماهیت این «گرایش مذهبی» را درک کند و آنرا بطور داوطلبانه کنار بگذارد. برای این کار طبقات تحت استثمار و ستم، که نیروی بالقوه برای عوض کردن جامعه هستند، باید به درک حقیقی از جهان و هستی بشر و اینکه چگونه میتوان آن را تغییر داد دست یابند. بخصوص توده هائی که گرایشات انقلابی دارند باید جهش کنند و ذهن خود را از زنجیرهای مذهب رها کنند و ایدئولوژی رهانبخش کمونیسم را اتخاذ کنند. فلسفه کمونیستی، ماتریالیسم مارکسیستی یا ماتریالیسم دیالکتیکی نام دارد. توده های زحمتکشی که می خواهند از شر ستم و استثمار رها شوند، باید ماتریالیسم مارکسیستی را بیاموزند و بکار برند. ماتریالیسم مارکسیستی، هیچ ربطی به حرص دائم زدن برای کسب ثروت های مادی و تلاش سراسیمه و بیرحمانه در این کار ندارد. این استثمارگران و مشاطه گران آنها، و بیشتر از همه نظام سرمایه داری است که چنین می کنند. ماتریالیسم مارکسیستی می گوید همه چیز در این جهان و کل هستی، از پدیده های مادی و واقعی تشکیل شده است. غیر از این هیچ هستی دیگری موجود نیست. هیچ «روح» و «ماوراء الطبیعه ای» موجود نیست. ماتریالیسم مارکسیستی اهمیت ایده ها (تفکرات، احساسات، هیجانان و غیره) را بقیه در صفحه ۲۲

پیامبران و پدسالاران دین یهود و مسیح، یعنی ابراهیم، عیسی، یعقوب، موسی و داوود پادشاه و سلیمان پادشاه، همه برده دار بودند و بر دهها زن و معشوقه فرمان می راندند. در انجیل های گوناگون، بر تصاحب زن، برده و فتح و غارت اقوام رقیب مهر تائید می گوید. در داستان قوم لوط (در «سفر آفرینش» فصل ۱۹ و بند هشت)، آمده است که لوط برای حفاظت از «ملاتک» که در خانه او میهمان بوده و مردان قوم لوط قصد آنها کرده بودند، به آن مردان پیشنهاد می دهد بجای «ملاتک» به دختران او تجاوز کنند! و این را نشانه سخاوت و بزرگی این پاتریارک (پدر سالار) و میهمان نوازی از ملاتک جا میزند! و خداوند این بزرگی لوط را آنچنان تحسین می کند که هنگام نابود کردن قوم سدوم و اقوام دیگر، لوط را معاف می کند.

یا در یکی از قصص، خداوند اسرائیل به قوم بنیامین که به اندازه کافی زن نداشت دستور می دهد که به یک قوم بدبخت دیگر حمله کنند، تمام زنان غیر باکره و مردان را بکشند و دختران باکره را برای همسری به قوم خویش بیاورند. وقتی این کار را با موفقیت انجام می دهند خداوند در کتاب مقدس یهودیان آنان را تحسین می کند. در مناسبات درونی قوم یهود نیز به ثروتمندان و طبقات حاکمه این «حق الهی» داده شده که فقرا و ضعفا را استثمار کنند، اربابان بر بردگان سلطه داشته باشند، مردان بر زنان ستم کنند.

در عصر کنونی چه عواملی تفکرات مذهبی را کمکان در جامعه بشری بازتولید می کند؟

اما چرا دین تا به امروز بر جای مانده، با وجود آن که دروغین بودن و غیر علمی بودن مبانی اصلی آن آشکار شده است؟ اولاً، قدرتهای ارتجاعی حاکم بر اهمیت مذهب در حفظ نظام ستمگرانه شان واقفند، و از هر وسیله ممکن (منجمله از قدرت سیاسی و کنترل رسانه ها) برای تقویت و تبلیغ مذهب به اشکال گوناگون استفاده می کنند. ثانیاً، در جامعه ای که مناسبات اجتماعی میان انسانها خصمانه است (عده ای حاصل کار دیگران را تصاحب می کنند و هر تفاوتی تبدیل به امتیازطلبی عده ای بر عده ای دیگر می شود) گرایش به مذهب بطور خودبخودی در میان مردم تولید می شود. این «گرایش مذهبی» چیست؟ جستجوی کمک از

هائی در مورد کمک به تهیدستان و وابسته نشدن به ثروتهای این جهان زده شده است و همزمان از پیروان محمد خواسته شده است که به غیر مومنان و کفار حمله کنند و آنان را غارت کنند، زنانشان را تصاحب کنند، آنان را به بردگی بگیرند. اشکال مختلفی از استثمار و ستم تبلیغ و مورد حمایت واقع شده است. قرآن، کودکان را همانند بردگان جزو دارائی های مرد به حساب می آورد. قرآن زنان و بردگان را جزو غنایم جنگی با ارزش حساب می کند. زنان را تابع مردان و پست تر از آنان تصویر می کند. می گوید مردان باید بر زنان تسلط داشته باشند و آنان را کنترل کنند. می گوید، ارزش زن در آن است که برای مرد بچه بیاورد. می گوید، زنان مزدوج یا «بیوه» را به همسری نگیرید مگر آنکه برده شما باشند. با صراحت گفته می شود که زن باید مطیع باشد، زن غیر مطیع باید توسط مرد کتک بخورد و غیره. محمد، هر وقت به صلاحش هست سوره ای از سوی خدا نازل می کند و در میان پیروان و یا مخالفان خود ترس می اندازد و آنان را مطیع می کند. مثلاً یکی از سوره ها علیه زنان خودش است. چون این زنان بخاطر آنکه محمد مرتب با زنی که به بردگی مسلمانان در آمده بود همبستر می شد، به تنگ آمده بودند. و محمد برای اینکه از شرشان خلاص شود سوره ای از سوی خدا نازل کرد و به زنان محمد هشدار داد که «اگر او شما را طلاق دهد، زنتی بهتر از شما به او داده می شود»

در کتب هر سه دین، نظم موجود و مناسبات استثماری موجود بعنوان یک نظم غیر قابل تغییر قلمداد می شود و مخالفان را مستوجب رنج و عقوبت می دانند. لعن و نفرین ابدی را نثار غیر مومنان می کنند. همه اینها درست در نقطه مقابل ادعای ایجاد برابری و عشق در میان نوع بشر است. غارت و قتل عام های دهشتناک، تاکید بر تبعیت برده از برده دار، زن از مرد، مردم از حکومت در این کتابها مکرراً مورد تاکید واقع شده است. مثلاً، انجیل می گوید بردگان باید از اربابان خود اطاعت کنند. مردان باید بر زنان مسلط باشند و آنان را به بند بکشند. می گوید اگر موجودات بشری (بخصوص تهیدستان جامعه) خود را تابع قدرت «الهی» نکنند تا ابد بیچاره باقی خواهند ماند و دچار بدبختی بیشتری خواهند شد. می گوید در هر حالت، بدبختی در این جهان را تحمل کنید چون خداوند در آن جهان به شما بابت این بدبختی ها پاداش خواهد داد؛ و می گوید اطاعت از خداوند یعنی اطاعت از قدرتهای ارتجاعی زمینی.

تجارب تاریخی در فور توجهد جنبش دانشجویی و سازماندهی تظاهرات توده‌ای

متن زیر اقتباسی است از گزارشی که در یکی از جزوات قدیمی سازمان ما به نام «جنبش دانشجویی ایران» (یک بررسی مختصر)، به تاریخ مهر ماه سال ۱۳۵۵، به چاپ رسید.

این جزوه به مبارزه توده‌ای که در زمستان سال ۱۳۴۶ حول مرگ تختی برپا شد می‌پردازد؛ درسهای سیاسی آن را بر می‌شمارد و بر نکاتی مهم چون ضرورت سازماندهی کمیته‌های مخفی برای هدایت مبارزه و ارتباط با نیروهای کمونیستی انگشت می‌گذارد. مسلم است که هدف ما تعمیم این تجربه به اوضاع کنونی نیست؛ برای تعیین شکل‌های خاص تشکیلاتی و روش‌های مبارزاتی باید در هر دوره، تحلیل مشخص از شرایط مشخص کرد.

«مرگ تختی جنبش نوپای دانشجویی را تکان داد و وادارش ساخت که بی‌درنگ عکس‌العمل نشان دهد. یک هفته پس از مرگ تختی قرار است مراسم برگزار شود. هسته‌ها و گروه‌های دانشجویی که معمولاً بر حسب دانشکده تقسیم شده‌اند، هر یک جداگانه بدنبال تدارک شرکت در آن می‌روند و به اندازه توانائی خود تدارک می‌بینند. بسیج هر چه بیشتر توده دانشجویی برای این مراسم، چیزی است که بخش فعال جنبش دانشجویی در پی آن است. بدین منظور در روزهای پیش از مراسم کار تبلیغی وسیعی در دانشگاه انجام می‌گیرد. روز مراسم فرا می‌رسد اما این فقط هزاران دانشجو نیستند که در این مراسم شرکت می‌کنند، بلکه ده‌ها هزار نفر از توده‌های مردم تهران نیز در آن حضور می‌یابند.

این مراسم و شرکت ده‌ها هزار نفر زحمتکش خشمگین تهرانی در آن درس بزرگی به جنبش نوپای دانشجویی می‌دهد. درسی که نتیجه‌اش گرایش یافتن جنبش دانشجویی به سمت صحیح خارج شدن از چارچوب دانشگاه و پیوند یافتن با مردم می‌شود. بخش فعال و سیاسی جنبش دانشجویی که با عناصر و گروه‌های مارکسیستی-لنینیستی خارج از دانشگاه رابطه دارد، پس از این مراسم موفق می‌گردد بدرستی از آن مراسم جمع‌بندی نماید و تصمیم می‌گیرد به بهانه برپا کردن مراسم چهلمین روز مرگ تختی

خود را به گونه‌ای دیگر آماده سازد. بر اساس این جمع‌بندی، جنبش نوپای دانشجویی باید مراسم دوم را به تظاهرات وسیع و توده‌ای علیه رژیم خیانت‌پیشه تبدیل نماید. لازمه انجام چنین کاری این است که اولاً بخش فعال جنبش دانشجویی به پراکندگی خود خاتمه دهد و تمامی نیرو و امکانات خویش را در زیر یک رهبری متمرکز سازد، ثانیاً کار تبلیغی وسیعی برای بسیج هر چه بیشتر مردم در سطح شهر تهران صورت پذیرد، ثالثاً برنامه عملی و چگونگی رهبری مراسم تهیه شود. که اینها همگی صورت می‌پذیرد. و انجام این کارهاست که سبب می‌گردد در مراسم دوم یادبود تختی جمعیتی در حدود نیم میلیون نفر شرکت کرده و مراسم تختی به باشکوه‌ترین تظاهرات سیاسی سالهای اخیر تبدیل گردد.

آنچه که جنبش نوپای دانشجویی در جریان تدارک برگزاری این تظاهرات سیاسی باشکوه انجام داد، بروشنی ثابت کرد که وقتی روشنفکران به وظایف خویش عمل نمایند و در جهت پیوند گرفتن با مردم و آگاه نمودن و بسیج آنان حرکت نمایند، توده تحت ستم و استثمار به مبارزه با دشمنان طبقاتی خویش روی می‌آورد. بدون شک هرگاه جنبش دانشجویی با زحمتکشان و خرده‌بورژوازی تهیدست متحد نمی‌شد و در تدارک این برنامه تمام نیروی خود را بسیج نمی‌نمود، آن مراسم هرگز نمی‌توانست به تظاهراتی آنچنان پرشکوه تبدیل گردد. بی‌تردید اگر جنبش دانشجویی نتوانسته بود به مثابه یک ارتش سیاسی، یک ارتش تبلیغی و تهییجی نیروی خود را جهت بسیج مردم گسیل دارد، هرگز نیم میلیون نفر از مردم تهران و حومه برای ابراز دشمنی خود نسبت به رژیم شاه با دانشجویان همگام نمی‌شدند و حداکثر اینکه هرکس در دل خود و یا علناً دشمنی به مسببین مرگ تختی می‌داد و دیگر هیچ. این فعالیت سیاسی توده دانشجویی در میان مردم بود که چنان مبارزه‌ای شکوهمند را تدارک دید و چنان سرآغازی درخشان برای جنبش نوین دانشجویی ساخت.

در تدارک و برگزاری مراسم اول که هفت روز پس از مرگ تختی انجام شد، جنبش دانشجویی از چنین نقاط ضعفی برخوردار

افزون توده‌ها: نفی نمی‌کند و بر نقش آنها در تاثیر گذاری بر افراد و جامعه واقف است. اما معتقد است کلیه ایده‌ها در نهایت از واقعیت مادی طبیعت و جامعه نشئت گرفته‌اند. میان واقعیت مادی از یکسو و ایده‌های انسان از سوی دیگر، رابطه دیالکتیکی (یعنی تاثیر گذاری متقابل) موجود است. به همین دلیل وجود ایده‌های صحیح انقلابی (آگاهی انقلابی) در تغییر وضع جامعه و جهان تعیین کننده است. ماتریالیسم مارکسیستی بیشترین اهمیت را به ایده‌هایی می‌دهد که به صحیح‌ترین وجهی واقعیت را منعکس می‌کند و بنابراین به دگرگون کردن طبیعت و جامعه. و مهمتر از همه به دگرگونی انقلابی جامعه. کمک کرده و آنرا تسریع می‌کند. بنابراین ماتریالیسم مارکسیستی با هر شکل از ایده‌آلیسم و متافیزیک، با همه مقوله‌هایی که مستقل از واقعیت مادی و ورای آن می‌باشند، مخالف است. با عقایدی که یک نیروی ماوراء الطبیعه را آفریننده و نیروی محرکه جهان می‌دانند، مخالف است. با ایده‌هایی که هیچ پایه‌ای در واقعیت ندارند و واقعیت را آنطور که دوست دارند تعریف می‌کنند، ضدیت دارد. با هرگونه گرایش به تغییر ناپذیر دانستن نظم موجود، با اعتقاد به وجود موجوداتی که تمام و کمال و عالی و بدون تضادند، مخالف است. ماتریالیسم مارکسیستی با چنین درک‌هایی، منجمله‌دکترین و اعتقاد مذهبی، مخالف است. ماتریالیسم مارکسیستی در واقع راهنمای همه جنبه‌ترین تغییر انقلابی در جامعه است. همه جنبه‌ترین تغییر انقلابی یعنی محور کامل استثمار، ستم، تمایز طبقاتی و تخاصم اجتماعی. ماتریالیسم مارکسیستی راهنمای همه جنبه‌ای است. برای رها کردن نوع بشر از همه اینها و به پیش راندن جامعه بشری است. (۲)

- (۱) معرفت جهان‌شناسی، یعنی شناخت بشر در مورد اینکه جهان چگونه شکل گرفت، زمین چگونه بوجود آمد، و انواع گوناگون موجودات زنده بر روی زمین چگونه شکل گرفتند و غیره.
- (۲) منابع مورد استفاده برای نگارش این مقاله: ۱ - «دست یافتن به آزادی بدون کمک خدایان» نوشته باب آراکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا ۲ - «ایدئولوژی آلمانی» نوشته مارکس ۳ - «جنگ‌های دهقانی در آلمان» نوشته انگلس ۴ - «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه آلمانی» نوشته انگلس ۵ - مقدمه بر «سوسیالیسم: تخیلی یا علمی» نوشته انگلس ۶ - «درآمدی بر نقد فلسفه حق‌هگل» نوشته مارکس.

کمیته سراسری دانشگاه

بود:

۱. پراکنده کاری و دوباره کاری: در تدارک مراسم پراکنده کاری می شود، چرا که این هسته های پراکنده دانشجویی هستند که با امکانات و نیروی محدود خود در پی تدارک مراسمند. دوباره کاری می شود، چرا که هر هسته در پی انجام همان کارهائی است که هسته دیگر دقیقاً در پی انجام آنهاست و هیچ هسته ای نیست که بتواند کاری را آنطور که باید و شاید به پایان برد.

۲. محدودیت در چارچوب دانشگاه: در تدارک این مراسم، جنبش دانشجویی فعالیت خود را در چارچوب دانشگاه متمرکز می سازد. هدفش بسیج دانشجویان است به مردم توجهی نمی کند و هسته ها عموماً کار تبلیغی را در میان دانشجویان به پیش می برند.

۳. ماندن در حد تجلیل و بزرگداشت از تختی: مراسم از حد تجلیل و بزرگداشت از تختی فراتر نمی رود و در حقیقت بزرگداشت و تجلیل، خود هدف می گردد به جای اینکه وسیله ای شود جهت برپا کردن یک مبارزه سیاسی.

دیدن این نقاط ضعف از یکطرف و مشاهده شرکت وسیع توده های مردم در مراسم از طرف دیگر، بخش فعال و سیاسی جنبش دانشجویی را بر آن می دارد که این بار به گونه ای دیگر برای تدارک مراسم دوم، تحت بهانه چهلیمین روز مرگ تختی، فعالیت خود را آغاز کند. ولی آیا چگونه می شد مجموعه جنبش دانشجویی را از پراکنده کاری و دوباره کاری نجات داد؟ از چارچوب دانشگاه خارجش کرد و مراسم را به یک جریان کاملاً سیاسی تبدیل نمود؟ چه کسی می توانست به این اهداف جامه عمل بپوشاند؟ هسته های پراکنده دانشجویی که امتحان خود را در مراسم اول داده بودند؟ یا تشکیلاتی نوین؟ آنچه مسلم بود هسته های پراکنده دانشجویی فاقد رهبری مرکزی نمی توانستند هدفهای جدید را به مرحله اجراء در آورند. به تشکیلات نوینی احتیاج بود که قادر باشد رهبری تمامی هسته های پراکنده را بدست گیرد و نیرو و امکانات این هسته ها را بخاطر انجام یک برنامه بسیج نماید. این رهبری شکل خود را در «کمیته سراسری دانشگاه» یافت که عبارت بود از هسته مرکزی مخفی و محدودی، متشکل از فعالترین و آبدیده ترین دانشجویان مبارزی که از یکسو در میان توده دانشجویان پایه داشتند و نیروی هسته های پراکنده را نیز در زیر رهبری خود داشتند، و از سوی دیگر با جنبش انقلابی در رابطه بودند.

پس از مراسم اول و جمعیندی صحیحی که از آن بعمل آمد، هسته ای از فعالترین و زنده ترین عناصر جنبش دانشجویی که طی ماه های گذشته چندین اعتصاب و تظاهرات دانشجویی برپا و رهبری کرده بودند، بوجود می آید. هسته مزبور در حقیقت چکیده ای است از بخش فعال جنبش نوپای دانشجویی. این هسته گرچه از تعداد معدودی دانشجویی انقلابی تشکیل یافته و مخفی است ولی نیرویش منحصر به نیروی افراد آن نیست. بلکه از نیرو و امکانات کل جنبش دانشجویی برخوردار است. این هسته ای است که از درون جنبش دانشجویی و از درون هسته های پراکنده دانشجویی بیرون آمده است و میان توده دانشجویان پایه دارد. ویژگی برجسته دیگر این هسته اینست که افراد آن با جنبش کمونیستی جوان کشور که در هسته ها و گروه ها و عناصر مارکسیست - لنینیست تبلور می یابد، در رابطه نزدیک اند و حتی برخی از آنان خود عضو هسته ها و گروه های مارکسیستی - لنینیستی اند. بدین سان هسته ای مخفی و محدود از زنده ترین و کارآزموده ترین دانشجویان انقلابی بعنوان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران با نام «کمیته سراسری دانشگاه» بوجود آمد. هسته ای که با این کیفیت تشکیل شد، برخلاف هسته های پراکنده ای که برای مراسم اول فعالیت می کردند، از بدو امر دارای برنامه مشخصی بود. اگر برای هسته های پراکنده دانشجویی مراسم اول، گرد هم آئی خود هدف بود حالا دیگر برای هسته مرکزی مراسم دوم این یک وسیله بود. وسیله ای جهت برپا کردن یک تظاهرات وسیع علیه رژیم جنایت پیشه مزدور. تجربه مراسم اول آموخته بود که محتوای مراسم مهم است نه صرف گرد هم آئی بخاطر تجلیل از تختی.

کمیته سراسری برای مراسم دوم، دو وظیفه را در دستور کار خود قرار داد. این دو وظیفه عبارت بودند از:

۱. بسیج هر چه بیشتر توده های مردم و دانشجویان در روز مراسم.

۲. رهبری مراسم و تبدیل آن به یک تظاهرات توده ای علیه ضدانقلاب حاکم. برای انجام این وظایف کارهائی صورت گرفت که در اینجا به برخی از آنها مختصراً اشاره می کنیم.

جمع آوری پول و جمع کردن نیرو و امکانات غیر دانشجویی: افراد هسته مرکزی اکثراً با گروه ها و عناصر مارکسیست - لنینیست خارج دانشگاه در رابطه نزدیک بودند و طبیعی است که از نیرو و امکانات

آنان بهره می گرفتند. ولی خود هسته نیز تصمیم می گیرد که از امکانات نیروهای غیر دانشجویی نیز کمک بگیرد که در همه جا بجز در بارگاه رهبران بازنشسته و یا احیاناً «دوآتشه انقلابی» جبهه ملی موفق میگردد. اینکه کمیته سراسری با رهبران خانه نشین جبهه ملی تماس می گیرد، علتش این است که تصور می رود چون تختی در سالهای ۳۹ تا ۴۱ عضو جبهه ملی بوده است حالا با مرگش رهبران بازمانده تکانی می خورند و لاقلاً برای بزرگداشت از تختی که همه جا از نام و محبوبیتش برای پیشبرد هدف های رفرمیستی و ضد کمونیستی خود سوء استفاده کردند، وارد عمل می شوند. با این امید، هسته مرکزی با برخی از رهبران بازمانده «جبهه» تماس می گیرد و جوابهائی که می شود جالب است. یکی ضمن فغان و فریاد از دیکتاتوری و خفقان، امکان هیچ حرکت و مبارزه ای را نمی بیند و در پایان ضمن تحلیل!! از شرایط جهانی و اوضاع داخلی مؤده می دهد که «صحبت هائی هست که امینی دوباره نخست وزیر می شود و تغییراتی بوجود می آید.» دیگری که معلوم است دیکتاتوری تاب و توانش را بکلی گرفته با لحنی پدران می گوید: «نه خودتان را توی دره سر بیندازید و نه ما را.» این یکی پا را از گلیم خود بیرون می نهد و از دانشجویان می خواهد که مراسم یادبود تختی را به آرامی تمام کنند چون در غیر اینصورت دولت هر اتفاقی که بیفتد به حساب «جبهه ملی» می گذارد و سازمان امنیت می آید سراغ رهبران «جبهه ملی».

تبلیغ برای بسیج مردم: چند روز پیش از فرا رسیدن مراسم، هسته مرکزی تبلیغات وسیع و گسترده ای را به منظور بسیج هر چه بیشتر توده های مردم برای شرکت در مراسم آغاز می کند. حالا که جنبش دانشجویی از پراکندگی درآمده و دازای مرکزیتی شده بود تبلیغات می توانست در سطح وسیعتری، در پهنه شهر و در میان توده های مردم انجام پذیرد. اکنون دیگر هم امکانات چاپ اعلامیه و عکس و تراکت در حجم زیاد وجود داشت و هم نیروی کافی برای پخش وسیع آن در سطح شهر. در روزهای پیش از مراسم، دهها هزار عکس و تراکت در سطح شهر و دانشگاه ها و موسسات عالی و دبیرستانها پخش گردید. مهمترین اقدام تبلیغی این روزها پخش دعوتنامه ای بود که جنبش دانشجویی آن را به تعداد بسیار زیادی چاپ کرده بود. برای پخش این دعوتنامه، که بوسیله آن از مردم خواسته می شد روز چهارم تختی در میدان ۲۶ بقیه در صفحه ۲۶

جنبش دانشجویی و سازماندهی...

شوش برای حرکت بسوی ابن بابویه گرد هم آیند، مناسبترین شیوه انتخاب گردید. بدین معنی که حوزه پخش هر تیم بر روی نقشه تهران مشخص گردید و همراه با بسته های دعوتنامه، نقشه منطقه پخش هر تیم نیز به مسئولان تیم های پخش داده شد. قرار بر این شد که همه تیم های پخش در مناطق خود حاضر شوند و در رأس یک ساعت مشخص کار پخش دعوتنامه را شروع و در عرض نیم ساعت به پایان رسانند. این کار با موفقیت انجام گرفت و در عرض نیم ساعت ده ها هزار دعوتنامه در سر تا سر مناطق محروم نشین تهران (همه جا بجز شمال شهر) توسط تیم های دانشجویی پخش گردید.

صبح روز مراسم، کامیون حامل حلقه گل بزرگ وارد دانشگاه می شود و چند لحظه بعد به آرامی شروع به حرکت در خیابانهای دانشگاه می نماید و در هر دوری که می زند تعدادی زیادی از دانشجویان در پی اش روان می شوند. قرار است این جریان تا ساعت ۱۱ ادامه یابد تا بسته های تراکت برسد و در میان دانشجویان جهت پخش در فاصله خیابانها بین دانشگاه تا میدان شوش توزیع گردد. تراکتها وقتی به دانشگاه می رسد که دانشجویان برای رفتن به میدان شوش پراکنده شده اند. با وجود این، مقداری از این تراکتها در بین کسانی که عازم میدان شوش هستند توزیع می شود و بقیه به میدان شوش حمل می شود. این تراکتها که برای پخش هوایی در قطع کوچک به تعداد ده ها هزار نسخه چاپ شده بود حاوی شعارها، جملات کوتاه و ابیات با معنی در وصف آزادگی و تجلیل از تختی بود و دیدنی بود که چگونه کودکان پا برهنه میدان شوش و خیابان های مسیر، کودکان «۲۴» ساعت در خواب و بیداری» صمد، این تراکتها و اعلامیه ها و عکس های تختی را در بین توده های مردم به سرعت برق پخش می کردند.

در میدان شوش: شرکت واحد برای جلوگیری از حرکت مردم به طرف میدان شوش از حدود ساعت ۱۲ اتوبوسهائی را که در مسیر این میدان حرکت می کردند، برای چند ساعت از کار می اندازد. همچنین سازمان امنیت از حرکت چند دستگاه اتوبوس که برای انتقال دانشجویان کرایه شده بود جلوگیری می کند. ولی توده های مردم به هر وسیله ای که شده و عموماً با پای پیاده و موتورهای سه چرخه باری که می توانند از کوچه های فرعی عبور کنند به سوی میدان شوش حرکت می نمایند. کمی بعد از ساعت ۱۲، سیل جمعیت از خیابان هائی که به

میدان شوش منتهی می گردد سرازیر می شوند. یکساعتی نمی گذرد که میدان شوش و ابتدای جاده شهر ری سرریز از جمعیت می شود. با وجود این هنوز سیل جمعیت است که از خیابان های اطراف بسوی میدان جریان دارد.

حرکت بسوی ابن بابویه: کامیون حلقه گل دانشگاه تهران به آرامی به حرکت در می آید. در ابتدای صف گروهی از زنان و دختران مبارز قرار دارند و در پی آنان دانشجویان، گروه های متشکل صنفی و کارگری و آنگاه انبوه توده ها که گویی پایانی ندارند... جمعیت به صدا در می آید: «سلام ما به تختی، درود ما به تختی». و کمی بعد: «درود آزادگان به تختی قهرمان». شعارها از ابتدای صف شروع می شود و زنجیر وار تکرار می گردد تا می رسد به انبوه مردم. همینطور که جمعیت به پیش می رود شعارها غنی تر و همپای آن خشم مردم نیز فزونتر می گردد. جمعیت در نیمه های راه است، که شعار «زحمتکشان بدانید تختی شهید گردید» داده می شود. این شعارها بر دل مردم خشمگین می نشیند و خروششان را دو چندان می سازد. تا اینجا شعارها از سر صف و از میان دانشجویان مبارز و روشنفکران بر می خاست و موجوار می رفت و به انبوه مردم می رسید. ولی از اینجا به بعد از میان مردم نیز شعار بر می خیزد و باز موجوار به سر صف می رسد. دانشجویان اسلامی نیز شعارهای مربوط به خود را میدادند.

لحظه به لحظه شعارها حادثتر می گردد: «ای جلااد تنگت باد»، «مرگ بر این دیکتاتور، مرگ بر این دولت دست نشانده»، «تا مرگ این دیکتاتور، نهضت ادامه دارد»، و بسیاری شعارهای دیگر. جمعیت بر سر آرامگاه شهدای سی تیر کشانده شد و تا اینجا برنامه ای بود که برایش تدارک دیده شده بود و کمیته سراسری آن را رهبری کرد. ولی آیا مراسم می توانست در همین جا خاتمه یابد؟ مسلماً نه. چرا که خشم خروشان توده ها تازه به اوج خود رسیده بود. از نظر کمیته، تظاهرات ضد رژیم در ابن بابویه در حقیقت پایان مراسم است، ولی از نظر مردمی که فرصتی برای ابراز خشم و نفرت خود علیه باند تبهکار پهلوی یافته اند، این تازه اول کار است. بدین ترتیب آنچه که از این پس جریان می یابد، بدون برنامه و رهبری است. جانمایه اش خشم بی پایان مردم است و کینه و نفرتی که از رژیم حاکم در دل دارند.

بازگشت به ابن بابویه: انبوه جمعیت در حالی که جوش و خروشش نسبت به هنگام ورود دو چندان شده به دسته های مختلفی

تقسیم گردیده و هر دسته با شعارهائی از ابن بابویه خارج می شوند. هر بخش از جمعیت شعاری می دهد و دیگر مسئله ای نیست که به پشتیبانی و یا علیه آن شعار داده نشود. در این میان شعار «ویتنام پیروز است، فلسطین پیروز است» هم به گوش می رسد. در سر جاده شهر ری، کسانی که از تهران می آیند خبر می آورند که در میدان شوش ماشین های پلیس مستقر شده است. این خبر در جمعیت یک تصفیه بوجود می آورد. بدین معنی که جمعی به تظاهرات خاتمه داده و عقب می نشینند، ولی جمع کثیری که عمدتاً از زحمتکشان تشکیل یافته اند همچنان پر جوش و خروش به تظاهرات ادامه می دهند و به پیش می روند. به محض اینکه جمعیت به میدان شوش می رسد، پلیس با باتوم به جان مردم می افتد. در اینجا زد و خورد شدیدی بین مردم و هزارها مزدور پلیسی که از سراسر تهران جمع آوری شده بودند در می گیرد. نیروهای پلیس که وسیعاً بسیج شده بودند تا از بازگشت سیل جمعیت به خیابانهای تهران جلوگیری کنند، مردم را مورد حمله قرار دادند. بسیاری سر و دستها شکسته شد. بسیاری کودکان در جوی آب افتادند. تعدادی از افسران شهربانی نیز کتک خوردند و در پایان تظاهرات پراکنده گردید.

بدین ترتیب مراسم به پایان می رسد و بعنوان یکی از برجسته ترین تظاهرات سیاسی توده های مردم در سال های اختناق سلطنتی، ثبت می شود.

نشریه حقیقت، اعلامیه ها و بولتن های**اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)****درباره جنبش دانشجویی و رویدادهای جاری****را تهیه کنید و به طرق مناسب****به ایران بفرستید****پیوندهای گهنة...**

قانونی» نگذاریم که اینها در روزهای بحران و ضعف ارتجاع، «حلقه رابط مطمئنی» بین خلق و دشمنانش ایجاد کنند.

۱) برای شناخت بیشتر در این مورد رجوع کنید به فصل دوم از کتاب «کنفدراسیون - تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج کشور ۵۷ - ۱۳۲۲» نوشته انشین متین، ترجمه ارسطو آذری، موسسه نشر و پژوهش شیراز - تهران.

کوئی توده ها با انگیزه های متفاوت در جنبش شرکت داشتند و در این جنبش منافع طبقاتی گوناگونی بیان می شد.

لی: این حقیقت دارد که در میان دانشجویان گرایش به غرب موجود بود. این یک نوع توهم است اما این توهم در آن نقطه از زمان وجود داشت. اما بطور قطع این تمام ماجرا نبود. اولاً، همانطور که گفتم، اگر آنطور که آنها می گویند بود، این جنبش فقط یک جنبش دانشجویی باقی می ماند و نمی توانست تبدیل به یک جنبش دموکراتیک توده ای شود. دوماً، در واقع، اگر توده ها، بویژه کارگران، در آن شرکت نمی کردند، این جنبش نمی توانست تا آنجا که رفت، برود. زیرا از همان آغاز، روشنفکران لیبرال و رهبری دانشجویان در صد جلوگیری از حرکت جنبش بودند و نمی خواستند به این سطح ارتقاء یابد. برای مثال، من دانشجوی دانشگاه پکن بودم. اولین تظاهرات در ۱۷ آوریل بود. در آن شب، قبل از اینکه ما به کوی دانشگاه برویم، رهبر مشهور دانشجویان (ونگ دن) برخاست و تلاش کرد نظر دانشجویان را نسبت به رفتن به خیابانها تغییر دهد. با این وجود، دانشجویان از کوی دانشگاه به خیابانها روان شدند. بعد، چند پروفیسور نیز تلاش مشابهی را برای ممانعت دانشجویان از رفتن به خیابانها، انجام دادند. این نوع حرکات بارها تکرار شد. اما زمانی که دانشجویان به خیابانها آمدند و کارگران هواداری خود را از دانشجویان نشان دادند، با درگیری هرچه بیشتر کارگران بود که جنبش به جلو سوق داده میشد.

کارگر انقلابی: تو به من توضیح دادی که در ۱۵ ماه مه دانشجویان برای استمرار بخشیدن به جنبش دست به اعتصاب غذا زدند، اما این کارگران بودند که در ابعاد وسیع وارد مبارزه شدند.

لی: درست است. هیچکدام از ما چنین انتظاری را نداشتیم. رهبران دانشجویان فکر می کردند که اعتصاب غذا به جنبش دانشجویی روحیه ای نوین خواهد بخشید، اما آنها منتظر کارگران نبودند. رهبران دانشجویان کاملاً در حالت گیجی بودند، زیرا نمی دانستند با این وضع چگونه برخورد کنند. کارگران از ۱۷ می وارد خیابانها شدند. تعداد توده هایی که در تظاهرات شرکت داشتند به حد میلیونها ارتقاء یافت. قبل از این، جمعیت خیابانها تنها شامل دهها هزار دانشجو بود. وقتی کارگران به خیابانها سرازیر شدند و خشم خود را از حکومت ابراز نمودند، حکومت شدیداً وحشت زده شد. این یک نقطه عطف بود.

میدان صلح آسمانی

که اتحادیه کارگری رسمی چین (فدراسیون اتحادیه سراسری کارگران چین) انجام داده، در دهه ۱۹۸۰ انترجار کارگران از کادرها و رفرم ها افزایش یافت.

کارگر انقلابی: دانشجویان در رابطه با حقوق سیاسی و مبارزه با فساد گسترده در میان مقامات عالیترتبه حزب و دولت و سوء استفاده آنان از قدرت، خواستهائی را مطرح میکردند.

لی: درست است. اگر شما موقعیت اجتماعی دانشجویان و روشنفکران را با توده کارگر مقایسه کنید خواهید دید که آنها در موقعیتی ممتازتر قرار دارند. اما در مقایسه با طبقه بوروکرات آنها در قدرت سیاسی سهمی ندارند. دانشجویان از این موقعیت ناراضی بودند و خواهان بخشی از قدرت انحصاری طبقه بوروکرات بودند. بهرحال و بر این اساس، چون روشنفکران چین جایگاه اجتماعی غیر از توده کارگران دارند، آنها بجای اینکه برای منافع توده های کارگر آماده مبارزه شوند، ایدئولوژی سرمایه داری را پذیرا شدند. آنها با توسعه سرمایه داری که طبقه حاکمه دنبال می کرد به توافق رسیدند. اما آنها در ازای پشتیبانی سیاسی خود از حکومت، طلب کمی قدرت سیاسی داشتند.

کارگر انقلابی: پس چرا جنبش دانشجویی سمپاتی کارگران را به خود جلب نمود؟

لی: کارگران در دهه ۱۹۸۰ از تعرض سرمایه داران و طبقه بوروکرات رنج برده و حقوق اجتماعی شان از بین رفته بود. اما، بعد از شکست انقلاب فرهنگی، یک تشکیلات سوسیالیستی انقلابی که دارای یک ایدئولوژی سوسیالیستی تکامل یافته باشد وجود نداشت تا رهبری ایدئولوژیک و تشکیلاتی را برای طبقه کارگر تامین کند.

کارگر انقلابی: یعنی کارگران بخاطر تضادشان با رفرم های سرمایه داری به جنبش پیوسته و آن را بمشابه فرصتی برای به خیابان آمدن و نشان دادن اعتراض خود دیدند.

لی: آنها رفرم های سرمایه داری را از نزدیک تجربه کرده و از اینکه با آنان چه کرده است، آگاهی داشتند. اما در موقعیتی نبودند که منافع سیاسی و اقتصادی خود را بطور علمی و آگاهانه مطرح کنند.

کارگر انقلابی: آنچه میگوئی، یک نکته جالب تاریخی رامطرح می سازد. زیرا در آن زمان رسانه های گروهی آمریکا، مبارزه «تین آن مین» را به صورت مبارزه شیفتگان غرب ترسیم می کردند. اما تو می

کارگر انقلابی: شرایط برای رژیم هرچه خطرناکتر میشد.

لی: کارگران منافع و خواسته های خود را مطرح می کردند که البته در تضاد با منافع حکومت است. این حکومت در میان مردم پایه ندارد. این یک حکومت انقلابی نیست که در میان کارگران پایه اجتماعی داشته باشد. بعد از انقلاب فرهنگی (۲) ، برای اولین بار بود که در این حد توده ها بسیج می شدند. حکومت وحشت زده شده و حاضر بود به هر اقدام افراطی دست زند.

کارگر انقلابی: تا چه حد احساسات کارگران نسبت به دوران سوسیالیسم بخشی از پس منظر سیاسی و نقطه رجوع سیاسی توده ها بود؟

لی: صادقانه بگویم، تجربه شخص من اینست که احساسات کارگران در کل بگونه ای ضعیف و ناروشن مطرح گشت. اما آنها عموماً درباره اینکه در زمان صدر مائو اوضاع چگونه بود و در زمان دن سیائو پین چگونه است، صحبت می کردند. در زمان صدر مائو همه برابر بودند و کادرها هم از کارگران مواظبت میکردند. هیچ کس ما را مجبور به کار نمی کرد، اما ما دوست داشتیم کار کنیم. ما داوطلبانه کار خود را افزایش می دادیم و کار را بهتر انجام می دادیم. اما در حال حاضر بین کادرها و کارگران تفاوت وجود دارد: کادرها، کادرها هستند و کارگران کارگر، کادرها امتیازات گوناگونی دارند، اما ما هیچ کاری نمی توانیم انجام دهیم. در واقع، آن زمان، خود من درک درستی نداشتم. بعدها، همراه با دیگر دگرگونیهای که در طرز فکر من صورت پذیرفت، تازه جایگاه مسائل برایم روشن شد.

کارگر انقلابی: تبدیل جنبش از یک حرکت دانشجویی و روشنفکری به جنبشی که با بسیج کارگران رقم خورد، چه تاثیری بر تو گذارد؟

لی: در ابتدا من هم تحت تاثیر سلطه عمومی ایدئولوژی بورژوازی در میان دانشجویان چینی بودم. جنبش دانشجویی انتظار تبدیل شدن به یک جنبش توده ای دموکراتیک را نداشت. تا اینکه در ۱۷ ماه مه، کارگران وارد خیابانها شدند. من تازه فهمیدم که این کاملاً با آنچه انتظارش را می کشیدم فرق دارد. به خودم می گفتم: این هرچه بیشتر به یک اوضاع انقلابی شباهت دارد. قبل از آن، دانشجویان تنها خواستار مذاکره با حکومت بودند. آنها خواسته های مشخص روشنفکران بورژوا را مطرح میساختند. مثل آزادی بیان، آزادی



کارگران دوشادوش دانشجویان در ماه مه ۱۹۸۸، بر پرچم آنها نوشته شده: ما کارگران آمده‌ایم!

میدان صلح آسمانی

تشکلات و غیره. اما زمانی که تعداد وسیعی از کارگران به خیابانها سرازیر شدند و کشمکش میان حکومت و توده ها آغاز شد، من متوجه شدم که این فراتر از خواسته ها و تصورات دانشجویان و روشنفکران می باشد. من متوجه شدم که خواسته های مطرح شده توسط دانشجویان دیگر کافی نیست و جوابگوی شرایط نمی باشد. شرایط، جنبش رابه رودرونی اساسی با حکومت سوق میداد و احتمالاً در آن لحظه هیچ جایی برای عقب نشینی موجود نبود. افکار من در ۱۷ مه چنین بود.

کارگر انقلابی: فعالیت کارگران در این لحظه چگونه بود؟

لی: بطور عام، غیر متشکل بود. احتمالاً سازماندهی میان کارگران در حد واحدهای کاری شان بود. حتی میان واحدهای مختلف یک کارخانه، سازماندهی وجود نداشت و هیچ گونه هماهنگی میان کارخانجات سراسر شهر و یا کشور، به چشم نمی خورد. آنها کم و بیش بطور خودبخودی به خیابانها آمدند. برای مثال، زمانی که خبر ورود ارتش به شهر شنیده شد آنها بطور خودبخودی به خیابانها ریختند تا از ورود ارتش جلوگیری کنند. کارگران سعی می کردند بفهمند که رهبری دانشجویان چه رهنمودی به آنها میدهد و چه چیزی از کارگران می خواهد که انجام دهند. اما، البته، رهبری دانشجویان رهنمود موثری به کارگران نداد.

کارگر انقلابی: چه شرایط مصاد طلبی! **لی:** رهبری دانشجویان آمادگی بسیج کارگران را نداشت. هر فرد عاقلی می توانست مشاهده کند که رودرونی بین حکومت و جنبش دیگر غیر قابل حل بود: یا باید حکومت شکست می خورد یا جنبش توده ای. با این وجود رهبری دانشجویان این توهم را ایجاد می کردند که بدون بسیج توده ای کماکان میتوان به خواسته ها و اهداف جنبش، از طریق «مسالمت آمیز و منطقی»، دست یافت. موفق شدن یا نشدن برای آنها مطرح نبود، آنچه برای آنان عمده بود این بود که شما نباید از مسیر «مسالمت آمیز و منطقی» خارج شوید. مهمتر اینکه این توهم را می پراکنند که گویا این مسئله را میتوان در چارچوب قانونی حل و فصل کرد. بنابراین، بین ۲۰ مه و ۴ ژوئن رهبری دانشجویان هیچ عمل موثری برای بمیدان آوردن نیروهای خود انجام نداد. امری که برای مرحله نهائی یک عامل کلیدی بود. با اعلام حکومت نظامی، مردم پکن بلافاصله و بطور خودبخودی جهت

خصلت بورژوازی بود اما همین جنبش هر چه رشد و گسترش بیشتر یافت در تضاد و رودرونی بیشتر با رژیم و برنامه توسعه سرمایه داری آن قرار گرفت. معذالک یک بینش ضد سرمایه داری در آن مشاهده نمی شد.

لی: من فکر میکنم این جمعبندی صحیحی است. در دوره سوسیالیسم کارگران از حقوق اجتماعی و اقتصادی اساسی برخوردار بودند و حاضر نبودند داوطلبانه از آن دست بکشند. بنابراین مبارزه سیاسی بین طبقه حاکمه و کارگران در ارتباط با رفم های سرمایه داری اجتناب ناپذیر بود. متأسفانه در آن شرایط کارگران در موقعیتی نبودند که خود را بعنوان یک نیروی مستقل سیاسی سازماندهی کنند. اما این بدان معنا نیست که آنها برای دفاع از منافع سیاسی خود به این یا آن شکل - حتی تحت رهبری روشنفکرانی که جهت گیری بورژوازی دارند - تلاش نکردند. این عمل اتفاق افتاد و به بیان سیاسی انزجار کارگران از رفم تبدیل گشت. اما شکست این جنبش، سازماندهی سیاسی کارگران را در آینده ای نزدیک، امکان ناپذیر کرد. نیروی سیاسی قابل توجهی که بتواند رژیم را به مبارزه بطلید تا مدتی وجود نداشت.

کارگر انقلابی: اشاره کردی که این بزرگترین فوران کارگران بعد از انقلاب فرهنگی دوران مائو بود. این نکته بسیار جالبی است زیرا همان زمان دن سیائو پین بارها به شیخ انقلاب فرهنگی اشاره کرد و گفت این بدترین چیزی است که می تواند اتفاق بیفتد. درک شما از انقلاب فرهنگی چیست؟

لی: این سؤال سختی است. زیرا در آن

جلوگیری از ورود ارتش، به خیابانها سرازیر شدند. ارتش نتوانست وارد شهر شود. حکومت به وحشت افتاد. حکومت مرکزی جدید بود. ژائو ژیان (دبیر کل حزب «کمونیست» کاذب چین) کنار زده شده بود. حکومت های محلی از اینکه در پکن دقیقاً چه می گذرد، اطلاع نداشتند. آنها کاملاً مطمئن نبودند که از حکومت مرکزی جدید باید پشتیبانی کنند یا نه.

کارگر انقلابی: چرا دن سیائوپین عکس العمل وحشیانه ای در مقابل این جنبش نشان داد؟

لی: برای من تعجب آور نبود. زمانی که سلطه طبقه حاکم در سطح کشور به خطر واقعی می افتد، آنها به هر طریق ممکن متوسل میشوند.

کارگر انقلابی: دن سیائو پین می خواست چه پیامی به کارگران بفرستد؟ **لی:** اینکه برای کارگران صرفاً چماق سرکوب است. اساساً درهم شکستن خیزش سیاسی کارگران و صاف کردن جاده برای رفم های سرمایه داری.

کارگر انقلابی: برای روشنفکران چه بود؟ **لی:** برای روشنفکران اولین پیام این بود که برای سهم شدن در قدرت سیاسی ما، تلاش نکنید. ثانیاً، دن سیائو پین معتقد بود که این سرکوب، ائتلاف سیاسی میان طبقه حاکم و روشنفکران را که برای توسعه سرمایه داری حیاتی بود، از بین نخواهد برد؛ و راه حفظ آن هم عبارت است از دادن امتیازات مادی بیشتر به روشنفکران.

کارگر انقلابی: اجازه بده جهت مرور مجدد کمی به عقب برگردیم. تو میگوئی نیروهای رهبری کننده این جنبش و دورنماهای سیاسی آنان دارای بینش و

زمان ما به اندازه کافی در باره انقلاب فرهنگی شناخت نداشتیم. مطمئناً، دن سیانو پین بیشتر می دانست. بعد ها متوجه شدم که چرا دن از انقلاب فرهنگی آنگونه یاد می کند. بگذارید اینگونه بیان کنم. در آن زمان، من هنوز تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوازی بودم. من این ایدئولوژی را پذیرفته بودم و تفسیر رسمی از انقلاب فرهنگی را نیز قبول داشتم. بدین معنی که ده سال ناآرامی بیار آورد، مردم دیوانه وار علیه یکدیگر جنگیدند، روشنفکران و کادرها شکنجه شدند و بنابراین کاملاً امر بدی بود. ما هیچ چیز خوبی در مورد انقلاب فرهنگی نشنیده بودیم. اما وقتی دن سیانو پین حرکت ما را به انقلاب فرهنگی تشبیه کرد، ما اینطور فکر می کردیم که او کاملاً نادرست می گوید. آنچه ما انجام می دادیم برای امری عادلانه بود و هیچ ربطی به انقلاب فرهنگی ندارد. البته، بعدها که به ایده های مارکسیستی جذب شدم، دیدگاهم نسبت به تاریخ انقلاب چین تغییر یافت و با دسترسی به اطلاعات بیشتر فهمیدم که در آن دوره چه گذشت. من میخواهم به کتاب «مورس مایزنه» به نام «چین ماو» اشاره کنم که در باره آن دوره است. این کتاب به چینی ترجمه شده است. در واقع این اولین کتابی بود که یک دیدگاه سیستماتیک از دوره ماوتوسیستی به من داد و فهمیدم که واقعیات آن دوران با آنچه که در باره اش فکر می کردم، کاملاً فرق دارد.

کارگر انقلابی: کمی بیشتر در مورد تکامل درک سیاسی ات بگو.

لی: در همان جنبش کم کم احساس می کردم که یک جای کار می لنگد. رهبری دانشجویان جرات بسیج کارگران را نداشت. جرات برداشتن گام هائی در جهت سازماندهی برای کسب قدرت سیاسی نداشت؛ و این باعث شکست جنبش شد. بنابراین مجبور شدم باورهایم و اعتقادم به درستی ایدئولوژی غربی و دموکراسی نوع غربی را مورد بازبینی قرار دهم. به این فکر افتادم که شاید به افکار دیگری، به آلترناتیو دیگری، نیاز است؛ و بدیهی ترین آلترناتیو، ایده های مارکسیستی بود. همچنین تجربه ام در جنبش، و مشاهده شرکت کارگران، به من این احساس را داد که به نوعی تحلیل طبقاتی نیاز است. شروع به مطالعه مارکسیسم و کتاب هائی که به چاپ تمایل داشت کردم. من انگلیسی می دانم، بنابراین شروع به خواندن کتاب های چپی به زبان انگلیسی کردم. بنظرم می آمد که صحیح می باشند. بنابراین هر چه بیشتر بسمت آن جذب شدم. سپس، واقعه ای در نیمه شب ۳ ژوئن

۱۹۹۰ اتفاق افتاد که برای شخص من مهم بود. در کوی دانشگاه پکن تظاهراتی خودبخودی راه افتاد. من در آنجا حضور داشتم و یک سخنرانی کردم. جوانه های ایده های سوسیالیستی در من زده شده بود؛ بنابراین من شروع به سخنرانی در باره اهمیت درک منافع کارگران و اینکه دانشجویان باید نیروهای خود را با کارگران پیوند دهند، کردم. بخاطر این سخنرانی دستگیر و بمدت ۲ سال زندانی شدم. سال های زندان فرصت عالی برای مطالعه کتابهای مارکسیستی، از جمله کتاب کاپیتال مارکس، بود. من همیشه به دیگران می گویم فکر نمی کنم اگر در موقعیت دیگری بودم می توانستم هر سه جلد کاپیتال را بطور کامل بخوانم. اما در آنجا آدم در یک فضای محدود است و وقت زیادی دارد.

کارگر انقلابی: اجازه بده کمی به جلو پریده و به اوضاع کنونی برسیم. در چین علیه بمباران سفارت چین توسط نیروهای آمریکا - ناتو تظاهرات هائی شد.

لی: در چین نسل نوینی از دانشجویان و روشنفکران در حال پیدا شدن است و رشد تضادهای گوناگون جامعه چین، لاجرم به تدریج در افکار اینان بازتاب خواهد یافت. در مورد تظاهرات دانشجویان علیه آمریکا: فکر می کنم این می تواند نقطه عطف مهمی در میان توده ها، بخصوص روشنفکران و دانشجویان جوان در ارتباط با درک ماهیت رشد سرمایه داری در چین، ماهیت روابط بین سرمایه داری چین و سرمایه داری آمریکا و ماهیت نظام سرمایه داری جهانی باشد. در قدم اول، این بمباران ها بطور بیرحمانه ای نشان می دهد که چگونه امپریالیسم در جهان کنونی بقا می یابد و بر خلقهای جهان ستم می کند؛ و این می تواند اولین قدم در بیداری توده ها در رابطه با ماهیت امپریالیسم باشد. و به مساله امپریالیسم آگاه شوند و شروع به زیر سوال کشیدن تمامی ارزش ها، ایده ها و تئوری هائی که توسط امپریالیسم و نظریه پردازان آنان ارائه می شود، بکنند.

کارگر انقلابی: این تظاهرات ها نمودهای نوینی دارند.

لی: در روزهای آخر جنبش سال ۱۹۸۹، برخی از دانشجویان، یک مجسمه بزرگ شبیه مجسمه الهه آزادی آمریکا درست کرده و در میدان بر پا کرده بودند. این نشانه شیفتگی آنان نسبت به ارزش های آمریکائی و دموکراسی نوع آمریکائی بود. در آخرین تظاهرات دانشجویی در پکن، دانشجویان باز هم یک مجسمه الهه آزادی ساخته بودند. اما این بار به جای صورت الهه صورت یک

نشانی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

نشانی اینترنت

WWW.SARBEDARAN.ORG

نشانی پست الکترونیکی

SAHAR@SARBEDARAN.ORG

شماره فاکس:

001 530 32 57 763

نشانی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM LONDON
WC1N 3XX ENGLAND

شیطان را نهاده بودند.

(۱) به زبان چینی، «میدان تین آن من»
(۲) انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، یک انقلاب توده ای بود که در سال ۱۹۶۶ تحت رهبری ماوتسه دون علیه روزیزویستهای چین که امروز بر سر قدرت هستند براه افتاد. این انقلاب به مدت دهسال مانع از به قدرت رسیدن نیروهای روزیزویست و احیاء سرمایه داری در چین شد. اما در سال ۱۹۷۶ پس از مرگ ماو، نیروهای روزیزویست در حزب کمونیست چین به رهبری دن سیانو پین، طی یک کودتا، انقلابیون کمونیست را سرنگون کرده و راه احیاء سرمایه داری را در چین گشودند.

فیزش دانشجویی "میدان صلح آسمانی"

(از زبان یک دانشجوی شورشیگر چینی)

مصاحبه نشریه "کارگر انقلابی" (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) با "لی مین کی"



مه ۱۹۸۹، کارگران با تصاویر هائو
و کتاب سرخ وارد میدان صلح آسمانی می شوند

اخراج کارگران دادند. بنابراین، شرایط عبارت از این بود که حقوق کارگران به طرق مختلف از بین برده میشد. در دوران سوسیالیستی کادرها در کار پیدی و کارگران در مدیریت، شرکت می کردند که «دو شرکت کردن» نام داشت. در دوران سوسیالیستی، کلیه قوانین و مقررات دست و پاگیر مرتباً اصلاح می شد و ابداعات تکنولوژیک با همکاری تیم هائی مرکب از کادرها، کارگران و تکنیسین ها جلو میرفت. بعد از شروع «رفرم» ها، نظام مدیریت فردی جایگزین این نظام شد. به مدیران کارخانه ها قدرت انحصاری داده شد و اساساً حق دموکراتیک کارگران در شرکت در مدیریت کارخانه ها ملغی شد. در نتیجه، بسیاری از مدیران از قدرت جدید خود سوء استفاده نموده و جرائم و تنبیهات گوناگون را بر کارگران تحمیل کردند. در دهه ۱۹۸۰ شکاف درآمد مدیران و کارگران افزایش یافت. بر اساس تحقیقاتی بقیه در صفحه ۲۵

طبقات اجتماعی غیر دانشجوی نیز در آن درگیر شدند، به یک حرکت دموکراتیک توده ای سراسری مبدل شد. این تفاوت بزرگ این جنبش با دیگر حرکت های دانشجویی سالهای ۱۹۸۰ بود. قبل از سال ۱۹۸۹ جنبش های دانشجویی دیگری نیز وجود داشتند، اما هیچ کدام آنها به جنبش توده ای سراسری مبدل نگشتند. مهم است که این شرایط اجتماعی درک شود.

کارگو انقلابی: چه شرایطی به آن پا داد؟
لی: جواب نسبتاً کوتاه این است که اساساً در اواخر دهه ۱۹۷۰، تغییرات اساسی در جامعه چین در عرصه های سیاست و اقتصاد و بویژه در رهبری حزب کمونیست چین صورت پذیرفت. از اواخر دهه هفتاد، آنها سیاست توسعه سرمایه داری را دنبال می کردند. یکی از مشکلات توسعه سرمایه داری این بود که با کارگرانی طرف بود که در نتیجه انقلاب ۱۹۴۹ از حقوق اجتماعی و سیاسی وسیعی، برخوردار بودند. این حقوق اقتصادی و اجتماعی در تضاد اساسی با ضروریات انباشت سرمایه و استثمار، قرار داشتند. بنابراین، رژیم حاکم به پیاده کردن برنامه ها، سیاست رفرم و کارهای دیگری که در راستای بازپس گرفتن این حقوق از کارگران بود، پرداخت. در طول دهه ۱۹۸۰، تضاد طبقه کارگر و طبقه حاکم در جامعه چین در حال رشد بود و خشم کارگران علیه طبقه حاکم فزونی می یافت.

کارگو انقلابی: ممکن است به چند نمونه اشاره کنید؟
لی: یک مشکل بارز (در مقابل توسعه سرمایه داری) وجود «کاسه آهنین برنج» بود. «کاسه آهنین برنج» حق اشتغال را برای کارگران تضمین می کرد. این حق، نتیجه انقلاب سوسیالیستی بود و با ضمانت های اساسی دیگر همچون بهداشت، مسکن ارزان و دیگر نیازهای پایه ای خلق، تکمیل می شد. تمامی اینها در دوران «رفرم» از بین رفتند. حکومت تلاش خود را برای از میان بردن کلیه این ضمانت ها آغاز کرد. آنها حرف شکستن «کاسه آهنین برنج» و جایگزینی نظام اشتغال ثابت با نظام «اشتغال پیمانی» را پیش کشیدند تا به قول خودشان بازار کار را «انعطاف پذیر» کنند و به مدیران موسسات دولتی قدرت بیشتری در تنبیه و

ده سال پیش حکومت چین کارگران و دانشجویان معترض را در میدان تین آن من قتل عام کرد. در دهمین سالگرد این واقعه، «لی مین کی»، چشم انداز بی نظیری از آن می دهد. او یکی از دانشجویان فعال اعتراضات و حوادث تکاندهنده سال ۱۹۸۹ بود. او توسط رژیم دن سیائو پین در سال ۱۹۹۰ دستگیر و بمدت ۲ سال زندانی شد. امروز، «لی مین کی» یک مارکسیست است. او فعالانه و با تعهد در پی ایجاد یک جنبش انقلابی نوین علیه حکام سرمایه دار - بوروکرات چین می باشد. «ریموند لوتا»، که یک ماتوئیست و متخصص در اقتصاد سیاسی می باشد، در ماه مه ۱۹۹۹، با «لی مین کی» به گفتگو نشست.

کارگو انقلابی: به عنوان کسی که در سال ۱۹۸۹ یک فعال سیاسی بود، کمی از خودت بگو.

لی: من در سال ۱۹۸۹ دانشجوی اقتصاد در دانشگاه پکن بودم. در جنبش دانشجویی ۱۹۸۸ درگیر بودم و بعد از آن در جنبش دموکراتیک درگیر شدم. فکر میکنم آگاهی من در مجموع در حد آگاهی اکثریت دانشجویان دانشگاههای چین در آن زمان بود. در آن زمان رژیم چین بدنبال شکلی از توسعه سرمایه داری بود. در جبهه ایدئولوژیک، ایدئولوژی بورژوازی بطور سیستماتیک جایگزین مارکسیسم - لنینیسم میشد. از این جهت، در میان دانشجویان نیز ایدئولوژی بورژوازی غلبه می یافت. من هم بخشی از همین روند بودم. من هم ایدئولوژی طرفداری از سرمایه داری و غرب را پذیرفته بودم. من به شیوه دموکراسی و سرمایه داری نوع غربی اعتقاد داشتم. با این نوع آگاهی به جنبشی که در ۱۵ آوریل ۱۹۸۹ آغاز گشت، وارد شدم.

کارگو انقلابی: آن جریان با جنبش دانشجویی آغاز شد، اما تاثیرات عمیقی روی جامعه گذاشت و به جنبش وسیعتری مبدل گشت. در آن زمان در جامعه چین چه می گذشت؟

لی: من فکر میکنم طرح این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا بدیهی است که جنبش ۱۹۸۹ صرفاً یک جنبش دانشجویی نبود. این جنبش به دلیل آن که